



**صاحب امتیاز:** انجمن علمی- دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)  
**مدیر مسئول:** حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
**سر دبیر:** هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
**مدیر داخلی و دستیار سردبیر:** شهاب دلیلی، دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی

### هئیت تحریریه

وچید اسدزاده	دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
سروش امیری	هئیت علمی و استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین
محمد باویر	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
مهدی پارسایی	دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران
امین پرتو	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
محمود پسندیده	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
محمدجعفر جوادی ارجمند	هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران
احمد جوانشیری	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد
هادی چهرمی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
ایوب حیدری	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی
افسانه خسروی	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
مهدی داوودی	دکترای سیاست گذاری عمومی دانشگاه تهران
ثمینا رستگاری	دانشجوی دکتری سیاست گذاری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات
هادی زرگری	دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران
سلیمان صادقی زاده	دکترای جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران
سجاد صداقت	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
شهریار فرجی	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی
مجید نجات پور	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
فاطمه محمدی	دکترای روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی
لیلا موسوی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
امیرحسین وزیریان	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس

**ویراستار:** آرزو مایلی

**صفحه آرا:** یاسر استادحسین

**نشانی پستی:** تهران، خیابان جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس،

دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

**پست الکترونیکی:** Politic.association@gmail.com

**قیمت:** 7000 تومان

این نشریه دارای مجوز شماره 19989 در تاریخ 1392/09/18 از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است. همچنین این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی [www.ensani.ir](http://www.ensani.ir) و [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir) نمایه می شود.

## ؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

### الف - ضابطه‌های نویسنده

1. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
2. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
3. ایمیل نوشته شود.
4. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
5. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

### ب - ضابطه‌های مقاله

1. مقاله بین 20 تا 25 صفحه باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
3. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
4. مقاله با قلم B Nazanin و قلم 14 در محیط Word تایپ شده باشد.
5. چکیده مقاله حداقل 100 و حداکثر 150 کلمه نوشته شود.
6. واژه‌های کلیدی حداقل 5 و حداکثر 10 واژه آورده شود.
7. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
8. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

### پ - ضابطه‌های استناد

1. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (1) نام خانوادگی نویسنده اثر، (2) سال انتشار اثر، (3) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، 1349: 25)
2. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، 1349 (الف: 14)، (عنايت، 1349 (ب: 150)
3. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
4. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
5. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
6. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

## فهرست مطالب

- 5 ..... راهبردهای دولت توسعه‌گرا و شکوفایی اقتصادی سنگاپور (2000-2015) .....  
سروش امیری
- 31 ..... امکانات عصر پست مدرن برای توانمندسازی زنان در گفتمان توسعه .....  
مختار نوری
- 43 ..... تحول گفتمانی توسعه در جریان روشنفکری دینی .....  
مجید نجات‌پور؛ کمیل احمدی
- 61 ..... بررسی مدل توسعه در دوران ریاست جمهوری هاشمی .....  
امیرحسین وزیریان؛ هادی طلوعی
- 79 ..... نقش سیاست خارجی در توسعه ملی ایران .....  
همت ایمانی
- 101 ..... بررسی مفهوم یا استعاره‌ی امنیت ملی در نظریه‌ی سازه‌انگاری .....  
محمود باهوش فاردقی
- 113 ..... جایگاه ورزش در سیاست داخلی و بین‌المللی برای ایجاد صلح و دوستی .....  
مهدی محمدی عزیزآبادی



## راهبردهای دولت توسعه‌گرا و شکوفایی اقتصادی سنگاپور (2000-2015)

سروش امیری\*

دکترای روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

### چکیده

این مقاله درصدد است به تأثیر راهبردهای دولت توسعه‌گرا و عوامل مؤثر بر پویایی اقتصاد سنگاپور بین سال‌های (2000-2015) بپردازد. سنگاپور یکی از بهترین نمونه‌های توسعه و رشد اقتصادی در بین کشورهای جنوب شرق آسیاست که بدون وجود منابع طبیعی و بهره‌گیری از مواهب خدادادی توانست با مدیریت کلان و ثبات سیاست‌گذاری، خود را در زمره کشورهای توسعه یافته جهان، به جهانیان معرفی کند. بر این اساس با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و با استناد به آمار و ارقام موجود در منابع مستند داخلی و خارجی به عوامل تأثیرگذار در پویایی اقتصاد سنگاپور بین سال‌های 2000 تا 2015 پرداخته شده است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، مهم‌ترین عوامل در پویایی اقتصاد سنگاپور از سال‌های 2000 تا 2015 عبارتند از: ثبات سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی ملهم از بافت سیاسی، شرایط تجاری مناسب از جمله نیروی کار ارزان، تکثیر گفتمان اجتماعی توسعه در میان شهروندان، نیروی کار تحصیل کرده و مسلط به زبان انگلیسی و جذب نیروی کار خارجی متخصص، قوانین اجتماعی و زیست‌محیطی طرفدار تجارت، بنادر پُر رفت و آمد، زیرساخت عالی حمل‌ونقل و ارتباطات، سیاست مالی باثبات، تورم اندک و مطلوب و سیاست‌های مالی تشویق‌کننده.

### کلید واژه‌ها

سنگاپور، توسعه، فساد، دولت، پویایی اقتصاد.

\* Email: suroush.jnu@gmail.com.

## بیان مسئله

سنگاپور از جمله کشورهایی است که شیب پرشتاب آن در مسیر توسعه و پیشرفت اقتصادی همواره، مورد توجه اقتصاددانان و سیاستمداران بوده است. به بیان بهتر، استراتژی اقتصادی جمهوری یا دولت-شهر کوچک سنگاپور در جنوب شرقی آسیا، با جمعیتی اندک بیش از پنج میلیون نفر، منابع طبیعی ناچیز و دسترسی محدود به آب‌های شیرین، همواره مورد توجه اقتصاددانان بوده است. کمتر کشوری در دنیا طی تنها 50 سال تغییری پانزده برابری در آمد سرانه (در مقایسه با حدود سه برابر در ایالت متحده و انگلیس) داشته است. امید به زندگی در سنگاپور نزدیک به 82 سال است که این رقم 3 سال بیشتر از آمریکا و کانادا است. نرخ مرگ‌ومیر در این کشور کمتر از میانگین آمریکای شمالی و اروپاست. به علاوه، شاخص‌های آموزشی نیز در این کشور کوچک قابل مقایسه با کشورهای صنعتی است. ولی آیا سیاست‌های اقتصادی عامل موفقیت این کشور از زمان استقلال این کشور از بریتانیا است یا دولت‌ها در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی، نقش مهم‌تری در پیشرفت این کشور داشته‌اند؟ سنگاپور در حالی توسعه خود را آغاز کرد که بنیان‌گذاران این کشور، سنگ‌بنای این کشور را بر مبنای اقتصاد بازار آزاد بنا نهادند. امروزه سنگاپور دومین کشوری است که اقتصادی آزاد دارد و شفافیت اقتصادی در این کشور در سطح بسیار بالایی است. بر مبنای شاخص‌های تجارت جهانی، سنگاپور چهاردهمین صادر کننده بزرگ و پانزدهمین وارد کننده در دنیاست. هم‌چنین این کشور کوچک با بهره‌گیری از بنادر توسعه یافته خود بالاترین نرخ تجارت خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی در دنیا را داراست؛ به طوری که این نسبت در حال حاضر 390 درصد (در مقایسه با 31 درصد در ایالات متحده) است. نمی‌توان با قطعیت گفت که کدام‌یک از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی در سنگاپور بیشترین تأثیر را در پیشرفت این کشور داشته است یا این که آیا این سیاست‌گذاری‌ها در سایر کشورها قابل پیاده هستند یا نه؛ ولی در نقش مجریان این کشور در این موفقیت شکی نیست. موفقیتی که بخش مهمی از آن ناشی از سیاست‌های موفق دولت سنگاپور با سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در بخش صنعت، تجارت و حمل‌ونقل بود که همراه با مدیریت موفق عرضه و تقاضا در بازار کار، شکوفایی اقتصادی این کشور را به ارمغان آورده است. بر این اساس این پژوهش درصدد است عوامل مؤثر بر پویایی اقتصاد سنگاپور بین سال‌های (2000-2015) را مورد تحقیق و واکاوی قرار دهد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در پاسخ به این پرسش اصلی است، عوامل مؤثر بر پویایی اقتصاد سنگاپور بین سال‌های (2000-2015) چه مواردی بوده است؟ موفقیت ممتاز جغرافیایی سنگاپور در قلب کشورهای آ. سه. آن، نیروی کار متخصص، توجه به نظام آموزشی، سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی و ورود کنترل شده دولت به بخش اقتصاد و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی از عوامل اصلی توسعه اقتصاد سنگاپور بوده است.

## چارچوب نظری

### پیشینه پژوهش

«گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول»<sup>1</sup> (2015). یکی از تحقیقات ارزشمند در مورد اقتصاد سنگاپور مابین سال‌های 2000 به بعد به حساب می‌آید که توسط صندوق بین‌المللی پول<sup>2</sup> به رشته تحریر در آمده است. در این پژوهش به طور مبسوط به ریشه‌های توسعه اقتصادی و درآمدهای اقتصادی در سنگاپور اشاره شده است.

1- IMF Country Report.

2- International Monetary Fund.

مقاله «تحول اقتصادی در سنگاپور»<sup>1</sup> عنوان مقاله‌ای است که در سال 2014 توسط بنیاد توسعه جهانی<sup>2</sup> به چاپ رسیده است و منبعی ارزشمند در حوزه مطالعات اقتصادی سنگاپور هست. این مقاله در سه فصل گردآوری شده است که فصل اول آن به اقتصاد سنگاپور، فصل دوم آن به اهمیت بالای سرمایه‌گذاری در اقتصاد این کشور و فصل سوم به تجزیه و تحلیل اجزای نظام آموزشی و تأثیر تخصص در اقتصاد خدمات محور سنگاپور پرداخته است.

امید اصغری (1393)، در مقاله‌ای تحت عنوان فناوری اطلاعات و تجارت الکترونیکی در سنگاپور که در مجله علمی. تکفا. شماره 20، به چاپ رسیده، به تأثیر فناوری اطلاعات در پویایی اقتصادی سنگاپور پرداخته است. بر این اساس تجارت الکترونیکی عبارت از تبادل اطلاعات، محصولات و خدمات از طریق شبکه‌های رایانه‌ای از جمله اینترنت است. اشکال مختلف تجارت الکترونیکی از سال‌های 1970 تاکنون توسط کشورها به‌طور وسیعی به‌کار گرفته شده است که بررسی عملکرد هر یک از این کشورها نکات ارزشمندی را در جهت برنامه‌ریزی دقیق در این حوزه فراهم می‌کند. در این مقاله نویسنده سعی دارد اثرات تجارت الکترونیکی در کشور سنگاپور را به‌طور خلاصه مورد بررسی قرار دهد. این مقاله پس از بررسی زیرساخت تجارت الکترونیکی در این کشور، به تشریح وضعیت موجود و برنامه‌های این کشور برای توسعه‌ی تجارت الکترونیکی پرداخته است.

منصوره روستایی (1389)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان جهانی شدن اقتصاد و وضعیت شغلی زنان (مقایسه موردی ایران و سنگاپور) که در دانشگاه تهران - دانشکده حقوق و علوم سیاسی به چاپ رسیده به موضوع نقش زنان در توسعه اقتصادی سنگاپور پرداخته است. بر این اساس جهانی شدن جنبه‌های گوناگونی از زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار داد که بخش اقتصاد پیشنازترین و مهم‌ترین آن‌هاست. جهانی شدن اقتصاد وسیله‌ای است که کشورهای در حال توسعه می‌توانند از طریق آن نیازهای خود را برآورده کرده و در مسیر توسعه گام بردارند. این پدیده حاکی از کم شدن موانع بازرگانی بین‌الملل و افزایش خصوصی سازی و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و لذا افزایش نقش شرکت‌های چند ملیتی در اقتصاد جهانی است. از سوی دیگر زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت کشورهای توسعه یافته بخش قابل توجهی از جمعیت فعال این کشورها را تشکیل می‌دهد و به اقتصادهایشان رونق دوچندان بخشیده‌اند. لذا پژوهشگر درصدد است تا تأثیر یک مؤلفه مهم جهانی را بر وضعیت شغلی زنان و تبعات ناشی از آن مورد بررسی قرار دهد.

### سه مرحله تحول در اندیشه توسعه

تاریخ و سیر تحولات توسعه شاهد سه مرحله مختلف از جهت‌گیری نسبت به مداخله دولت‌هاست: مرحله اول که دولت را عامل اصلی و نیروی غالب توسعه قلمداد می‌کرد، بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم شروع شده و تا اواخر دهه‌ی 1970 میلادی ادامه می‌یابد. مرحله دوم که مترادف با ظهور مجدد اندیشه‌های نئوکلاسیکی در اقتصاد توسعه است، فاصله زمانی 1978 تا 1997 را در بر می‌گیرد و مرحله سوم که با انتشار کتاب «نقش دولت در جهان در حال تحول» به‌وسیله‌ی بانک جهانی در سال 1997 شروع شده و هنوز ادامه دارد (جرالد میر، 1382: 55).

### دولت و توسعه

توسعه‌گرایی<sup>3</sup> و دولت‌های توسعه‌گرا<sup>1</sup> از جمله واژه‌ها و مفاهیم جدید ادبیات توسعه به‌شمار می‌آیند که عمدتاً از اواسط دهه 1980 و پس از آن مورد توجه نظری و عملی قرار گرفته‌اند. توسعه‌گرایی بیانگر تمایل و گرایش شدید یک جامعه و یا

1- Singapore's Economic Transformation.

2- Global Development foundation.

3- Developmentalism.

نخبگان آن به تحول ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جهت نوسازی، پیشرفت صنعتی شدن، تولید و رفاه است (شیرزادی، 1392: 25). تحول تاریخی نقش دولت در روند توسعه یکی از مباحث عمده در حوزه گفتمان توسعه، نقش دولت در ایجاد تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. از قرن هفدهم میلادی تا پایان قرن بیستم، چهار دیدگاه عمده در این خصوص ارائه شده است:

اول، نظریه‌پردازانی که بر وجود دولت کوچک و سرمایه‌داری بازار تأکید داشتند. این دیدگاه پس از ظهور تجدد اولیه، بحران مذهب و کلیسا، پیدایش ایدئولوژی فردگرایی و لیبرالیسم، بحران دولت‌های مطلقه و وقوع انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی، پیدایش فلسفه روشنگری و تأکید آن بر عقل، آزادی، آگاهی، پیشرفت و به‌طور کلی ظهور انسان در عصر جدید، ارائه شدند که شامل قرون 17 و 18 میلادی می‌شد و برجسته‌ترین نظریه‌پرداز آن، جان لاک<sup>2</sup> انگلیسی بود (شیرزادی، 1390: 45)؛ دوم، نظریه‌پردازانی که بر نقش دولت در هدایت تحولات اقتصادی - اجتماعی تأکید می‌کنند. از اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد، در شرایط متحول اقتصادی و اجتماعی، دیدگاهی تکوین یافت که بر نقش تعیین کننده دولت در زندگی اجتماعی، تأکید می‌کرد. چند تحول در این زمینه مؤثر بودند: بحران اولیه در اقتصاد سرمایه‌داری در دهه 1890، تحولات فناورانه اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که به‌عنوان انقلاب صنعتی دوم شناخته شده‌اند (شیرزادی، 1390: 47).

پس از انتشار کتاب نظریه عمومی کینز (1936) و خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، رویکرد غالب در اقتصاد توسعه، با بهره از اندیشه‌های کینز، بر اساس حضور و مداخله مؤثر دولت در اقتصاد شکل گرفت (در سال 1969 نیکسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا گفته بود: در حال حاضر، همگی کینزی هستیم) این دوره تا اواخر دهه 1970 ادامه یافت؛ اما شرکت‌های دولتی در عمل نشان دادند که کارایی و انعطاف‌پذیری لازم را نداشته و در برابر فشارهای سیاسی و تورم نیروی کار قرار دارند و بیشتر آن‌ها زیان دیده‌اند. در چنین شرایطی، دیدگاه طرفداران اقتصاد بازار که خصوصی سازی را یک هدف و کمال مطلوب دانسته و خواهان کاهش سهم دولت در تولید ناخالص داخلی و محدود کردن نقش دولت در اقتصاد بودند، به شدت رواج یافت.

### کاستی‌های نظری اجماع واشنگتنی

منتقدین نئولیبرالیسم اقتصادی معتقدند که چند عامل سبب ارزیابی درباره سیاست‌های اجماع واشنگتنی، از جمله نقش بهینه دولت، در توسعه اقتصادی شد:

1. اقتصاددانان و تصمیم‌گیران به این واقعیت پی بردند که عملکرد رشد اقتصادی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در طول دهه 1980 بسیار بد بوده است؛ 2. اقتصاددانان دریافتند که گرچه بیشتر کشورهای رو به توسعه در دهه 1980 عملکرد ضعیفی در زمینه رشد داشتند؛ ولی کشورهای آسیای شرقی و برخی از کشورهای جنوب آسیا، که در آن‌ها دولت‌ها به نقش فعال خود ادامه داده‌اند، به رشد بسیار خوبی رسیدند؛<sup>3</sup> 3. در دهه 1980، در کشورهای OECD واکنش قدرتمندی علیه فلسفه نئولیبرال شکل گرفت، که باعث اتخاذ یک موضع فعال از جانب دولت شد. در بیشتر کشورهای غربی دولت‌های کارگری جانشین دولت‌های محافظه‌کار شدند و نفوذ بین‌المللی ژاپن، که در آن دولت نقش فعالی را بازی می‌کند، افزایش یافت و 4. متفاوت بودن موفقیت اصلاحات در کشورهای رو به توسعه در دهه 1980، نهادهای بین

1- Developmental States.

2- Joon Locke.

3- Organization for Economic Co- Operation and Development.



المللی را به درک این امر کمک کرد که این دولت‌های توانا متعهدند که اصلاحات را پیش می‌برند و اداره می‌کنند (آدلمن، 1999: 7).

آدلمن،<sup>1</sup> نیز (آدلمن، 1999: 6) معتقد است که نظریه‌ی نئوکلاسیک توسعه از این واقعیت غفلت کرده که نمی‌توان مفروض‌های اقتصاد نئوکلاسیک را که برای تضمین تعادل‌های نئوکلاسیک بازار ضروری است، برای کشورهای در حال توسعه به کاربرد. بازار در کشورهای در حال توسعه بدون تحرک بوده، ناکامل و ناکارآمد است و دارای اطلاعات ناقص و غیرقابل پیش‌بینی هست. بیشتر این کشورها پایه‌های نهادین یک اقتصاد نئوکلاسیک را ندارند و نمی‌توان این پایه‌ها را یک‌شبه خلق کرد. تعادل‌های بازار به توزیع اولیه ثروت بستگی دارد؛ اگر این توزیع بهینه نباشد یک اقتصاد نئوکلاسیک، حتی رفاه اجتماعی ایستا را به حداکثر نمی‌رساند. هم‌چنین طرفداران نئوکلاسیک توسعه از نظریه بهینه دوم غفلت کردند، چون حذف همه قیدوبندهای نظارتی بازارها ناممکن است.

### جدول (6) : نام اقتصاددان و سال ارائه مقاله انتقادی از سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیسم

نام منتقد	تاریخ ارائه مقاله انتقادی	نام منتقد	تاریخ ارائه مقاله انتقادی
آریل بوریا	2004	بورسوک ریچارد	1999
استرن نیکلاس	2001	پیژورسکی آدام	1993
استریتن پل	1994	آریل بوریا	2004
استیگلیتز جوزف	1996-1997-1998-1999-2000- 2002-2003-2004	توی جان	1993
آمارتیا سن	1999	رودریک	2003
باردهان پراناب	2002	سانجر دیوید	2002
باربو رابرت	1998	فاین بن	2003
براود رابین	2004	کروگر آنه	2004
بلاستین پال	1998	کروگمن پال	1998-1999
بهداری آمیت	2000	کوک پاتریک	1995
بهاگواتی جاگدیش	1998-2002	لعل شانجی	2003-2002

(یوسفی، 1385: 158).

پس از تجربه‌های تلخ ناشی از اجرای توصیه‌های سیاستی اجماع واشنگتنی، بسیاری از طرفداران مشهور، از آن فاصله گرفتند. جدول (6) نام‌های برخی از صاحب‌نظران برجسته که به نقد سیاست‌های تعدیل پرداخته‌اند را نشان می‌دهد.

### شکل‌گیری اجماع جدید

با توجه به مطالب ارائه شده، برخی از سیاست‌گذاران و اقتصاددانان به تدریج به این نتیجه رسیدند که سیاست‌های گذشته (اجماع واشنگتنی) برای بهبود فرآیند توسعه کامل نیست. در این شرایط به‌مرور افکار تجدیدنظر طلبانه‌ای در ادبیات توسعه اقتصادی با عنوان «اجماع پساواشنگتنی» شکل گرفت. پس از مطالعه بسیار، بانک جهانی نیز نارسایی‌های سیاست‌های اجماع واشنگتنی را پذیرفت و از طریق اقدام‌ها و سیاست‌های تکمیلی معروف به اصلاحات نسل دوم یا

1- Adelman.

اجماع پساواشنگتنی، سعی در اصلاح سیاست‌های گذشته خود نمود. در همین مورد، بانک جهانی می‌گوید: «شواهد و رویکردهای جدید تئوریک بحث را عمیق‌تر کرده و مسائل را تغییر داده است. یکی از ویژگی‌های دلگرم‌کننده تحلیل مدرن توسعه تأکید فزاینده بر اسناد و شواهد است. ما کمتر نظرات ساده استاندارد زندگی و رفاه و لذا فقر و نابرابری را ارائه می‌نماییم. به‌همین ترتیب، توجه بیشتری به درک فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی داریم که آموزش و بهداشت را ارتقا می‌دهند» (یوسفی، 1385: 157).

در رویکرد اجماع پساواشنگتنی، بیان می‌شود که علت‌های شکست، بسیار ریشه‌دار بوده و به بدفهمی مبانی اقتصاد بازار و نیز ناتوانی از درک مبانی روند اصلاحات مربوط است. از سوی دیگر، بخشی از مشکل به‌خاطر اتکای بیش از حد به مدل‌های کتب درسی علم اقتصاد بود. به‌ویژه آن‌که کتب درسی به شیوه‌ی معمول به مدل‌های نئوکلاسیکی متکی بوده و بقیه مکاتب (از قبیل آن‌چه شوپمپتر<sup>1</sup> و هایک<sup>2</sup> مطرح کرده و بصیرت بیشتری درباره وضعیت اقتصادهای در حال گذار به ما می‌بخشند) کمتر مورد توجه واقع می‌شود (استیگلیتز «ب»، 1999: 6). مطابق رویکرد اجماع پساواشنگتنی، سیاست‌های اصلاحی نیازمند رشد در تمام سطوح اجتماعی است و نباید به‌صورت نسخه‌های از قبل تعیین شده از طرف سازمان‌ها و نهادهای خارجی به کشورهای گوناگون تحمیل شود (کولودکو، 1999: 26-29). اقتصاددانانی مانند جوزف استیگلیتز،<sup>3</sup> استاد اقتصاد دانشگاه کلمبیا و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال 2001، توسعه این کشور را مرهون سیاست‌های این کشور در کاهش نابرابری اقتصادی می‌دانند. استیگلیتز معتقد است نظام مالیاتی و راه‌اندازی «صندوق آینده‌نگر»<sup>4</sup> تأثیر چشم‌گیری در توزیع عادلانه درآمد و به‌تبع آن جهش اقتصادی سنگاپور داشته‌اند. طبق قوانین، 36 درصد درآمد افراد جوان در صندوقی ذخیره می‌شود تا بعدها به‌عنوان منبعی برای پرداخت هزینه‌های بیمه سلامت، مسکن و بیکاری باشد. نابرابری اقتصادی منتهی به نابرابری در توزیع قدرت می‌شود و جامعه‌ای که در آن توزیع ثروت عادلانه‌تر است، شهروندان قدرت بیشتری داشته و رانت‌خواری که یکی از بازدارنده‌های توسعه اقتصادی است، رواج کمتری دارد.

### متغیر مستقل: موقعیت جغرافیایی، راهبردی، نظام آموزشی و نقش کنترل شده دولت در اقتصاد



### متغیر تابع: پویایی اقتصادی سنگاپور

#### یافته‌ها

#### تجربه آسیای شرقی

مشاهده توسعه موفق و حتی بنا به برخی گفته‌ها، معجزه آسیای شرقی، یکی از انگیزه‌های حرکت به فراسوی اجماع واشنگتنی بود. ترکیبی از پس‌انداز بالا، سرمایه‌گذاری در آموزش پرورش و سیاست صنعتی هدایت شده از سوی دولت، منطقه را به یک موتورخانه اقتصادی بدل کرده بود. برای چندین دهه نرخ رشد اقتصادی منطقه فوق‌العاده بود و سطح زندگی ده‌ها میلیون نفر به‌شدت بالا رفته بود. منافع رشد اقتصادی هم به‌گونه‌ی وسیعی میان همه تقسیم شده بود. البته

1- Schumpeter.  
2- Hayek.  
3- Gozeph eugena stiglitz.  
4- Prospective fund.

مشکلاتی هم در روش توسعه اقتصادی آسیایی وجود داشت؛ اما در کل دولت‌های منطقه راهبردی را برگزیدند که تنها نقطه اشتراک آن با «اجماع واشنگتنی»، اهمیت دادن به ثبات اقتصاد کلان بود (استیگلیتز «الف»، 1382: 122). از اوایل دهه 1990، با تشدید فشارهای صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر روی کشورهای شرق آسیا برای آزادسازی حساب سرمایه، کارشناسان غربی مطمئن شده بودند که طلوع عصر جدیدی فرا رسیده است. صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر این باور بودند که آزادسازی کامل حساب سرمایه باعث می‌شود که این منطقه حتی رشد‌های سریع تری را تجربه کند؛ بنابراین، با اعمال فشار، اقتصادهای آسیای شرقی را به آزادسازی بازار سرمایه وادار کردند. سرانجام روز دوم ژوئیه 1997 فرا رسید، وقتی «بات»<sup>1</sup> (پول ملی تایلند) سقوط کرد، هیچ‌کس نمی‌دانست که این آغاز بزرگ‌ترین بحران پس از «رکود بزرگ»<sup>2</sup> هست و بحرانی است که تمامی جهان را در برابر تهدید قرار خواهد داد. استیگلیتز معتقد است که آزادسازی سرمایه، حتی برای کشورهای دارای نهادهای مالی قدرتمند، می‌تواند خطرناک باشد. بنابراین، از نظر او، آزادسازی حساب سرمایه، بزرگ‌ترین اشتباه کشورهای شرق آسیا بود که فاقد نهادهای مالی قدرتمند بودند (استیگلیتز، 2003: 9). عامل بسیار مهمی که باعث تشدید این بحران شد، تغییر جریان سرمایه از تمایل برای ورود به تمایل برای خروج بود؛ شاید واقعاً هیچ کشوری نتواند این تغییر ناگهانی را تحمل نماید. به‌طور نمونه، در مورد تایلند جریان خروج سرمایه به 7/9 درصد تولید ناخالص ملی در 1997، 12/3 درصد در 1998 و 7 درصد در 1999 رسید. مشخص است که کشورهای در حال توسعه توان رویارویی با این حجم عظیم خروج سرمایه را نخواهند داشت (استیگلیتز «الف»، 1382: 130).

### جغرافیای سنگاپور

کشور کوچک سنگاپور از منظر جغرافیایی در منطقه جنوب شرق آسیا در تنگه مالاکا بین اقیانوس هند و اقیانوس بزرگ آرام واقع شده است. این کشور کوچک‌ترین کشور مستقل آسیاست و از یک جزیره اصلی و 60 جزیره کوچک تشکیل شده است. جزیره‌ای که امروزه سنگاپور خوانده می‌شود از قرن سوم میلادی برای کاشفین دریانورد چینی شناخته شده بود و آن را Puluochung که تلفظ ناقص لغت مالایی Pulau Ujong به معنای جزیره‌ای در منتهی‌الیه شبه جزیره هست، می‌خواندند. به طوری که در سالنامه‌های قدیمی مالایی‌ها ذکر گردیده. نام امروزی سنگاپور را شاهزاده هندی به نام اسنف نیلا اوتاما<sup>3</sup> بر روی این سرزمین گذاشت (Hill, 1995: 12). در سنگاپور سه منطقه مشخص وجود دارد: 1- مرکز کشور که ناحیه‌ای است کوهستانی با ذخایر سرشار طبیعی مخصوصاً گرانیت، 2- ناحیه شرقی که پوشیده از شن‌های روان و سنگ‌ریزه است و 3- ناحیه جنوب غربی با سنگ‌های رُسی و سیاه که خود باعث ایجاد دره و فرورفتگی‌ها شده است (King, 2008: 3-4). مساحت جزیره اصلی که کشور سنگاپور در آن واقع شده، از غرب به شرق 42 کیلومتر و از شمال به جنوب 23 کیلومتر است. البته مساحت کل سنگاپور با جزایر کوچک‌تر مجموعاً 647/5 کیلومتر مربع است که 321/6 کیلومتر مربع از آن را مناطق مسکونی، 10/8 کیلومتر مربع را منطقه کشاورزی، 28/6 کیلومتر مربع از آن را جنگل، 15/5 کیلومتر مربع آن را مناطق باتلاقی و آبیگری و 271 کیلومتر مربع از آن را فضاهای باز، مناطق مسکونی که مورد استفاده تأسیسات نظامی قرار دارند، تشکیل شده است. تنگه سنگاپور که یکی از اصلی‌ترین مجراهای ورود و خروج کشتی‌های عظیم تجاری در این کشور است طولی معادل 105 کیلومتر دارد که بین تنگه مالاکا

1- Baht.

2- Great Depression.

3- Snaf Nila Utama.

در غرب و جنوب دریای چین در شرق واقع شده است. این تنگه 16 کیلومتر پهنا دارد که سمت شمال آن را جزیره سنگاپور و جنوب آن را جزایر ریو<sup>1</sup> که بخشی از اندونزی است محاط شده است. این تنگه یکی از تنگه‌های تجاری مهم در جهان محسوب می‌شود و هم‌چنین یکی از پُر رفت و آمدترین آبراه‌های جهان است (King, 2008: 5).

### جغرافیای انسانی

بر اساس آخرین سرشماری در سال 2013 در سنگاپور جمعیت این کشور 5,399,000 نفر گزارش شده است، جدول زیر نرخ رشد جمعیت سنگاپور را در مقایسه با هنگ‌کنگ از سال 1960 را به تصویر می‌کشد. البته باید توجه داشت در این کشور در سال‌های پرشتاب توسعه از دهه 60 میلادی، به‌علت افزایش استانداردهای زندگی، بهداشت و سلامتی میزان جمعیت نسبت به سال‌های پیش از آن افزایش یافته است. عواملی که بیان‌گر رشد جمعیت یک کشور هست، نسبت بین میزان تولد و مرگ‌ومیر در آن کشور و میزان مهاجرت به داخل و خارج از آن کشور است (بانک جهانی، 2016). علاوه بر این که چینی‌هایی که 3 و 4 درصد جمعیت سنگاپور را تشکیل داده بودند، عده قابل توجهی از سوماترای‌ها، جاوه‌ای‌ها، هندوها، عرب‌ها، یهودی‌ها، از آسیای‌ها و اروپایی‌ها هم در بین مهاجران وجود داشت. زبان‌های رسمی در سنگاپور، مالزیایی، چینی، تامیلی و انگلیسی هست (Mauzy, 2012: 104).

### اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک سنگاپور

بسیاری از نظریه‌پردازان بزرگ اقتصاد و سیاست از جمله مانوئل کاستلز معتقد هستند که سنگاپور در دهه آینده با قرار گرفتن در میان چند قدرت بزرگ اقتصادی از جمله چین، ژاپن و کره جنوبی، نقش ویژه‌ای در اقتصاد اطلاعاتی و شبکه‌ای خواهد داشت. آسیای جنوب شرقی به‌علت موقعیت جغرافیایی و وفور محصولات منطقه حاره و سهولت ارتباط و دسترسی به جزایر و شبه جزایر آن بیش از دو هزار سال به‌صورت یک مرکز تجاری بزرگ جهان درآمده است و سنگاپور از نظر جغرافیایی در مرکز دریایی این منطقه قرار دارد. هنوز هم از نظر مبادلات تجاری و ورود کالا از اروپا و اقیانوس آرام در درجه اول اهمیت دارد و بزرگ‌ترین بندر آسیای جنوب شرقی و دومین بندر بزرگ دنیا محسوب می‌شود (Mauzy, 2012: 109).

### استراتژی دفاع امنیت جامع سنگاپور

کشور کوچک سنگاپور اصول مدونی دارد که از آن با عنوان دفاع امنیت جامع نام می‌برند. مفهوم امنیت جامع،<sup>2</sup> شالوده دفاع و امنیت سنگاپور را تشکیل می‌دهد و بر سه عنصر اصلی استوار است:

1. دفاع کامل، 2. دیپلماسی و 3. ثبات داخلی (Mauzy, 2012: 113). دفاع کامل موجب بازدارندگی می‌شود؛ دیپلماسی بر بسط مناسبات با کشورها به‌ویژه همسایگان تأکید دارد و ثبات داخلی انسجام و هماهنگی اجتماعی را سبب می‌شود. استراتژی بازدارندگی دفاع کامل کلیه قشرهای جامعه، دولت، بخش خصوصی و مردم عادی را با یکدیگر در دفاع از کشور متحد می‌سازد و در عین حال با اذعان به این که بازدارندگی به‌تنهایی نمی‌تواند متضمن صلح باشد، به‌ویژه برای کشور کوچکی نظیر سنگاپور جلب حداکثر ممکن کشورها و دولت‌ها، این اطمینان را به سنگاپور می‌دهد که در مواقع مواجهه با بحران تنها نخواهد بود (Mauzy, 2012: 104). ثبات داخلی نیز نقش در خُور توجهی در هرگونه وضعیت بحران را ایفا می‌کند. ثبات داخلی به مفهوم حفظ انسجام، هماهنگی و تساهل اجتماعی را تغییر می‌دهد. این موضوع برای کشور سنگاپور که یک کشور چندین‌نژادی است بسیار اهمیت دارد تا بتواند وحدت ملی را بین رهبران و

1- Riau.

2- Total Security.

مردم حفظ نماید (Tan, 2007: 32). در سیستم دفاع جامع سنگاپور، دفاع کامل مقولاتی چون دفاع روانی، دفاع اجتماعی، دفاع غیر نظامی، دفاع اقتصادی و دفاع نظامی را در بر می‌گیرد. دفاع اجتماعی به حفظ انسجام در میان جامعه چند نژادی سنگاپور خنثی کردن تلاش‌های مخرب عناصر افراطی می‌پردازد. دفاع اقتصادی بر پایه این مفهوم شکل گرفته که سطوح بالای درآمد در سنگاپور در طی یک نسل بدون برخورداری از منابع طبیعی و صرفاً با تأکید بر نیروی انسانی، مهارت‌های فن‌آوری و سرمایه‌گذاری اساسی به‌دست آمده است (Tan, 2007: 34).

تصمیم‌گیران سیاست خارجی در سنگاپور معتقدند این کشور از عمق استراتژیک برخوردار نیست. بر اساس این استراتژی و به‌جهت عدم برخورداری از عمق استراتژی نیروهای مسلح سنگاپور برای کسب آمادگی دست زدن به عملیات تهاجمی آموزش داده می‌شوند تا بتوانند حتی الامکان صحنه جنگ را از خاک کوچک خود دور کند. وجود روابط نزدیک با کشورهای منطقه به‌ویژه مالزی به‌رغم وجود مشاجرات لفظی و بعضاً کدورت‌های ادواری، امکان بسط همکاری‌های دفاعی را فراهم کرده است و در حال حاضر سنگاپور از تأسیسات نظامی شماری از کشورهای منطقه نظیر اندونزی، تایلند، برونئی، مالزی، زلاندنو، استرالیا، فیلیپین و بنگلادش برای آموزش و تمرین‌های نظامی کادر نیروهای مسلح خود استفاده می‌کند. (Tan, 2007: 35) علاوه بر آن ترتیبات دفاعی نیرومندتری با کشورهای حوزه اقیانوسیه - خارج از منطقه آ. سه. آن - مانند استرالیا، زلاندنو و آمریکا معمول شده است. واحدهایی از وزارت دفاع سنگاپور در ایالت تگزاس آمریکا برای آموزش کادر خلبانی هواپیماهای سوخت‌رسان و بالگردهای شینوک مستقر شده‌اند.

## اقتصاد و مراحل توسعه در سنگاپور

### سیر تکوین مراحل اقتصادی سنگاپور

سنگاپور در سال 1965 با جدایی از مالزی خود را به‌عنوان یک کشور استقلال یافته مطرح ساخت. پس از استقلال سنگاپور از مالزی در سال 1965 میلادی، سنگاپور با یک بازار داخلی بسیار کوچک، سطح بالایی از بیکاری و فقر مواجه بود. 70 درصد از جمعیت این کشور در شرایط بسیار بدی در مناطق پرجمعیت زندگی می‌کردند. محل زندگی یک‌سوم از جمعیت سنگاپور در محله‌های فقیرنشین و در حواشی شهرها بود؛ هم‌چنین بیش از نیمی از مردم سواد نداشتند. متوسط نرخ بیکاری 14 درصد و سرانه تولید ناخالص داخلی در این کشور در سطح 516 دلار آمریکا قرار داشت (Lee, 2000: 164). سنگاپور در دهه 90 در یک اقدام پُر ارزش، افزایش سرمایه‌گذاری در سنگاپور، کاهش ریسک سرمایه‌گذاری را موجب شد. با پیگیری سیاست ترغیب افزایش سرمایه‌گذاری خارجی ارزش بازار سهام سنگاپور در سال 1992 رقمی حدود 33 برابر افزایش پیدا کرد، به‌طوری‌که در این سال نسبت سرمایه به نیروی کار این کشور افزایش 10 برابری داشت. سطح زندگی مردم به‌طور پیوسته‌ای افزایش داشت و خانواده‌های بسیاری با افزایش سطح درآمد از طبقه فقیر به طبقه متوسط تبدیل شدند. این موفقیت‌ها طوری بود که طی سخنرانی بزرگداشت سالگرد روز استقلال سنگاپور در سال 1987 لی کوان‌یو نخست‌وزیر وقت سنگاپور گفت؛ در حال حاضر می‌توان 80 درصد از جمعیت کشور سنگاپور را از طبقه متوسط دانست. در حالی‌که برخلاف بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و یونان، سیاست تأمین اجتماعی خصوصی از سوی سیاست‌گذاران سنگاپوری در پیش گرفته شد این موضوع منجر به افزایش نرخ پس‌انداز و توسعه پایدار اقتصادی در بلندمدت شد (Tan, 2007: 39). بر اساس آمار صندوق بین‌المللی پول اقتصاد سنگاپور در سال 1999 با رشد اقتصادی 6/1 درصدی توانست بحران اقتصادی را که در سال 1998 کشورهای منطقه را درگیر کرده بود پشت سر بگذارد و حتی رشد اقتصادی این کشور در سال 2000 به سطح 9/8 درصد رسید. در حالی‌که کاهش رشد اقتصادی در آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا هم‌چنین سقوط بازارهای محصولات الکترونیکی در جهان باعث شد رشد اقتصادی سنگاپور

در سال 2001 منفی یک درصد شود؛ اما این کشور توانست در سال‌های 2002 و 2003 به ترتیب 2/4 و 4/4 درصد بر اندازه اقتصاد خود بیافزاید (صندوق بین‌المللی پول، 2011).<sup>1</sup> اقتصاد سنگاپور در بحران اقتصادی سال 2003 آزمون سختی را پشت سر گذاشت. سنگاپور با پشت سر گذاشتن مشکلات ناشی از شیوع بیماری سارس در سال 2003 توانست در سال 2004 رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ای را ثبت کند و 9/5 درصد بر اندازه اقتصاد خود نسبت به سال قبل بیافزاید. در سال‌های 2005 و 2006 نیز روند رشد اقتصادی این کشور با نرخ‌های 7/5 و 8/9 درصد ادامه پیدا کرد. پس از کاهش رشد اقتصادی سنگاپور در پی وقوع بحران جهانی در سال‌های 2008 و 2009 این کشور توانست به‌خوبی این بحران را در سال 2010 با ثبت نرخ رشد اقتصادی 15/2 درصد پشت سر بگذارد. رشد اقتصادی سنگاپور در سال 2014 رقمی معادل 2/9 درصد بوده است و کارشناسان انتظار ادامه این روند برای سال‌های آتی را دارند. در آخرین آمار منتشر شده توسط صندوق بین‌المللی پول نرخ بیکاری سنگاپور در سال‌های 2013 و 2014 به ترتیب 1/9 و 2 درصد بوده است (صندوق بین‌المللی پول، 2011: 15).<sup>2</sup>

### جذب و هدایت سرمایه‌گذاری‌ها در سنگاپور

جذب و هدایت سرمایه‌گذاری‌ها در سنگاپور یکی از کارویژه‌های مهم دولت بود. درآمدهای عمومی در سنگاپور در مسیر سرمایه‌گذاری هم‌چنین به‌عنوان کاتالیزوری در جهت رشد اقتصادی و نوآوری مورد استفاده قرار می‌گیرد. دولت سنگاپور مدیریت ذخایر این کشور را از طریق دو صندوق ثروت ملی تماسک و GLC بر عهده دارد. در ابتدا سیاست دولت در مدیریت این صندوق‌ها مبتنی بر تعمیق رشد و توسعه اقتصادی بوده است؛ اما در دهه‌های اخیر اهداف صندوق‌های ثروت ملی سنگاپور به‌سمت اهداف تجاری متمایل شده است.



شکل 3: منبع: وبسایت بانک جهانی<sup>3</sup>

1- صندوق بین‌المللی پول، چشم‌انداز اقتصاد جهانی و نقش آسیا در چشم‌انداز جهانی، وبسایت صندوق بین‌المللی پول، بازدید شده در 1395/4/15

The Global Economic Outlook and Asia's Role in the Global Economy  
<http://www.imf.org/external/np/seminars/eng/mas/>

2- صندوق بین‌المللی پول، چشم‌انداز اقتصاد جهانی و نقش آسیا در چشم‌انداز جهانی، وبسایت صندوق بین‌المللی پول، بازدید شده در 1395/4/15

The Global Economic Outlook and Asia's Role in the Global Economy  
<http://www.imf.org/external/np/seminars/eng/mas/>

3- وبسایت بانک جهانی، سنگاپور، جمعیت، بازدید شده در 1395/4/3  
<http://data.Worldbank.org/country/singapore>

## تحلیل ساختار اقتصاد سنگاپور

### سیستم بانکها در اقتصاد سنگاپور

یکی از داعیه‌های اصلی ساختار اقتصادی سنگاپور فسادستیزی است. فرار مالیاتی در سنگاپور غیرقانونی است، با این حال سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در گزارشی اعلام کرده است مقامات مالیاتی سنگاپور تنها در پرونده‌هایی که مالیات دولت سنگاپور پرداخت نشده است تمایل به همکاری دارد.

### بیوتکنولوژی

سنگاپور به میزان بسیار زیادی برای توسعه و گسترش صنعت بیوتکنولوژی سرمایه‌گذاری کرده است. آن‌ها تلاش بسیاری را در جهت ایجاد زیرساخت‌ها، انجام تحقیقات و جذب سرمایه‌ها و محققان بین‌المللی برای رشد صنعت بیوتکنولوژی در این کشور انجام داده‌اند. بسیاری از شرکت‌های بزرگ داروسازی جهان در سنگاپور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در حال حاضر تولید دارو نزدیک به هشت درصد کل تولیدات سنگاپور را تشکیل می‌دهد (صندوق بین‌المللی پول، 2016: 85).<sup>1</sup>

### سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها

سنگاپور به دلیل موقعیت ترانزیتی ویژه از اصلی‌ترین نقاط فروش و قیمت‌گذاری و تجارت نفت در آسیا به‌شمار می‌رود. صنایع پالایشگاهی رقمی حدود پنج درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را بر عهده دارند به طوری که سنگاپور به یکی از سه کشور بزرگ در زمینه صادرات محصولات پالایشی تبدیل شده است. صنایع نفتی در این کشور از محرک‌های رشد صنایع شیمیایی و صنایع مربوط به ساخت تجهیزات استخراج نفت و گاز بوده است؛ به طوری که سنگاپور در حال حاضر در برخی از تجهیزات دریایی صنعت نفت صاحب سهم چشمگیری از بازار جهانی است (صندوق بین‌المللی پول، 2016: 43).<sup>2</sup>

### نیروی انسانی متخصص در سنگاپور

نرخ مشارکت نیروی کار در اقتصاد سنگاپور به‌ویژه از سال 2006 به بعد نرخ صعودی داشته است. در سال 2000 جمعیت نیروی کار سنگاپور بالغ بر 2/2 میلیون نفر بوده است.



شکل 4 - نرخ مشارکت نیروی کار (منبع: تریدینگ اکنومیست).<sup>3</sup>

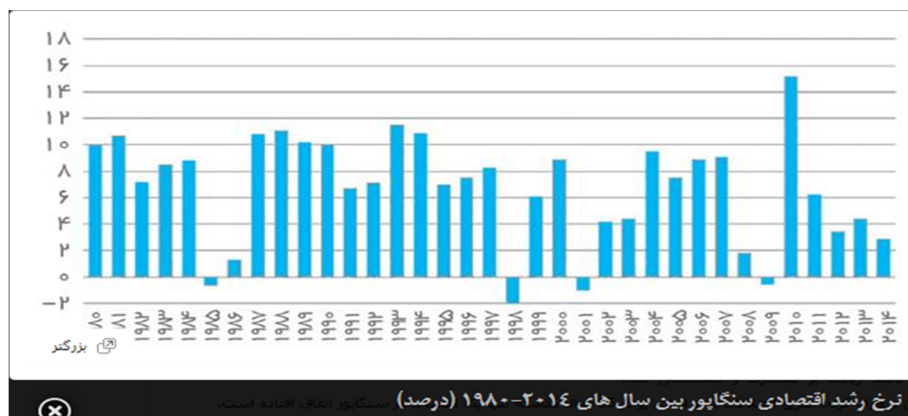
1- وبسایت صندوق بین‌المللی پول، پیشگیری از بحران در بازارهای نوظهور بازدید شده در 1395/4/15: Crisis Prevention in Emerging Markets IMF-Singapore Government High level seminar Singapore, July <http://www.IMF.org/external/np/seminars/eng/>

2- وبسایت صندوق بین‌المللی پول، پیشگیری از بحران در بازارهای نوظهور بازدید شده در 1395/4/15: Crisis Prevention in Emerging Markets IMF-Singapore Government High level seminar Singapore, July <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/labor-force-participation-rate>

3 -

در سنگاپور سازمانی به نام سازمان بهره‌وری سنگاپور<sup>1</sup> وجود دارد. این سازمان، بهره‌وری را توسعه عادت بهسازی در رفتار و نگرش افراد می‌داند. از دیدگاه این سازمان، بهره‌وری در درجه اول یک دیدگاه فکری می‌باشد که سعی در بهبود وضعیت موجود دارد. به عبارت دیگر بهره‌وری قبل از آن که یک شاخص اقتصادی باشد، یک فرهنگ است. اقتصاد سنگاپور از تاریخ 1965 تاکنون عملکرد چشمگیری داشته است. این کشور رشد بهره‌وری کل عوامل تولید یعنی Time for print را منبع عمده توانایی رقابت و رشد اقتصادی برای آینده می‌داند. در این کشور پنج عامل اصلی، تعیین کننده رشد Time for print به شمار می‌روند:

1). آموزش ضمن خدمت نیروی کار یعنی توسعه نیروی انسانی، 2). بازسازی اقتصادی، برای قادر ساختن انتقال منابع به بخش‌هایی با بهره‌وری بالاتر، 3). ساختار سرمایه‌ای اقتصاد این کشور که بهره‌وری بالقوه داده‌های سرمایه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد، 4- پیشرفت فنی که منعکس کننده ابتکار، استفاده از تکنولوژی، رفتارهای کاری و سایر پیشرفت‌های کیفی، در زمان است و 5). افزایش تقاضا که افزایش ظرفیت استفاده از منابع را به دنبال دارد. بنابراین تأکید اصلی در جهت ابتکار و کیفیت است و ابتکار و کیفیت، در نقش پایه حرکت بهره‌وری، تغییر و استمرار را در بردارد (ویستا، 1395).<sup>2</sup>



شکل 6: منبع: وبسایت بانک جهانی<sup>3</sup>

### تغییرات ساختاری در اقتصاد سنگاپور

همان‌طور که اشاره شد با حرکت‌های جدی دولت سنگاپور اقتصاد این کشور گام‌های جدی را در دهه 90 میلادی برای تبدیل شدن به یک اقتصاد توسعه‌یافته برداشت. هم اکنون اقتصاد سنگاپور یک اقتصاد بسیار توسعه یافته است که بر اساس مبانی اقتصاد بازار و با محوریت تجارت آزاد شکل گرفته است. اقتصاد این کشور بر اساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد به‌عنوان رقابتی‌ترین اقتصاد دنیا شناخته می‌شود. سنگاپور در سال 2014 هفتمین کشور کم فساد دنیا و یکی از بالاترین کشورهای دنیا به لحاظ شاخص انجام کسب‌وکار بوده است. اقتصاد این کشور اقتصادی با نرخ مالیات کم است (به‌عنوان مثال در سال 2012 درآمد مالیاتی دولت تنها 2/14 درصد کل GDP بوده است). که در میان کشورهای دنیا

1 - Singapore Productivity Organization

2- توسعه در گروه بهره‌وری، ویستا، بازدید شده در تاریخ <http://vista.ir/article/:1395/5/24>

3- وبسایت بانک جهانی، سنگاپور، جمعیت، بازدید شده در <http://data.Worldbank.org/country/singapore>

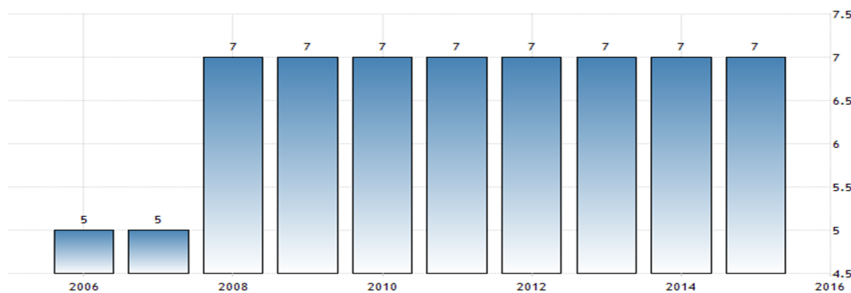


بر اساس شاخص قدرت برابری خرید سومین کشور دنیا از لحاظ میزان سرانه تولید ناخالص ملی است (صندوق بین‌المللی پول، 2016:9).<sup>1</sup>



شکل 7 - نرخ مالیات برای شرکت‌ها (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>2</sup>

همان‌طوری که در نمودار بالا مشخص شده است کشور سنگاپور با تسهیلات مالیاتی برای شرکت‌ها، تا حدود زیادی زمینه‌های فعالیت آن‌ها را فراهم کرده است. در اقتصاد سنگاپور کمپانی‌هایی که به‌طور غیرمستقیم متعلق به دولت هستند، نقش مهمی را بازی می‌کنند. بخش اعظمی از سهام کمپانی‌های بزرگی هم‌چون شرکت هواپیمایی سنگاپور، سینگ تل، شرکت مهندسی اس تی و مدیا کورپ متعلق به صندوق ثروت ملی سنگاپور موسوم به تماسک است. سنگاپور از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران مستقیم خارجی در جهان است؛ با این وصف سنگاپور از سال 2006 نرخ مالیات برای فروش را بالا برد و از این راه کسب درآمدهای فراوانی را برای دولت امکان‌پذیر ساخت.



شکل 8 - نرخ مالیات برای فروش (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>3</sup>

### نقش تجارت واسطه‌ای در جهش اقتصادی

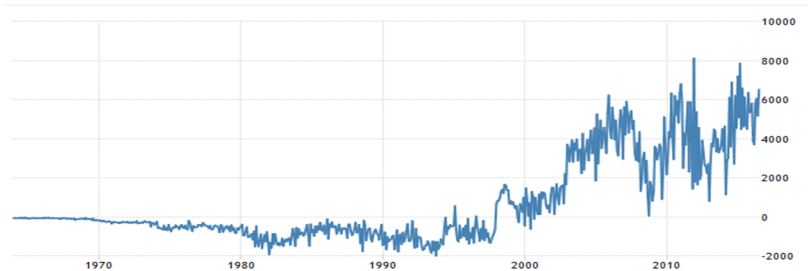
اقتصاد سنگاپور ساختار بسیار پیچیده‌ای داراست. این کشور کوچک با موقعیت ترانزیتی ویژه با واردات مواد خام و تولید محصولات خاص و صادرات مجدد آن‌ها نمونه بارزی از اقتصاد مبتنی بر تجارت واسطه‌ای است. سنگاپور دارای یک بندر استراتژیک و بسیار مجهز است که این کشور را نسبت به دیگر همسایگان خود در موقعیت برتری قرار داده و سنگاپور را به مرکز بازرگانی منطقه تبدیل کرده است؛ «بندر سنگاپور» به‌لحاظ تناژ سومین بندر پرکار دنیاست.

1- وب‌سایت صندوق بین‌المللی پول، پیشگیری از بحران در بازارهای نوظهور بازدید شده در 1395/4/15.

Crisis Prevention in Emerging Markets IMF-Singapore Government High level seminar

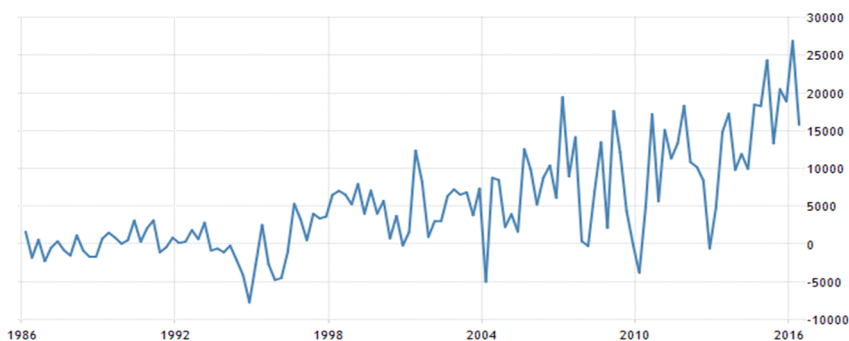
2 - <http://fa.Tradingeconomics. Com/singapore/labor-force-participation-rate>.

3 - <http://fa.Tradingeconomics. Com/singapore/labor-force-participation-rate>.



شکل 9 - نرخ موازنه تجاری در سنگاپور بین سال‌های 1970 تا 2015 (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>1</sup>

سنگاپور دارای نیروی کار بسیار ماهر و آموزش دیده‌ای است که نیازهای این کشور به نیروی کار ماهر را کاملاً برطرف می‌کند؛ به همین جهت سنگاپور بالاترین نسبت تجارت به GDP را در میان کشورهای دنیا دارد به طوری که میان سال‌های 2008 تا 2011 این نسبت برای سنگاپور 400 درصد بوده است (بانک جهانی، 2016: 14).<sup>2</sup>



شکل 10 - نرخ گردش سرمایه در تجارت در سنگاپور بین سال‌های 1986 تا 2016 (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>3</sup>

### نقش دولت در توسعه اقتصادی سنگاپور

برای حفظ جایگاه بین‌المللی سنگاپور و پیشبرد هر چه بیشتر چشم‌انداز اقتصادی این کشور در قرن بیست و یکم مقامات سنگاپور جهت ترویج نوآوری، گسترش و تشویق کارآفرینی، دوره‌های بازآموزی نیروهای کار و جذب استعداد‌های خارجی برنامه‌های مدونی را در پیش گرفته‌اند.



شکل 10 - نرخ تأمین اجتماعی در سنگاپور بین سال‌های 2006 تا 2016 (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>1</sup>

1 - <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/labor-force-participation-rate>.

2- وبسایت بانک جهانی، بازدید شده در 1395/4/19.

Global Financial Inclusion (Global Findex) Database, By Development Research Group, Finance and Private Sector Development Unit - World Bank, <http://data.Worldbank.org/country/singapo>.

3 - <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/labor-force-participation-rate>.

دولت با وجود کمبود نیروی کار متخصص اقدام به جذب نیروهای کار متخصص خارجی در سنگاپور نمود. به‌عنوان مثال برای جذب استعداد های خارجی دولت سنگاپور اقدام به صدور گذرنامه‌های اشتغال برای افراد خارجی در سه گروه مجزا می‌کند. گروه اول کارکنان خارجی که سطح درآمد آن‌ها از هشت هزار دلار در ماه بیشتر است، گروه دوم کارکنان خارجی که سطح درآمد آن‌ها بین 4500 تا 7999 دلار در هر ماه است و گروه سوم افرادی که درآمد ماهانه آن‌ها کمتر از 3500 دلار است. متخصصان خارجی که درآمد ماهانه آن‌ها از 18 هزار دلار بیشتر است یا دارندگان گذرنامه‌های عادی اشتغال، که سطح درآمد آن‌ها از 12 هزار دلار در ماه بالاتر است، واجد شرایط برای دریافت گذرنامه شخصی کار هستند که امکانات و دسترسی‌های بیشتری را نسبت به گذرنامه‌های عادی کار برای خارجی‌ها فراهم می‌کند. وزارت کار سنگاپور که مسئول نظارت بر نیروی کار مهاجر به سنگاپور است هدف از این اقدام را تلاش برای افزایش بهره‌وری در سنگاپور اعلام کرده است. کارشناسان معتقد هستند این قانون در رقابتی‌تر شدن محیط کار سنگاپور و افزایش توانایی این کشور برای مقابله با چالش‌های اقتصاد جهانی تأثیر بسزایی داشته است (بانک جهانی، 2016: 3-7).<sup>2</sup>



شکل 10 - نرخ دستمزد در تولید نیروهای خارجی در سنگاپور بین سال‌های 2010 تا 2016  
(منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>3</sup>

### زمینه‌های پویایی اقتصاد سنگاپور

از سال 2000 به این سو، عوامل متعددی باعث دگرگونی جدی اقتصاد سنگاپور شد؛ اما در این میان جغرافیای این کشور و موقعیت مکانی این کشور بسیار حیاتی و مهم است. سنگاپور یک بندر بسیار کم ارتفاع دارد که به‌طور طبیعی از گزند آبهوای بسیار شدید تنگه «مالاکا» مصون است. این کشور هم‌چنین به لطف موقعیت جغرافیایی ویژه خود یعنی قرارگیری در مسیرهای اصلی دریایی به چین و ژاپن در شرق و اروپا و آمریکا در غرب و داشتن ویژگی‌های بندری، به‌همراه هنگ‌کنگ توانست به‌عنوان یک قطب مهم کشتیرانی، نقش ممتازی را در مبادلات تجاری جهان کسب کند. بسیاری از همسایگان سنگاپور نیز، از افزایش مبادلات تجاری در این کشور و ایجاد فرصت‌های شغلی پیش‌روی کارگران مهاجر، از این مسئله منتفع شدند.

### ادامه سیاست‌های لی‌کوآن‌یو

از استقلال سنگاپور تا دهه 90 میلادی لی‌کوآن‌یو<sup>1</sup> نخست‌وزیر سنگاپور بود. اولین وظیفه فوری و ضروری او برای سنگاپور فقیر و تازه استقلال یافته ایجاد شغل پایدار<sup>2</sup> بود. لی‌کوآن‌یو از سال 1959 تا 1990 نخست‌وزیر سنگاپور بود، در

1 - <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/labor-force-participation-rate>

2- وب سایت بانک جهانی، بازدید شده در 1395/4/19

Global Financial Inclusion (Global Findex) Database, By Development Research Group, Finance and Private Sector Development Unit - World Bank, <http://data.Worldbank.org/country/singapore>.

3 - <http://fa.Tradingeconomics.Com/singapore/labor-force-participation-rate>.

جریان آزادسازی و استقلال سنگاپور از بریتانیا، ادغام با کشور همسایه‌اش مالزی و سپس جدایی از آن و همچنین در دوران تنش‌های نژادی قبل از تبدیل این دولت آسیای جنوب شرقی به یکی از «ببر»های اقتصاد آسیا، نیز پیشوای ملت بود. لی کوآن یو با 31 سال خدمت در مقام صدارت، رکورددار طولانی‌ترین نخست‌وزیری جهان است. لی کوآن یو در دولت دو تن از کسانی که بعد از او به مقام نخست‌وزیری رسیدند، از جمله پسر بزرگش، نیز وظیفه مشاور ارشد او را بر عهده داشت، تا این‌که در می‌سال 2011 استعفا داد.<sup>3</sup> دولت سنگاپور در سال‌های 1960 به شدت با مشکل رکود و بیکاری مواجه بود. برای رفع این مشکلات، تغییر سیاست‌های وارداتی را دنبال کرد، اما به دلیل این‌که سنگاپور یک بازار داخلی کوچک، با منابعی محدود بود، این استراتژی عملی نشد و در نهایت دولت آن‌را بایگانی کرد. بنابراین، لی هیئت اقتصادی هون سوئی سن<sup>4</sup> را تشکیل داد و با استفاده از راهبردهای «آلبرت وینسمیوس»<sup>5</sup> اقتصاددان هلندی، سیاست قبلی خود را تغییر داد و با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، استراتژی افزایش صادرات را در پیش گرفت. هدف دولت از اجرای این سیاست، تبدیل سنگاپور به یک «شهر جهانی» بود (Yew, 2000: 19-23).

### توسعه زیرساخت‌های بندری سنگاپور

زیرساخت بندری سنگاپور بسیار منحصر به فرد است. با در نظر گرفتن حجم مبادلاتی که از طریق بندر سنگاپور انجام می‌شود، این بندر شلوغ‌ترین بندر جهان پس از بندر شانگهای در چین محسوب می‌شود. سنگاپور همچنین بخش خدمات بانکداری، مالی و بیمه خود را به شکل وسیعی توسعه داده است. این بخش صنعتی سنگاپور، با ارائه خدماتی نظیر اعتبارات تجاری و بیمه حمل‌ونقل، به بندر اصلی این کشور متصل شده است. به‌عنوان مثال، سنگاپور در سال 2013 میلادی موفق شد بندر توکیو در ژاپن را به‌عنوان برترین بندر مبادلات خارجی در آسیا، پشت سر بگذارد. سنگاپور حتی با وجود این‌که در قلمرو خود منابع طبیعی نظیر نفت در اختیار ندارد، با این‌حال اقدام به تأسیس پالایشگاه‌های نفت کرده است. به‌عنوان مثال، پالایشگاه نفتی «اگزون موبیل»<sup>6</sup> در این کشور، یکی از 10 پالایشگاه بزرگ نفتی جهان محسوب می‌شود. علاوه بر این، بسیاری از کمپانی‌های مطرح بیوتکنولوژی و داروسازی جهان، دفاتر آسیایی خود را در سنگاپور گشوده‌اند. امروزه، اهمیت بخش خدمات بهداشت و سلامت سنگاپور نیز به سرعت در حال افزایش است و سالانه مردم بسیاری از کشورهای مختلف جهان برای انجام عمل‌های جراحی گوناگون به این کشور می‌آیند (Lee, 2014: 54-55). با توجه به آمارها بندر سنگاپور نخستین و بندر هامبورگ دومین بندر در عرصه حمل‌ونقل دریایی و اقتصاد دریایی هستند که آمار بیشترین قوانین و بنادر و فناوری‌های دریایی استفاده شده را به خود اختصاص داده‌اند (Aleen, 2015: 13).

### مبارزه با فساد در اقتصاد سنگاپور

سنگاپور به لطف داشتن چنین حکامی به‌طور مداوم در رده‌بندی کشورهای عاری از فساد اقتصادی، در رتبه‌های بالا قرار دارد. این کشور در سال 2014، رتبه هفتم جهان را در شاخص احساس فساد<sup>7</sup> داشته است. سازمان بین‌المللی شفافیت<sup>8</sup> با

1- Lee Kuan Yew.

2- Stable jobs.

3- لی کوآن یو به علت ذات‌الریه شدید از ماه فوریه 2015 در بیمارستان بستری شده بود تا اینکه در ماه مارس، دفتر نخست‌وزیر مرگش را اعلام کرد.

4- Economic Development Board chairman Hon Sui Sen.

5- Albert Winsemius.

6- Exxon Mobile.

7- Corruption Perception Index.

8- Transparency International.

هدف مبارزه با فساد تأسیس شد. این سازمان به صورت هر دو سال یکبار کنفرانسی با عنوان کنفرانس بین‌المللی ضد فساد<sup>1</sup> برگزار می‌کند. اولین کنفرانس در رابطه مبارزه با فساد در سال 1981 با 30 نماینده از کشورهای مختلف جهان در آمریکا و دهمین آن در سال 2001 و 160 نماینده از کشور مختلف جهان در چک برگزار شد. شاخص فساد اولین بار توسط سازمان بین‌المللی شفافیت در سال 1995 منتشر شد. این سازمان شاخص فساد را مانند سایر متغیرهای اقتصاد اندازه‌گیری و معرفی کرد. شاخص فساد<sup>2</sup> میزان فساد را از صفر تا 10 نشان می‌دهد. بر اساس این شاخص صفر بیشترین فساد و 10 کمترین فساد را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال در سال 2001 فنلاند با 9/9 پاک‌ترین کشور و بنگلادش با 0/4 بیشترین فساد را در بین کشورهای مختلف جهان به‌خود اختصاص داده‌اند. نکته حائز اهمیت در این باره اندازه فساد است؛ به‌عبارت دیگر وجود فساد مدنظر نیست. به‌نظر بعضی از اقتصاددانان در همه کشورها فساد وجود دارد ولی درجه فساد در بین کشورها با هم متفاوت است. مقادیر عددی این شاخص‌ها نیز همگی درجه و اندازه فساد را نشان می‌دهند. درجه فساد برای کشورها مانند یک سرطان تعریف شده است که اگر دیر شود و به‌عنوان یک پدیده سیستماتیک در تمام ابعاد رسوخ کند مبارزه با آن امکان‌پذیر نیست. جدول شماره یک CPI و BPI را سال 1999 تا 2014 برای 21 کشور را نشان می‌دهد. در سال 1999 سه کشور سوئد، کانادا و سنگاپور با رقم 9/4، 9/2، 9/1 در بین 21 کشور پاک‌ترین کشورها و کشور روسیه با رقم 2/4 در بین 21 کشور مقام آخر را به‌خود اختصاص داده است. در سال 2000 سه کشور سنگاپور، سوئد و کانادا باز هم در بین کشورهای مورد بررسی در مقام اول تا سوم در ردیف پاک‌ترین کشور قرار گرفتند و مانند دوره قبل کشور روسیه با رقم 2/3 به‌عنوان بیشترین فساد در شاخص CPI در این بین معرفی شده است. از طرف دیگر شاخص BPI در سال 1999 و 2002 نشان دهنده پاک بودن کشورهای سوئد، استرالیا، کانادا، سوئیس و اتریش است و باز هم بالا بودن فساد در روسیه را نشان می‌دهد (Hin, 2015: 24).

1 - International Anti-Corruption Conference.  
2 - Corruption perceptions Index.

جدول شماره (1): شاخص CPI و BPI در سنگاپور

CPI 2014	CPI 1999	BPI 2014	BPI 1999	نام کشور
9	9/4	8/4	8/3	سوئد
8/9	8/7	8/5	8/1	استرالیا
8/9	9/2	8/1	8/1	کانادا
7/8	7/6	8/2	7/8	اتریش
8/4	8/9	8/4	7/7	سوئیس
8/8	9	7/8	7/8	هلند
8/3	8/6	6/9	7/2	انگلستان
6/6	5/3	7/8	6/9	بلژیک
7/4	8	6/3	6/2	آلمان
7/6	7/5	5/3	6/2	آمریکا
9/2	9/1	6/3	5/7	سنگاپور
6/7	6/6	5/8	5/3	اسپانیا
6/7	6/6	5/5	5/2	فرانسه
7/1	6	5/3	5/1	ژاپن
5	5/1	3/4	3/9	مالزی
5/5	4/7	1/4	3/7	ایتالیا
5/9	5/6	3/8	3/5	تایوان
4/2	3/8	3/9	3/4	کره جنوبی
3/5	3/4	3/5	3/1	چین
7/9	7/7	3/4	-	هنگ کنگ
2/3	2/4	3/2	-	روسیه

منبع: www.Transparency.org

سنگاپور پس از 60 سال مبارزه بی‌وقفه توانسته فساد را در این کشور به حداقل برساند. به گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل، این کشور بیش از یک دهه است که در بین پاک‌ترین دولت‌های دنیا قرار گرفته است. امروزه فساد در سنگاپور به‌عنوان «واقعیتی» در زندگی و نه «روشی» برای زندگی وجود دارد و بیشتر در سطح فردی مشاهده می‌شود تا به‌صورت سیستمی و سازمان یافته. در سال 2010 سنگاپور همراه با دانمارک و نیوزیلند جزو کم‌فسادترین ملت‌های دنیا قرار گرفت. هم‌چنین موسسه مشاوره ریسک سیاسی و اقتصاد که مقر آن در هنگ‌کنگ هست، در ده سال گذشته سنگاپور را در رتبه‌بندی خود در جایگاه نخست، کشوری با کمترین فساد، قرار داده است (Hin, 2015: 27).



نمودار 1- شاخص‌های فساد مالی در اقتصاد سنگاپور از 2006 تا 2016 (منبع: تری‌دینگ اکونومیست)<sup>1</sup>

1- <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/corruption-index>.

البته باید اشاره کرد که سیاست‌های ضد فساد اقتصادی «لی کوآن یو» یکی از اهرم‌های موفقیت‌آمیز اقتصادی سنگاپور بود. این سیاست‌ها در داخل سبب ایجاد یک دولت کارآمد شد که این دولت توانست به خوبی سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی خود را پیاده‌سازی کند. این اقدام، هم‌چنین به جلب حمایت مردم این کشور از دولت منتهی شد. برخی بر این باورند که حکمرانی حزب PAP در عرصه سیاسی سنگاپور جنبه‌های منفی نیز داشت. اما در کل، این حزب ده‌ها سال در قدرت باقی ماند که این مسئله به ثبات هر چه بیشتر سیاسی و اجتماعی سنگاپور انجامید.

### سیاست‌های راهبردی دولت در اقتصاد

سنگاپور یک اقتصاد بازار آزاد است، در این اقتصاد به صورت کنترل شده از سوی دولت، عرضه و تقاضا، قیمت و درآمد را مشخص می‌کند. با این حال، برخی دخالت‌های دولت در بازار و اعمال استراتژی‌های کارآمد سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساختی و همین‌طور در اختیار گرفتن کنترل برخی از شرکت‌های مهم، توانست ضمن حفظ رقابت، اقتصاد را مطابق با معیارهای مدنظر دولت نهادینه کند. بنابراین، دولت سیاست‌های راهبردی را در پیش گرفت، سیاست قبلی خود را تغییر داد و با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، استراتژی افزایش صادرات را در پیش گرفت. هدف دولت از اجرای این سیاست، تبدیل سنگاپور به یک «شهر جهانی» بود. در سال 2000 سود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای سنگاپور به حدی بود که این کشور توانست سرمایه قابل توجهی را برای تأمین مالی و مدیریت تولید و همین‌طور تکنولوژی بازاریابی فراهم کند (Heathcote, 2014: 35).



شکل 3- رشد اقتصاد سنگاپور از سال 2000 تا 2016 (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>1</sup>

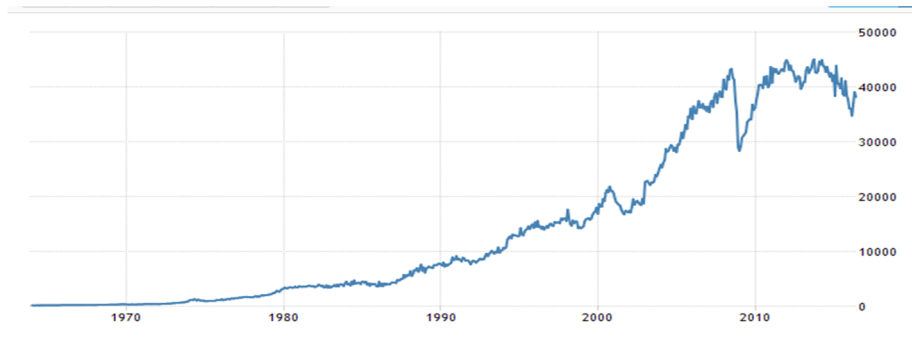
### افزایش صادرات

سنگاپور درهای اقتصاد خود را به روی سرمایه‌های خارجی و شرکت‌های چندملیتی گشود تا بتواند به تکنولوژی، بازار و تجربه اقتصاد مبتنی بر بازار که فاقد آن بود، دست یابد. این کشور یک فضای باز کسب‌وکار را فراهم کرد و سه اقدام زیر را پایاپای پیش برد: 1- توسعه زیرساخت‌های صنعتی و فراهم آوردن خدمات مرتبط مثل تسهیلات اقامتی، حمل‌ونقل و مخابرات، 2- پیاده‌سازی برنامه آموزش پایه مبتنی بر مهارت‌های فنی روز برای عموم مردم و 3- با اتخاذ سیاست‌های مدیریت نیروی کار جدید و معرفی کشور به عنوان میزبانی مناسب برای جلب و جذب کشورهای چندملیتی، تلاش‌های سنگاپور با توجه به محیط بین‌المللی در آن دوره حمایت شد و تا پیش از بحران نفت رشد پایدار قرار داشت. پیوستن سنگاپور به GATT در سال 1973 نیز بازارهای جدید را به روی صادرات این کشور گشود. حاصل این تلاش‌ها، رشد

1 - <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/stock-market>.

متوسط اقتصادی 10 درصدی آن در فاصله سال‌های 80\_1965 بود (Hin, 2015: 27). سنگاپور استراتژی تغییر ساختار اقتصاد خود را از فعالیت‌های کاربر و با ارزش افزوده کم به فعالیت‌های سرمایه‌بر و با ارزش افزوده بالا در پیش گرفت. موارد زیر از جمله نتایج این تغییر استراتژی است: 1- طرح مشوق‌های مالی برای ترغیب اتوماسیون و مکانیزاسیون، 2- ارتقای بهره‌وری از طریق برنامه‌ها و مشوق‌های مختلف و 3- حمایت جدی از صنایع مبنی بر تکنولوژی‌های جدید مثل تولید لوازم جانبی کامپیوتر و ماشین‌های اداری (Heathcote, 2014: 35). سیاست‌های جدی برای کاهش هزینه‌ها به اجرا درآمد، از جمله کاهش پس‌اندازهای اجباری قبلی که مطابق قانون دولت در گذشته وضع شده بود و همچنین کاهش مالیات شرکت‌ها و اتخاذ سیاست‌های جدید دستمزد در سطح ملی. اتخاذ این سیاست‌های هزینه، همراه با افزایش تقاضای خارجی، به بهبود اقتصاد سنگاپور کمک کرد. اقتصاد سنگاپور در سال 2000 معادل 2/3 و در سال 2014 برابر با 9/7 درصد رشد کرد (Heathcote, 2014: 35).

دولت پاک دست سنگاپور با استفاده از یک رویکرد عملی توانست یک برنامه تشویقی برای جذب شرکت‌های چندملیتی جهت فعالیت در سنگاپور راه‌اندازی کند. این طرح شامل تصویب قوانینی برای کاهش هزینه‌های کارگری، کاهش جدی مالیات، نرخ پایین تعرفه‌ها و کاهش تعرفه‌های گمرکی برای صادرات و واردات و همین‌طور تسهیلات اعطای زمین و نیروی کاری منظم‌تر می‌شد. دولت همچنین سیاست‌هایی را جهت کاهش مقررات دست‌وپاگیر اعمال کرد. در همین راستا، با اجرای سیاستی موسوم به One-Stop-Shopping، که طی آن فرآیند رسیدگی به درخواست‌های ترخیص کالا به سه هفته کاهش می‌یافت، به روند ثبت سفارش‌ها صادرات و واردات شتاب بیشتری بخشید. علاوه بر این، دولت همچنین برای حصول اطمینان از اجرا و نظارت بر سیاست‌های خود، سازمان‌های نظارتی جدی تأسیس کرد که یکی از نمونه‌های قابل ذکر را می‌توان تأسیس هیئت توسعه اقتصادی (EDB) در سال 2010 میلادی دانست. شکل زیر رشد تجارت در سنگاپور از سال 1970 تا 2012 را به تصویر می‌کشد:



شکل 4- صادرات سنگاپور از سال 1970 تا 2012 (منبع: تریدینگ اکونومیست)<sup>1</sup>

مهم‌ترین بازارهای صادراتی سنگاپور بر اساس آمار سال 2014 عبارتند از: آمریکا، مالزی، هنگ‌کنگ، ژاپن، تایلند، انگلستان، کره جنوبی، آلمان، ایرلند شمالی که در جدول روند صادرات سنگاپور مهم‌ترین بازارهای صادراتی سنگاپور بر اساس اهمیت و مقدار صادرات به آن‌ها قابل بررسی می‌باشند؛ ساختار صادرات سنگاپور نشان می‌دهد که در ترکیب صادرات سنگاپور، ابزارآلات الکترونیکی، کامپیوتر و قطعات کامپیوتری، نقش بسیار مهمی داشته و بیش از 63 درصد از صادرات سنگاپور در سال‌های (2000 تا 2014)، به این کالاها اختصاص داشته است و بعد از این ترکیب کالایی،

1- <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/exports>.



ترکیباتی نظیر محصولات نفتی، مواد شیمیایی، ماشین‌آلات غیر الکتریکی صنعتی و تولیدات صنعتی دیگر به ترتیب سهم مهمی در صادرات سنگاپور را به خود اختصاص می‌دهند (Rogers, 2015: 41).

### دولت پاک‌دست و تداوم سیاست‌گذاری

لی پدر توسعه سنگاپور، مشکل کشور بحران‌زده و ضعیف فیلیپین را داشتن دموکراسی بیش از حد می‌دانست. زمانی که رهبران فیلیپین از او برای سروسامان دادن کشورشان مشاوره خواستند به صراحت آزادی و بی‌بندوباری لجام‌گسیخته حاکم بر این کشور را عامل اصلی مصیبت‌های فیلیپین دانست. با افزایش قدرت مالی مردم سنگاپور و توانایی تأمین نیازهای اولیه‌ای همچون مسکن، تحصیل و بهداشت، آن‌ها پذیرفتند در قبال دستیابی به ثبات، نظم و آینده‌ای نویدبخش و مطمئن، به برخی محدودیت‌ها و کاهش برخی آزادی‌های مدنی تن دهند. «لی کوآن یو» با ایجاد «صندوق آتیه» کاری کرد تا تمام مردم این کشور هر ماه بتوانند مبلغ قابل توجهی از درآمدهای ماهانه خود را پس‌انداز کنند تا بتوانند از مسکن همگانی و نظام سلامت باکیفیت بهره‌مند شوند. امروز نظام درمانی و آموزشی در این کشور جزو بهترین نظام‌های سلامت و آموزش در جهان محسوب می‌شود (Rogers, 2015: 41).



شکل 7- اوراق قرضه دولت سنگاپور از سال 2001 تا 2016 (منبع: تریدینگ اکونومیست).<sup>1</sup>

### نتیجه‌گیری

این پژوهش درصدد بود به عوامل مؤثر بر پویایی اقتصاد سنگاپور بین سال‌های (2000-2015) بپردازد. بر این اساس فرضیه پژوهش این‌گونه شکل گرفت که: موقعیت ممتاز جغرافیایی سنگاپور در قلب کشورهای آ. سه. آن، نیروی کار متخصص، توجه به نظام آموزشی، سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی و ورود کنترل شده دولت به بخش اقتصاد و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی از عوامل اصلی توسعه اقتصاد سنگاپور بوده است. در این تحقیق به نظریات دولت، توسعه و نقش دولت در پویایی اقتصاد پرداخته شد. بر این اساس سعی شد نظریات جوزف استیگلیتز، استاد اقتصاد دانشگاه کلمبیا و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال 2001، مورد تحقیق قرار گیرد. بر اساس نظر وی عواملی مانند توسعه سازمانی-دولتی، ساختار ژئوپلیتیکی، تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری توسط دولت و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و بنادر در سنگاپور نقشی اساسی در پیشرفت این کشور داشته‌اند. وی توسعه سنگاپور را مرهون سیاست‌های این کشور در کاهش نابرابری اقتصادی می‌داند. بر اساس نظریات استیگلیتز نظام مالیاتی در سنگاپور و راه‌اندازی «صندوق آینده‌نگر» تأثیر چشم‌گیری در توزیع عادلانه درآمد و به تبع آن جهش اقتصادی سنگاپور داشته‌اند. بر همین اساس نشان دادیم که طبق قوانین، 36

1- <http://fa.Tradingeconomics.com/singapore/exports>.

درصد درآمد افراد جوان در صندوقی ذخیره می‌شود تا بعدها به‌عنوان منبعی برای پرداخت هزینه‌های بیمه سلامت، مسکن، و بیکاری باشد. نابرابری اقتصادی منتهی به نابرابری در توزیع قدرت می‌شود و جامعه‌ای که در آن توزیع ثروت عادلانه‌تر است، شهروندان قدرت بیشتری داشته و رانت‌خواری که یکی از بازدارنده‌های توسعه اقتصادی است رواج کمتری دارد. توسعه اقتصادی سنگاپور دلایل چندی داشت که یکی از آن‌ها ثبات در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی از سوی دولت بود. بر اساس یافته‌های پژوهش عواملی مانند توسعه سازمانی دولتی، ساختار ژئوپلیتیکی تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و بنادر در سنگاپور نقشی اساسی در پیشرفت این کشور داشته‌اند. نظام مالیاتی و راه‌اندازی «صندوق آینده‌نگر» تأثیر چشمگیری در توزیع عادلانه درآمد و به‌تبع آن جهش اقتصادی سنگاپور داشته است. اما شاید یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در توسعه اقتصادی سنگاپور طی 40 سال اخیر نظام آموزش همگانی و کارآمد این کشور است. به‌طور کلی از لحاظ توسعه اقتصادی، پنج دوره در اقتصاد سنگاپور وجود داشته است: نخست، تأکید بر تکنولوژی کاربر و سیاست صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات (1959 تا 1965)، دوره دوم تأکید بر تکنولوژی کاربر و سیاست صنعتی شدن از طریق افزایش صادرات (1966 تا 1973)، سوم نخستین تلاش برای ارتقای اقتصادی (1973 تا 1978)، چهارم بازسازی ساختارهای اقتصادی (1979 تا 1984) و دوره پنجم، مستحکم‌سازی و متنوع کردن هرچه بیشتر اقتصاد (1980 تا 1990). سنگاپور توسعه چشمگیر خود را مدیون قوانین سخت و دولت سالمی است که «لی کوآن یو» پدر سنگاپور مدرن با سیاست‌های شایسته خود آن‌را پایه‌ریزی کرد. کوآن یو را باید با این تفسیر معمار سنگاپور مدرن دانست. موقعیت ترانزیتی سنگاپور و نقش این کشور کوچک در قیمت‌گذاری قیمت نفت خام جهانی نیز یکی از دلایل پویایی اقتصاد این کشور است. این عامل یکی دیگر از عوامل مهم در تبدیل شدن سنگاپور به قطب اصلی اقتصاد جهان بخش حمل‌ونقل این کشور است و یکی از منابع مهم درآمد این کشور ترانزیت کالا است. داشتن زیرساخت‌های قوی و مستحکم به‌همراه حاکمیت قوی و برنامه‌ریزی مناسب در این زمینه از جمله عوامل مهم رشد این بخشی است. سنگاپور در حال حاضر بنابر آمارهای منتشر شده از سوی بانک جهانی، پنجمین کشور دنیا از نظر امنیت سرمایه‌گذاری است که یکی از دلایل این امر داشتن زیرساخت‌های قوی در بخش حمل‌ونقل است؛ برهه‌های آسیایی (متشکل از هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی) از آغاز دهه 196 تا دهه 1990 میلادی، رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کردند؛ اما مهم‌ترین شاخص مشترک میان این کشورها نحوه استفاده آن‌ها از مبادلات تجاری یکپارچگی و پیوستن به اقتصاد جهان برای رسیدن به رشد اقتصادی است. سنگاپور در واقع یک اقتصاد مبتنی بر بازار است که در آن عرضه و تقاضا قیمت را تعیین می‌کنند. معمار سنگاپور نوین «لی کوآن یو» است؛ مردی که موفق شد سنگاپور را از یک کشور درحال توسعه به قطبی پررونق در تجارت بین‌المللی تبدیل کند. در سال 1959 زمانی که لی زمام امور را در دست گرفت، سرانه تولید ناخالص داخلی سنگاپور 4 دلار بود. در سال 1990 هنگامی که او پس از نزدیک به 30 سال از این سمت کناره‌گیری کرد؛ درآمد سرانه به بیش از 12 هزار دلار در سال رسیده بود. بر پایه آمار منتشر شده از سوی بانک جهانی در سال 2015 سرانه درآمد تولید ناخالص داخلی سنگاپور بیش از 70 هزار دلار یعنی 25 درصد بیش از کشور مانند آلمان بوده است. توسعه سنگاپور درس‌های فراوانی برای کشورهایی نظیر ایران دارد. به‌ویژه نظام آموزشی سنگاپور که توسعه و پویایی اقتصاد سنگاپور را طی 40 سال اخیر از سطحی معادل سایر کشورهای در حال توسعه، به سطح کشورهای توسعه یافته ارتقا داد. این بهبود کیفیت طی سه مرحله از سال 1959 صورت گرفته است که طی مرحله اول، نخست‌وزیر آن زمان نظام آموزشی ملی این کشور را بنا نهاد. طی مرحله دوم اصلاحات نظام آموزشی جدیدی معرفی شد که تمرکز بیشتری روی تأسیس مدارس فنی‌و حرفه‌ای و تربیت نیروی متخصص برای کشوری که از کمبود

این نیرو رنج می‌برد داشت. طی مرحله سوم این دگردیسی آموزشی، تمرکز بیشتر روی مؤسسات آموزش عالی و بهبود کیفیت دانشگاه‌ها بود. این تغییر با تشویق دانشجویان خارجی به تحصیل در دانشگاه‌های سنگاپور ارتباط بیشتر دانشگاه‌های این کشور با دانشگاه‌های سایر کشورها و سرمایه‌گذاری بیشتر در مراکز تحقیقاتی صورت گرفت. طی همین دوره ایده‌هایی نظیر تفکر خلاق و تدریس کمتر یادگیری بیشتر در سطح مدارس اجرا شد. در مجموع این تغییرات کمک شایانی به توسعه منابع انسانی در سنگاپور و تأمین نیروی کار متخصص برای به حرکت در آوردن چرخ‌های صنعت در این کشور کرد، نمی‌توان با قطعیت گفت کدام‌یک از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی در سنگاپور بیشترین تأثیر را در پیشرفت این کشور داشته است؛ یا این که آیا این سیاست‌گذاری‌ها در سایر کشورها قابل پیاده هستند یا نه، ولی در نقش مجریان این کشور در این موفقیت شکی نیست. دولتمردان کشوری مانند سنگاپور از لحظه استقلال در سال 1965 چند استراتژی را به آزمون گذاشتند. با این وصف، عامل اصلی در فرآیند توسعه سنگاپور، نقش دولت در تأمین انگیزه‌های لازم برای جذب سرمایه‌های خارجی و توسل به سرمایه‌گذاری از طریق ایجاد «هیئت توسعه اقتصادی» بود که برنامه‌ریزی راهبردی در زمینه جهت‌گیری آتی اقتصاد بین‌المللی را انجام می‌داد. بر این مبنای، در سنگاپور نیز، دولت از طریق نهادسازی مناسب و تقویت کارآمدی نظام اداری توانست روند توسعه کشور خود را هموار کند. مدیریت دولتی و به‌طور کلی، نظام اداری کارآمد به‌عنوان ابزار اصلی دولت توسعه‌خواه سنگاپور در شرایط با ثبات سیاسی و انسجام قوی اجتماعی، شرکت‌ها و مؤسسات چندملیتی را متقاعد کرد که سنگاپور، مکانی مناسب برای سرمایه‌گذاری و تولید است. به‌صورت دقیق نمی‌توان عامل و یا عواملی را با عنوان عوامل اصلی توسعه یک کشور مشخص کرد، اما با این‌وجود بر اساس یافته‌های این پژوهش مهم‌ترین عوامل در پویایی اقتصاد سنگاپور از سال‌های 2000 تا 2015 عبارتند از: ثبات سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی ملهم از بافت سیاسی، شرایط تجاری مناسب از جمله نیروی کار ارزان، تکثیر گفت‌وگو اجتماعی توسعه در میان شهروندان، نیروی کار تحصیل کرده و مسلط به زبان انگلیسی و جذب نیروی کار خارجی متخصص، قوانین اجتماعی و زیست محیطی طرفدار تجارت، بنادر پر رفت و آمد زیرساخت عالی حمل‌ونقل و ارتباطات، سیاست مالی باثبات، تورم اندک و مطلوب و سایت‌های مالی تشویق‌کننده. پیشنهاد برای پژوهش‌های بعدی: پژوهش بر روی شاخص‌های توسعه انسانی در سنگاپور؛ تحلیل موقعیت ژئواستراتژیک سنگاپور و نقش آن در جغرافیای سیاسی آسیا پاسیفیک؛ پژوهش بر روی الگوبرداری نظام سیاسی ایران از سنگاپور؛ پژوهش بر روی تغییر ارزش‌های اجتماعی مردم سنگاپور در مورد توسعه.

1. استیگلیتز، جوزف («الف» 1382)، **جهانی‌سازی و مسائل آن**، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
2. استیگلیتز، جوزف («ب» 1382)، به‌سوی پارادایم جدید توسعه، ترجمه دکتر اسماعیل مردانی، **مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره 195-196.
3. اسنودن، برایان (1383)، **راهنمای نوین اقتصاد کلان**، ترجمه منصور خلیلی عراقی، انتشارات برادران.
4. شیرزادی، رضا (1389)، دولت و توسعه سیاسی در مالزی، **مطالعات سیاسی**، پاییز، شماره 9.
5. شیرزادی، رضا (1392)، دولت و توسعه در هنگ‌کنگ، **علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج**، زمستان، شماره 25.
6. شیرزادی، رضا (1390)، **نوسازی، توسعه، جهانی شدن**، تهران: انتشارات آگه.
7. شیرزادی، رضا (1391)، توسعه و توسعه انسانی در قطر، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، سال پنجم، شماره 18.
8. شیرزادی، رضا (1394)، عوامل توسعه انسانی در امارات متحده عربی، جستارهای سیاسی معاصر، **دو فصلنامه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی معاصر**، دوره 6، شماره 16، تابستان.
9. گمیل، آندره؛ پل، والتون (1385)، **سرمایه‌داری در بحران**، انتشارات ما.
10. میدری، احمد (1383)، **تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب**، در **حکمرانی خوب بنیان توسعه**، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
11. میدری، احمد (1385)، خصوصی‌سازی یا رشد ارگانیک بخش خصوصی، **مجله چشم‌انداز ایران**، شماره 39.
12. وودوارد، دیوید (1375)، **تعدیل اقتصادی**، ترجمه غلامرضا آزاد و محمود محمدیان، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
13. یوسفی، محمدقلی (1386)، بررسی علل شکست سیاست‌های تعدیل در فرآیند توسعه اقتصادی، **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره 232.

1. Adelman, Irma (1999), **the Role of Government in Economic Development**, California Agricultural Conomics.
2. Aleen, Negoya (2015), **what makes Singapore's port one of the world is busiest, Singapore Government**, Transport Matters, Bureauof Economic and Business Affairs:
3. Crisis Prevention in Emerging Markets IMF-Singapore Government High level seminar, Singapore, July 10–11, 2016.
4. Furman, Jason& Stiglitz, Josephe (1998), **Economic Crises: Evidence and Insights from East Asia**.
5. Global Financial Inclusion (Global Findex) (2014), Database 2014By Development Research Group, **Finance and Private Sector Development Unit - World Bank**

6. Heathcote, Andrew (15 April 2014), "Tax havens: Brett Blundy latest to join the Singapore set". **Business Review Weekly**, Digital Media, Retrieved 18 April 2013.
7. Hill, Michael (1995), **Kwen Fee Lian, Ed. The Politics of Nation Building and Citizenship in Singapore**. Routledge. ISBN 0-415-12025-X.
8. Hin, Koh Teck (2015), **CORRUPTION CONTROL IN SINGAPORE: (Operations)**, Corrupt Practices Investigation Bureau (CPIB), Singapore.
9. <http://data.Worldbank.org/country/singapore>
10. <http://data.Worldbank.Org/country/singapore>.
11. <http://www.IMF.Org/external/np/seminars/eng/2011/mas/>.
12. <http://www.IMF.org/external/np/seminars/eng/2016/cpem/>
13. <http://www.IMF.Org/external/ns/search.aspx?NewQuery=singapor&submit=>
14. <http://www.Mot.gov.sg/Transport-Matters/Sea/What-makes-Singapore-s-port-one-of-the-world-s-busiest/>
15. [http://www.unafei.or.jp/english/pdf/RS\\_No83/No83\\_17VE\\_Koh1.pdf](http://www.unafei.or.jp/english/pdf/RS_No83/No83_17VE_Koh1.pdf)
16. IMF (2000), **World Economic Outlook**.
17. King, Rodney (2008), **the Singapore Miracle, Myth and Reality**. Insight Press. ISBN 0-9775567-0-0.
18. Kolodko, Grazegorz (1999), **Ten Years of post-Socialist Transition: Lissons for Policy Reforms**, The Wold Bank, Policy Research Working Paper, Washington D. C.
19. Lee Kuan Yew (2000), From Third World to First – The Singapore Story (1965–2000). **Times Edition**. pp. 66–88. ISBN 981 204 984 3.
20. Lee Kuan Yew (2000), **From Third World to First: The Singapore Story: 1965–2000**. New York: HarperCollins. ISBN 0-06-019776-5.
21. Mauzy, Diane K& Milne, R. S (2012), **Singapore Politics: Under the People's Action Party**. Routledge. ISBN 0-415-24653-9.
22. Rogers, Simon& Sedghi, Ami (15 April 2015), "How Fitch, Moody's and S&P rate each country's credit rating". **The Guardian Singapore GDP Growth Rate**, 2015, <http://www.tradingeconomics.com/singapore/gdp-growth>
23. Stiglitz, Joseph (1998), More Instrument and Bearder Goals: Moving Toward the Post-Washington Conseus, **WIDER Annul Lecture**.
24. Stiglitz, Joseph (1999/ a), **Promoting Competition and Regulatory Policy**, Beijing, China.
25. Stiglitz, Joseph (1999/b), **Whither Reform. Ten Years of Transition**, World Bank, Washington D. C.
26. Stiglitz, Joseph (2003), **Lessons from the Financial Crisis in Asia**, Colombia University.
27. Tan, Kenneth Paul (2007). **Renaissance Singapore? Economy, Culture, and Politics**. NUS Press. ISBN 978-9971-69-377-0.
28. The Global Economic Outlook and Asia's Role in the Global Economy.
29. U-Wen, Lee (9 January 2014), "PSA Int'l 2013 container throughput up 2.9%". **The Business Times**. Singapore. p. 22.



## امکانات عصر پست مدرن برای توانمندسازی زنان در گفتمان توسعه

مختار نوری\*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

### چکیده

تبارشناسی گفتمان توسعه نشان می‌دهد، نظریات متعددی که در این عرصه پدیدار شدند عمدتاً ملهم از ذهنیت مدرنیته، بر منطق دوانگارانه‌ای از خود و دیگری، ... مردانه/ زنانه استوار بوده و به یکی از دو قطب این تقابل‌ها برتری می‌بخشند. در این تلقی مدرن از توسعه، زنان در تقابل با مردان به‌عنوان سوژه‌های ناتوان و غیر عاقل به تصویر کشیده می‌شوند که امکان مداخله در فرآیند توسعه از آن‌ها سلب می‌گردد. فضای فکری پست مدرن با نقد گفتمان توسعه مدرن، شیوه کنارگذاری نیروهای مختلف از جمله زنان از حوزه مطالعاتی توسعه را آشکار می‌سازد و این امکان را به ما می‌دهد تا به بازیابی گفتمان توسعه از چشم‌اندازی خاص نسبت به جنسیت بپردازیم. از این‌رو مقاله حاضر می‌کوشد تا دو نکته را به بحث و بررسی تحلیلی بگذارد؛ اول این که منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن را در خصوص گفتمان توسعه بازسازی نماید و نشان دهد که چگونه متفکران پست مدرن به بازخوانی و ساختارشکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند. سپس نشان دهیم که چگونه در نتیجه ساختارشکنی برآمده از گفتمان پست مدرنیسم، فضای مناسب برای حضور زنان در فرآیند توسعه و امکان توانمندسازی آنان به‌عنوان ایده‌ای مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم گردیده است. پیش فرض نویسنده این است که عصر پست مدرن امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در گفتمان توسعه فراهم ساخته است.

### کلید واژه‌ها

مدرنیته، توسعه، مردمحوری، پست مدرن، فمینیسم، توانمندسازی زنان.

\* Email: dilmaqanif@gmail.com.

به گمان بسیاری از اندیشمندان بنیان متافیزیک غرب و تمام خرده گفتمان های آن، که اصولاً با عنوان «مدرنیته»<sup>1</sup> از آن‌ها نام برده می‌شود، بر پایه انگاره توسعه، پیشرفت و ترقی قرار دارد. تبارشناسی گفتمان توسعه نشان می‌دهد نظریات متعددی که پدیدار شدند عمدتاً ملهم از ذهنیت مدرنیته، بر منطق دوانگارانه‌ای از خود و دیگری، توسعه یافته و عقب مانده، زن محوری و مردمحوری / جامعه سنتی و مدرن و... تأکید داشتند (قوام، 1384: 255-258). توسعه‌ای که مبدأ و منتهای آن مدرنیته است، به تأثیر از تئوری تکاملی و مکتب فلسفه تاریخ و با توجه به تجربه تاریخی اروپا و غرب، به عنوان فرآیندی عام و همگانی تلقی شد که طی آن جوامع از حالت سنتی، روستایی و کشاورزی به حالت مدرن، شهری و صنعتی متحول می‌شدند. این فرآیند ابتدا به عنوان «غربی سازی»<sup>2</sup> و سپس به عنوان نوسازی و مترادف با توسعه به کار رفت (رجوع شود به: موثقی، 1385). با این وجود طی دهه 1980 و پس از آن رویکردهای مدرن توسعه با بن‌بست‌هایی مواجه شدند تا جایی که بعضی از نظریه‌پردازان صحبت از پایان توسعه می‌کردند. بن‌بست و پایان توسعه با طرح چشم‌انداز نظری دیگری هم‌چون پاساخرتارگری یا پست مدرنیسم و پراگماتیسم همراه بود. پساتوسعه‌گرایی، نظریه‌های انتقادی توسعه و نظریه‌های دیگر از جمله نظریه محدودیت بر رشد نیز ضمن پرداختن به بن‌بست‌های نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی توسعه، سعی در گشودن راه‌های جدیدتری پیش‌روی انسان دارند (Parfitt, 2002). پارادایم پساتوسعه‌گرایی مبتنی بر جلوه‌ها و نشانگانی از مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، تحلیل گفتمانی توسعه، توسعه انسانی و توسعه پایدار است. در پی چنین انتقاداتی، فعالان فمینیست‌ها و توسعه، برای تدوین مجدد نظریه توسعه دست به یک‌سری اقدامات زدند. مسئله اصلی این بود که با توجه به این‌که زنان در بسیاری از جوامع جهان سوم هر چند نه همه، اما بیشتر کارها را انجام می‌دادند، پس چرا در نظریه توسعه مورد توجه قرار نگرفتند و اگر نظریه مذکور مجدداً حول محور تجارب زنان و روابط جنسیتی تدوین می‌شد، چه فرقی می‌کرد؟. نظریه‌پردازان فمینیست توسعه، معتقد بودند که قرار دادن روابط جنسیتی در بطن نظریه‌پردازی، موقعیت گفتمان توسعه را مجدداً تعیین می‌کند. از این منظر پرسش قابل توجه مقاله حاضر این است که «عصر پسامدرن چگونه امکان حضور زنان و توانمندسازی آنان را می‌تواند فراهم نماید؟». در پاسخ به چنین پرسشی فرض نویسنده این است که «عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی نهفته در آن، امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در حوزه‌های مختلف از جمله توسعه فراهم ساخته است». در چارچوب چنین مباحثی است که مقاله حاضر می‌کوشد تا دو نکته را به بحث بگذارد؛ اول این‌که منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن را در خصوص گفتمان توسعه بازسازی نماید و نشان دهد که چگونه متفکران پست مدرن به بازخوانی و ساختار شکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند. سپس نشان دهیم چگونه در نتیجه ساختار شکنی برآمده از گفتمان پست مدرنیسم، فضای مناسب برای حضور زنان در فرآیند توسعه و امکان توانمندسازی آنان به عنوان ایده‌ای مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم گردیده است. در ادامه طی سه بخش به تجزیه و تحلیل مطالب در خصوص ایده کانونی مقاله خواهیم پرداخت. بدین‌صورت که در ابتدا به طرح مفهوم توانمندسازی زنان به عنوان ایده‌ای فمینیستی خواهیم پرداخت؛ سپس منازعه بر سر موضوع توسعه را در اندیشه مدرن و پسامدرن به بحث خواهیم گذاشت و چالش‌های پسامدرنیسم بر سر راه توسعه مدرن را واکاوی خواهیم نمود و در نهایت

1 -Modernity.

2 - Westernization.



در بخش سوم این مدعا را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که چگونه عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی مستتر در آن می‌تواند تمهیدات و امکانات لازم را برای توانمندسازی زنان فراهم نماید. مطالب ارائه شده با نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

### مفهوم توانمندسازی زنان

توسعه امری چند بعدی و پیچیده است که ابعاد گسترده‌ای دارد و برای محقق شدن آن، تلاش‌های گسترده‌ای به صورت نظری و عملی لازم است. یکی از مهم‌ترین ابعاد توسعه، مسئله زنان و منظور کردن ملاحظات جنسیتی در فرآیند توسعه است. به گونه‌ای که بی‌توجهی به این موضوع در توسعه ملی اختلال ایجاد می‌کند و در حقیقت موجبات توسعه نیافتگی را فراهم می‌سازد. بر این اساس لزوم مشارکت زنان به‌عنوان نیمی از شهروندان هر جامعه، برای نیل به توسعه پایدار امری ضروری است و این مقصود حاصل نمی‌شود، مگر با به رسمیت شناختن حقوق زنان در جامعه. در عرصه جامعه‌شناسی توسعه نیز نوسازی بدون مشارکت زنان که نیمی از جمعیت یک کشور خواهند بود، امکان‌پذیر نیست، به‌همین دلیل عدم مشارکت زنان عامل مهمی در سنجش میزان توسعه نیافتگی به‌شمار می‌رود. از این‌رو در دهه 1980 به‌جای اصطلاح زن در توسعه، اصطلاح «جنسیت و توسعه» به‌کار گرفته شد و در پی آن راهبردهایی برای مشارکت عملی زنان در توسعه و برطرف شدن مواضع اتخاذ شد. یکی از راهبردها توانمندسازی زنان با تاکید بر مشارکت فعالانه آن‌ها بوده است. صاحب‌نظران تعاریف گوناگونی برای توانمندسازی زنان ارائه داده‌اند. ژاله شادی طلب، فعال حوزه زنان در ایران مدعی است که «توانمندسازی یعنی این‌که مردم باید به سطحی از توسعه فردی دست یابند که به آن‌ها امکان انتخاب بر اساس خواست‌های خود را بدهد» (شادی طلب، 1381: 54). ابوت و والاس نیز مدعی‌اند که «توانمندسازی اصطلاحی است برای توصیف هموار کردن راه خود یا دیگران برای تلاش در جهت دستیابی به اهداف شخصی» (ابوت؛ والاس، 1380: 311). هم‌چنین به‌باور آمارتیاسن، توانمندسازی نوعی آزادی است که هم ابزار است و هم هدف غایی. به‌عبارت دیگر، آزادی شامل دستیابی به ترکیب‌های متفاوت از عملکردهاست. از دید آمارتیاسن، مقصود از آزادی دستیابی به شیوه‌های گوناگون زیستن است و توانمندی نیز بر گسترش این آزادی‌ها تاکید می‌ورزد. به‌گونه‌ای که باعث می‌شود انسان به‌همان شیوه‌ای که برایش ارزشمند است زندگی کند (رجوع شود به: سن، 1381). هم‌چنین عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران توانمندسازی را به‌منزله تحول درونی فرد می‌دانند که با ایجاد اعتماد به نفس آغاز می‌شود و به‌سرعت به احساس خود ارزشمندی فرد تبدیل می‌شود و موجب موفقیت شخصی وی می‌شود. هدف این نوع توانمندسازی افزایش پتانسیل شهروندان (از جمله زنان) برای تغییر خود است (see: Wilson, 1996). مزایای متعددی برای توانمندسازی برشمرده شده است که طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد؛ اما آمارتیاسن از برآورده شدن نیازهای اساسی اساسی گرفته تا دستاوردهای پیچیده‌تری مانند پرورش احساس مالکیت، خودباوری و امکان توسعه را نام می‌برد (رجوع شود به: سن، 1381). به‌هر حال، امروزه ایده توانمندسازی به‌عنوان یک فن مدیریتی در سطوح مختلفی در سطح جهانی به‌کار گرفته می‌شود. کانتز در تعریف خود توانمندسازی را اعطای قدرت به افرادی می‌داند که در نقاط ناکارآمد حضور دارند. او قدرت را در یک پیوستار تجسم می‌کند که در یک سر طیف افراد فاقد قدرت و در طیف دیگر افراد توانمند قرار می‌گیرند. توانمندسازی با اعتماد، انگیزش، تصمیم‌گیری و به‌خصوص شکستن مرزها ارتباط دارد (رهنورد؛ حسینی، 1378: 106-105). اما ایده توانمندسازی زنان از سوی فمینیست‌ها مطرح شد و آن‌ها معتقدند که موقعیت پایین‌تر زنان ناشی از کمتر بودن فرصت‌ها، فقدان یا اندک بودن میزان آموزش و پرورش و... است. آنان مدعی‌اند که حقوق زنان با مردان برابر است و باید از حق و حمایت‌های قانونی برخوردار باشند (والری، 199: 36). به‌طور کلی فمینیست‌ها در سیر تحول خود به‌ویژه در دویمت سال اخیر دوره‌های متفاوتی را طی و متناسب با دگرگونی شرایط تاریخی، فرهنگی و سیاسی رویکردهای

متفاوتی را انتخاب کرده است. هر یک از گرایش‌های فمینیستی دارای معرفت‌شناسی، اهداف و سیاست‌های خاص خود بودند. اما اندیشه فمینیسم در نیمه دوم قرن بیستم متأثر از بنیادهای فکری نوین و با هدف توانمندسازی و هویت‌بخشی به زنان در مقابل نظام مردسالاری به‌دنبال دانش‌های رهایی‌بخش بوده است. این گرایش فکری تحت تأثیر گفتمان پسا مدرنیسم و با تأثیرپذیری از پسا ساختارگرایی فرانسوی، افول سوژه روشن‌گری و توسعه برآمده از آن‌را اعلام کرد. به این ترتیب فمینیسم در عصر پست مدرن با نقد اصالت ذات و شکست شالوده‌های معرفت‌شناختی و تردید در ساختارهای اجتماعی، جایگاه شاخص توسعه مدرن غربی از جمله برتری جنس مذکر و نژاد سفید را به‌چالش کشید (Zalewaski, 2000). چرا که چندپارگی اندیشه پست مدرن، سیمای یکپارچه فرد مدرن را متزلزل ساخته و به‌جای آن سوژه پست مدرن را به صحنه آورده که ماهیتی پاره‌پاره و چندگانه دارد. روشن است که برای چنین سوژه‌ای مفهوم توسعه متفاوت از توسعه خطی و روایت تک‌مدارانه و مذکر غربی است (رجوع شود به: قزسقلی؛ میرخوشخو، 1389). با ایجاد فضای پست مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی - پسا مدرن، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها و نژادها این امکان را یافتند که حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. از این‌رو به‌نظر می‌رسد که عصر پسا مدرن با به‌چالش کشیدن گفتمان توسعه مدرن و مبادی معرفت‌شناختی آن این امکان را برای نیروهای به حاشیه رانده هم‌چون زنان فراهم نموده است. این موضوع ایده اصلی مقاله است که توسط نویسنده در فرآیند بحث پیگیری می‌شود و در دنباله مطالب بیشتر بدان خواهیم پرداخت. اما اکنون بهتر است منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن در خصوص گفتمان توسعه را بازگو کنیم و نشان دهیم چگونه متفکران پست مدرن به شالوده‌شکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند و در نتیجه امکان توانمندسازی زنان به‌عنوان ایده‌ای مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم شده است.

### توسعه؛ گفتمانی منازعه‌آمیز

مفهوم «پیشرفت» یا «توسعه» محصول کوره داغ منازعه قرن هفدهمی «دوستداران عهد باستان» و «علاقمندان دوره مدرن» است. این منازعه اساساً درباره مقایسه شایستگی‌ها و برتری‌های تمدن یونان باستان از یک‌طرف و قابلیت‌های جدید تمدن اروپای مدرن از طرف دیگر بود. اما مباحث مربوط به توسعه به‌معنای دقیق و تخصصی آن بعد از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا مطرح شد. زمینه‌های تاریخی هم‌چون استقلال مستعمرات در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و ظهور دولت‌های جدید در جهان سوم سبب شد این کشورهای تازه استقلال‌یافته به‌دنبال الگوی مناسب برای توسعه و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی خود برآیند. در چنین شرایطی در اواخر دهه 1950 میلادی، پارادایم مدرنیزاسیون بر مطالعات توسعه حاکم گردید. این پارادایم در فضایی حاکم شد که آمریکا به‌عنوان رهبر جهان سرمایه‌داری تلاش می‌کرد تا با ارائه الگوهای لازم ارتباط این‌گونه کشورها را با نظام سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده و از وابسته شدن آن‌ها به بلوک شرق نیز جلوگیری کند. در این راستا نخبگان سیاسی آمریکا تشویق شدند تا وضعیت کشورهای جهان سوم را بررسی کنند. از این‌رو کمیته تحقیقاتی اجتماعی به سرپرستی گابریل آلموند تشکیل شد و این گروه در نهایت مکتب مسلطی را در مطالعات توسعه پایه‌ریزی کرد که از آن به‌عنوان «مکتب مدرنیزاسیون»<sup>1</sup> یاد می‌شود. اگر چه پارادایم نوسازی و مدرنیزاسیون از نظر زمانی در فردای جنگ جهانی دوم شکل گرفت، اما این پارادایم به‌لحاظ تئوریک ریشه در نظریات تکامل‌گرایانه (نظریات اسپنسر، دورکهایم، وبر، تونیس و...) و کارکردگرایانه (نظریات پارسونز) دارد (رجوع شود به: ی. سو، 1386؛ و کلایو اسمیت، 1380). در ادبیات علوم اجتماعی شاهد تعاریف مختلفی از توسعه و

نوسازی هستیم و علت این امر را باید در واقعیتی چون پیچیدگی و چند بعدی بودن موضوع جستجو کرد. اندیشمندان هر یک بر مبنای زمینه‌های مطالعاتی خود تعریف متفاوتی از نوسازی کرده‌اند. گروهی از منظر جامعه‌شناختی (مور، سیریل بلک، آیزنشتات)، برخی از منظر اقتصادی (روستو)، عده‌ای از حیث روانی (هیگن، مک کلند، لرنر) و افرادی نیز از جنبه سیاسی (پای، آلموند، وربا، هانتینگتون) این مفهوم را مورد ملاحظه و بررسی قرار داده‌اند. هر یک از نظریه‌پردازان نوسازی در فضای پوزیتیویستی کوشیده‌اند بر اساس رشته تخصصی خود تعریفی از توسعه ارائه و تجویز نمایند. متفکران این رهیافت در توصیف جامعه مدرن ویژگی‌هایی را مطرح کردند که در واقع معنی و محتوای نوسازی و توسعه از دیدگاه آنان می‌باشد. از جمله این ویژگی‌ها عبارتند از: فردگرایی، کثرت‌گرایی، تحرک اجتماعی، انفکاک ساختاری و تخصصی شدن گسترده نقش‌ها و وظایف، حاکمیت قانون، تحزب، صنعتی شدن، گسترش سواد و شهرنشینی، دنیوی‌سازی و سکولاریسم، تقویت فرهنگ و جامعه مدنی، مشارکت سیاسی و دموکراسی، آزادی و برابری سیاسی، عدالت و ظهور دولت - ملت (موثقی، 1383: 231). محققان نوسازی معتقدند که نوسازی فرآیندی مرحله‌ای، یکنواخت‌ساز، برگشت‌ناپذیر، پیشرونده، مدت‌دار، دگرگون‌ساز، تسری بخش و سیستماتیک است. هدف آن‌ها تشریح الگوهای کلی، روندهای عام و دیدگاه‌های مشترک نسبت به توسعه جهان سوم است. آنان در پی موارد منحصر به فرد و تمییم‌ناپذیر نیستند (قوام، 1382: 105). بدین ترتیب تکامل‌گرایی با کارکردگرایی و اثبات‌گرایی پیوند خورد و تأثیر عظیمی بر نظریه‌پردازان نوسازی در قرن بیستم گذاشت. در این چارچوب تاکید بر بنیادهای ثابت و ویژگی‌های متاثر از آن، هم‌چون بنیاد طبیعت و ویژگی‌هایش از جمله طبیعت ثابت و متفاوت زن و مرد و نیز توجه به عینیت‌گرایی افراطی، کم‌کم این ایده و تصور را پدید آورد که آثار و خدمات مردان در جامعه و برای توسعه، از عینیت و ظهور بیشتری برخوردار است و زنان قادر به ارائه چنین نقشی در امر توسعه و پیشرفت نیستند. دوالیسم بین زن و مرد در اجتماع عقلانی و علمی و یا مبانی معرفت‌شناختی توسعه مدرن ریشه دارد. به عقیده اسکات، نظریه‌های نوسازی دوگرایی عمومی/ خصوصی حاکم در اندیشه غربی را منعکس می‌کرد: حوزه خصوصی و زنان پایین‌تر، فرعی و یا در بهترین شکل خود مکمل حوزه عمومی و مردان بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 1389). به‌ر حال، از پایان جنگ جهانی دوم به‌بعد توسعه مترادف با رشد اقتصادی تلقی شد و سازمان ملل نیز با خوش‌بینی این ایده را پذیرفته و رواج داد و دهه‌های 1960 تا 1980 را دهه‌های توسعه نامید. اما در عمل مسائل مناطق توسعه نیافته نظیر فقر، گرسنگی، خشونت و سرکوب و جنگ و نظامی‌گری و کلاً عقب ماندگی نه تنها حل‌ورفع نشد، بلکه مسائل جدیدی نظیر استثمار شدید زنان، کاهش منابع طبیعی، آلودگی محیط زیست، بحران بدهی‌ها، شکاف رو به تزاید شمال و جنوب و غیره در این مناطق رخ نمود. بدین ترتیب سازمان ملل رسماً دهه 1980 را یک دهه از دست رفته برای جهان سوم خواند. به‌تدریج سازمان ملل در گزارش‌های خود تغییر توسعه اجتماعی و برقراری تعادل میان ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسعه و تغییرات کیفی، فراتر از کمی و ارتقا کیفیت زندگی را مورد توجه قرار داد. بدین ترتیب روشن شد که حوزه‌های مربوط به جامعه، اقتصاد و سیاست را نمی‌توان از هم جدا کرد و فراتر از بُعد اقتصادی، کم‌کم با طرح این سوال که توسعه‌ی چه چیزی مدنظر است، ابعاد انسانی توسعه مورد توجه بیشتری قرار گرفت. گروهی از محققان مستقل طی بیانیه‌ی «کوکوپوک» تأکید ورزیدند که هدف توسعه نه توسعه اشیاء بلکه توسعه بشر باید باشد و هرگونه فرآیند رشدی که به‌جای تأمین نیازهای اساسی بشر، آن‌ها را نادیده بگیرد یک‌نوع تغییر هجوآمیز از توسعه است. این بیانیه هم‌چنین بر ضرورت تنوع و تعقیب راه‌های متفاوت به‌سمت توسعه و نیز بر هدف خود اتکایی و ضرورت انجام تغییرات بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تأکید ورزید (موثقی، 1383: 235-238).  
 محصل سخن این‌که پارادایم نوسازی و توسعه مدرن با چالش‌های بسیار جدی مواجه گردید، به‌گونه‌ای که برخی از

متفکران به تجدیدنظر در پارادایم نوسازی دست زدند. اما در این میان پست مدرن‌ها انتقادات نهایی را بر تفکر مدرنیستی در بحث توسعه وارد کردند. منتقدین از بستری فلسفی - نظری و بر پایه آموزه‌های پست مدرن اهداف و غایات توسعه را نشانه رفتند. تا این زمان معنا و هدف توسعه واحد و یک سویه تلقی می‌شد، ولی از این پس و با تمسک از معرفت‌شناسی پسااثبات‌گرا، نسبی‌گرا و ناهمگون پست مدرن، مفهوم توسعه از معنای تک‌گویانه و مذكر خود تهی شده و شالوده فراروایت توسعه فروپاشیده می‌شود. پست مدرن‌ها با بازگشت به تاریخ و تفاسیر جدید از آن، به رد نظریه‌های عمومی و کلان پرداخته و به جنگ کلیت و کل‌نگری برخاسته‌اند. اینان تکیه خود را بر ناهمگونی‌ها و نه همگونی‌ها گذاشته و به‌جای واحد تحلیل زمانی مکانی همه جا - همیشه، واحد هم این‌جا و هم اکنون را مورد تحلیل خود قرار دادند و با تأکید بر اصل کثرت‌گرایی، بررسی عام را کنار گذاشته و بررسی محلی را اصیل و عملی انگاشته‌اند. آن‌ها برخلاف ایده ناشی از روشنگری، وجود یک مسیر همگون تاریخی برای پیشرفت تمامی بشر را نفی می‌کنند و طرفدار جهت‌های متفاوت تحول و ترقی هستند (تاجیک، 1377: 92-93). منطبق با تحلیل گفتمانی «میشل فوکو» و دیگر اندیشمندان پست مدرن، گفتمان توسعه برای حفظ سلطه ایجاد شد و طی آن واقعیات جوامع توسعه نیافته در قالب یک گفتمان یا پارادایم یا ایدئولوژی، در پیوند با منافع صاحبان قدرت و ثروت در دنیای غرب، بازسازی و تحریف شد و دانشی از جمله در حوزه علوم اجتماعی برای جهان سوم خلق شد که به‌جای کشف حقیقت و شناسایی واقعیت آن‌طور که بود، واقعیات این جوامع را آن‌گونه که خود می‌خواست برای آن‌ها ساخت، پرداخت، بیان نمود و افراد و گروه‌ها و ملل مختلف را سوژه و موضوع مطالعه خود قرار داد (Escobar, 1995: 3-12). اما در سال‌های اخیر نیز گروهی از روشنفکران منتقد، رویکردهای جدیدی را به‌منظور فهم مبانی معرفت‌شناختی گفتمان توسعه آغاز کرده‌اند. علاوه بر ادوارد سعید، «آرتور شبراک»، «تیموتی میچل»، «تندروین پیترز» و «آرتو اسکوبار» گفتمان توسعه را به اروپامداری متهم کرده‌اند. گفتمان توسعه از منظر آنان استراتژی است که هدف آن، حفظ هژمونی غربی است. از نظر آنان، گفتمان توسعه روابط مبتنی بر سلطه و بهره‌کشی را عقلانی می‌کند، نقش عوامل خارجی را در توسعه نیافتگی نادیده می‌گیرد و در نهایت تصویری از جوامع غیر غربی عرضه می‌کند که بر مبنای آن، این جوامع تا آخر نیازمند ارشاد و راهنمایی جهان توسعه یافته هستند. بدین‌گونه گفتمان توسعه، جوامع غیر غربی را در نسبت با جهان اول «غیر»<sup>1</sup> معرفی می‌کند و متقابلاً در چارچوب تحلیل دانش - قدرت به بررسی آن می‌پردازد (قرلسفلی؛ میرخوشخو، 1389: 21-22). در این راستا، «دیوید اسلیتر» استاد جغرافیای «دانشگاه لوبارو» انگلستان معتقد است که مفهوم‌سازی توسعه توسط بینش جغرافی - سیاسی غرب ایجاد شد. از نظر او، نظریه نوسازی بازتاب اراده معطوف به قدرت مکانی بود، قدرتی که درصدد مطیع ساختن، مهار و همگون‌سازی جهان سوم به‌منابه دیگری بود. از نظر اسلیتر، اراده سیاسی که نوسازی را تشدید می‌کرد، در پذیرش تفاوت به‌عنوان استقلال و خودمختاری با شکل بزرگی مواجه بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 205). آرتو اسکوبار انسان‌شناس کلمبیایی و استاد «دانشگاه ماساچوست» نیز مباحث جدید را در این حوزه ارائه کرده است. او به تبعیت از فوکو طرح‌هایی جهانی عقل را با جنبه تاریک و منفی سلطه غرب مقایسه کرد. دانش معقول و مستدل با استفاده از زبان آزادی، در دنیای متحد و نوگرا سیستم‌های جدید قدرت به‌وجود آورد، که از نظر وی توسعه یکی از زبان‌های اصلی قدرت بود (Escobar, see: 1984). بنابراین ملاحظه می‌شود که چگونه اندیشمندان پست مدرن به انتقاد و ساختارشکنی از پارادایم نوسازی پرداختند و در مواجهه با رویکرد یکسان‌ساز این پارادایم در فرآیند توسعه از رویه‌ها و سویه‌های متکثر و بعضاً متعارض

دفاع نمودند. اما دغدغه این پژوهش صرفاً به انتقادات کلی پسامدرن‌ها از پارادایم نوسازی و توسعه مدرن ختم نمی‌شود، بلکه نویسنده به صورت جزئی‌تر در تلاش است تا در نتیجه تحول معرفت‌شناختی از توسعه مدرن به پسامدرنیسم، امکان توانمندسازی زنان به‌عنوان ایده‌های فمینیستی در این عصر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

### امکانات عصر پست مدرن در توانمندسازی زنان

حمله و نفوذ فمینیست‌ها به قلب معرفت‌شناسی مدرن، به‌همراه رشد و تفکیک اندیشه فمینیست‌های رادیکال به‌طور کلی منجر به بررسی مجدد انتقادی از نظریه توسعه به‌مثابه یک اقدام مردانه شد. ژنویو لوید در کتاب مهم خویش «عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب» بر این باور است که فلسفه غرب و عقل غربی سراسر مذکر و مردانه است و این امر در آرا بسیاری از مهم‌ترین فلاسفه غربی کلاسیک و مدرن تجلی یافته است. او می‌گوید «این مدعای رایج در مجادلات فلسفی کنونی که عقل «مردانه» است، ناگزیر این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که هر آن چه برای مرد معقول و درست است، ممکن است در مورد زن صدق نکند. مردانه بودن عقل انسان تنها به یک‌سونگری سطحی زبان خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های آن در دل سنت فلسفی غرب نهفته است. قصد این نیست که بگوییم زن حقیقتی خاص خود دارد یا ضوابطی مشخصاً زنانه برای باورهای عقلانی هست. غرض، اقامه‌ی نظری است که لاف‌زنی‌های «عقل» را کم‌وبیش رسوا می‌کند. گذشته از این، جنسیت یکی از چیزهایی است که تصور می‌رود اندیشه‌ی به‌راستی عقلانی باید از آن برکنار باشد. این باور که اگر همه‌ی ذهن‌ها عقلانی باشند؛ اساساً فرقی با هم ندارند، زیربنای بسیاری از ایده‌آل‌های اخلاقی و سیاسی ماست» (رجوع شود به: لوید، 1381). به‌نظر لوید ایده عقلانیت که توسط دکارت، اسپینوزا و سایر فلاسفه در قرن هفدهم مطرح شده بود، یک مشخصه داشت و آن «ترینگی»<sup>1</sup> بود، به‌طوری‌که هرگاه فلاسفه از آرمان‌های انسانی صحبت می‌کردند، در حقیقت در مورد «مردانگی»<sup>2</sup> صحبت می‌کردند. رنه دکارت فیلسوف قرن هفدهم تفکر (خرد) روشن و مشخص را از توانایی‌های احساسی و تخیلی جدا کرد. او خرد را به مردان و احساسات را به زنان نسبت داد (رجوع شود به: لوید، 1381). اما اندیشه پست مدرن با تردید در روایت‌های مهم و کلان هم چون عقل و علم بر این باور است که متافیزیک غربی و رشد تکنولوژیک از جمله عواملی هستند که باید در تحلیل مسائل و مقولات اساسی حیات بشری از جمله «هویت و جایگاه زن» به‌عنوان عوامل تاثیرگذار مورد توجه قرار گیرند. در واقع پست مدرنیسم به‌طور اساسی مفاهیمی چون منشا، ماهیت و سرشت را زیر سوال می‌برد و در نتیجه زمینه را برای ورود جدیدی به بحث فمینیسم فراهم می‌کند. بنابراین با این سخن که نمی‌توان زن را با ماهیت مشخص مدرن تعریف نمود، اساس فمینیسم پست مدرن شکل گرفت. ساختارشکنی یکی از خصایص پست مدرن است که به نفی هرگونه ساختار نظام‌مند و منطقی حاکم بر امور و نفی گفتمان و تصورات مفروض پیشین می‌انديشد. به تعبیر «فلکس» گفتمان‌های پست مدرن از آن جهت ساختارشکن هستند که ایجاد شک می‌کنند و ما را از عقاید پیشین یا مدرن مربوط به عقل، دانش و حقیقت دور می‌سازند. فمینیسم پست مدرن با الهام از اندیشه پسامدرن، به نقد گفتمان مدرن توسعه می‌پردازد و زمینه‌های حضور زنان در امور مختلف را فراهم می‌سازد (عیسی ووند؛ توحید فام، 1391: 63). در این چارچوب، «کاترین اسکات» در مثالی برجسته نشان داد که نظریه‌های نوسازی، وابستگی و موضوعاتی مانند مدرنیته، توسعه، اتکا به خود و انقلاب را در چارچوب دیدگاهی مفهوم‌پردازی می‌کنند که تحت نفوذ دل مشغولی‌ها و مفاهیم جنسیتی است. اسکات معتقد بود که در نظریه نوسازی، مدرنیته و یک فضای عمومی مترقی و مردسالار در تضاد با یک جامعه سنتی، واپس‌گرا و زنانه قرار دارد.

1-Maleness.  
2-Manhood.

از نظر اسکات، مدل عام و جهانی روند نوسازی در حقیقت مبتنی بر نوع غالباً آرمانی مدرنیته مردانه شد. در این رویکرد زنان به‌طور متناوب نامرئی شدند، از موضع بالا با آن‌ها برخورد می‌شد، یا برای تعیین میزان عقب ماندگی کشور به‌عنوان «ملاک تعیین» مورد استفاده قرار می‌گرفتند. نوسازی مستلزم اطاعت و سرسپردگی سنت، طبیعت و زن بود. به‌عقیده اسکات، نظریه‌های نوسازی نیز دوگرایی عمومی/ خصوصی حاکم در اندیشه غربی را منعکس می‌کرد: حوزه خصوصی و زنان پایین‌تر و فرعی و یا در بهترین شکل خود مکمل حوزه عمومی و مردان بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 247-246). در واقع با ایجاد فضای پست مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی - پست مدرنی، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها، نژادها و قومیت‌ها توانستند حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. آن‌ها همچنین نگرستان به زنان را از منظر جنس نابرابر، طبقه‌ای دیگر، غربی بودن یا نبودن و همچنین سفید بودن یا نبودن را مورد نقد قرار دادند. دهه 1980 زن باوری یا فمینیسم شکل مخالفت آشکار با اندیشه مدرن را به‌خود گرفت و روش‌ها و نظریه فمینیستی جایگزین‌هایی برای توسعه مدرنیستی که اکنون ماشینی و بی‌روح لقب گرفته بود فراهم آورد. فمینیست‌ها در بسیاری از نظریات مدرن با نگاهی تردیدآمیز و منتقدانه می‌نگریستند و بر آن بودند که در تمام این نظریات، مسئله سرکوب زنان و به حاشیه راندن آنان شکل عرفی و قانونی داشته است. به‌ویژه نسبت به گفتمان توسعه مدرن به‌دیده تردید نگرستان و معتقد بودند که در این گفتمان، توسعه امری مردمحور و مذکر است و زنان باید به‌عنوان نیروی فروتر به حاشیه رانده شوند. اما فمینیسم پست مدرن در پی حذف سلسله مراتب کنترل شده توسط مردان و حذف مرکزیت نامشروع آن در جامعه است و در این جهت یکی از راهکارهای قدرت بخشیدن به افرادی که مور تحقیر و طرد قرار گرفته‌اند و قرار دادن این افراد در مسیرهای مناسب برای شناختن و آگاهی یافتن از محیط پیرامون خود که برای تحقق آن، هر دو عملکرد سیاسی و شخصی در کشف و ریشه‌کنی موارد ضعف که به سیستم محرومیت و انقیاد زنان می‌انجامد، لازم است (Quinby & Diamond, 1988: xv). اندیشه‌های فمینیستی در عرصه معرفت‌شناسی و انتقاد اساسی آنها به‌گونه‌ای سامان یافته که در آن سوگیری مردانه ایجاد شده است و این امر بیش از هر جا در تفکر توسعه مدرن بازتاب یافته است. اما رویکرد فمینیستی به‌جای تفکیک و طرد بر ارتباط تأکید دارد، ارتباط خصیصه‌ای اساساً زنانه است. به‌هر حال، پسامدرنیسم در حضور نظریه‌پردازان زن محور قلمرویی گسترده پیدا کرده است. از جمله در رابطه با توانمندترین نظریه‌پردازان زن محور می‌توان از ایریگاری و کریستوا نام برد. این دو بر آن بودن که در سراسر تاریخ و خصوصاً در عصر مدرن زن به حاشیه رانده شده و هیچ جایگاهی که متناسب با شان و منزلت او باشد به او داده نشده است (قره باغی، 1380: 107). لويس ایریگاری مدعی است که جنسیت زنانه همواره بر پایه پارامترهای مردانه در نظر گرفته شده است (کهون، 1381: 481). فمینیست‌ها باور دارند که جنسیت در زندگی انسان‌ها عاملی تعیین کننده است که جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افراد بر اساس آن شکل می‌گیرد. برای غلبه بر چنین محدودیت‌هایی زنان در جوامع معاصر از جمله نیروها و گروه‌های بوده‌اند که با پیگیری اهداف و منافع خود از طریق جنبش‌های نوین اجتماعی سعی نموده‌اند به حقوق و هویت مطلوب خود در جوامع معاصر دست یابند. برای مثال فمینیست‌های پست مدرن ممکن است در احزاب نیز دیده شوند، اما به احتمال زیاد تلاش می‌کنند تا از طریق فعالیت در شبکه‌های رفاقتی زنان و در گروه‌های حمایتی محلی به‌نحو مؤثری به‌بیان خود بپردازند، آن‌ها فعالان بیدار و گوش به زنگ هستند و سیاست را به‌عنوان پدیده‌ای تلقی می‌کنند که در خانه و در اتاق خواب نیز جریان دارد. بنابراین می‌توان ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید - در این‌جا جنبش فمینیستی - را به پست مدرنیسم نسبت داد و این جنبش‌ها را مکانی برای بیان «خود» و بیان سبک زندگی دانست. در این راستا «آنا یاتمن» استدلال می‌کند، اهمیت واقعی این جنبش‌ها، در آن‌چه آن‌ها انجام می‌دادند یا در گسترش دسترسی افراد و گروه‌ها به

سیاست دمکراتیک قرار نداشت، بلکه اهمیت آن‌ها در سبک سیاست‌شان بود، سبکی که سیاسی کردن را می‌پذیرد. منظور از سیاسی کردن فرآیندی است که به صدهای که پیشتر اجازه ورود به سیاست را نداشتند بتوانند به گوش برسند. چرا که سیاست در پست مدرنیته، در زبان ساخت‌مند می‌شود؛ سیاست، زبان است (رجوع شود به: گیبینز؛ ریمر، 1381). به این ترتیب می‌توان گفت که بعد از دهه 1970 و شکسته شدن فضای ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی آن دوران، فمینیسم بیشترین تأثیرپذیری را از پسامدرنیسم و پساساختارگرایی گرفته است. در این برهه دیگر این مسائل اقتصادی نبودند که نیازهای عاجل و محور مبارزات زنان را تشکیل می‌دادند (مثل اولویت امواج پیشین فمینیسم) بلکه زنان و حتی گروه‌های مختلف اجتماعی به آرمان‌های عالی تر فکر می‌کردند؛ مانند حس تعلق، بیان احساسات درونی و کیفیت زندگی. در نتیجه، تحقق نفس، فردیت و سبک زندگی است که بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد و در راه آن مبارزه می‌شود. در این حالت که عرصه سیاست زندگی شکل می‌گیرد. در این عرصه سیاست، موضوع تعارضات این است که چگونه باید امکانات‌گزینش و توانمندی افزایش یابد؟ زیرا اصل بر آن است که جوامع پسامدرن یا پسا صنعتی در مرحله پایان طبیعت و پایان سنت قرار گرفته‌اند. به‌علاوه بهبود کیفیت زندگی اجتماعی مورد توجه کنشگران اجتماعی هم‌چون زنان است که می‌خواهند در مقابل نیروهای که به زیست جهان حمله می‌کنند و قصد استعمار آن‌را دارند مقاومت کنند. به‌هر حال، پذیرش انگاره‌های پست مدرن توسط فمینیست‌ها از جهتی به‌منظور تقویت گفتمانی است که طی آن بسیاری از حقایق مربوط به زنان و جنسیت تبیین و روشن می‌شود. به‌گمان پست مدرن‌ها، حقایق اعم از حقایق معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله هویتی و جنسیتی، نه اموری بدیهی و مسلم، بلکه اموری ساختنی و تاسیسی هستند که تنها به‌واسطه‌ی گفتمان امکان ساختن آن‌ها پدید می‌آید. به‌همین دلیل توقعی که از فمینیسم پست مدرن وجود دارد، این است که این روند بتواند نگرش تطبیقی-تاریخی را به‌جای نگرش‌های کل‌گرایانه و تغییرات در قوانین را به‌جای قوانین عام و پوشش دهنده قرار دهد و هم‌چنین تصورات متکثر و غیر واحد از هویت زنان را جایگزین تصورات واحدی نماید که به‌طور کلی درباره هویت جنسی زنانه وجود دارد. از این طریق، فمینیست‌های پست مدرن می‌توانند سوگیری‌ها و گرایش‌های غلطی را که به‌طور تاریخی و جهانی در قضاوت‌ها و داوری‌های پیشینیان درباره زنان وجود داشته است، نمایان سازند و از این طریق در واقع به جهت‌گیری فلسفی غالب در عصر مدرن که همه چیز را در عینیت جستجو می‌نمود، تردید می‌کنند که این تردید می‌تواند سرآغاز ورود به جنبش‌های اصیل فمینیستی پست مدرن باشد. به‌طور کلی تعامل بین نظریه فمینیستی و توسعه در ادبیات این حوزه پنج شکل اصلی به‌خود گرفته است: زنان در توسعه<sup>1</sup>، زنان و توسعه<sup>2</sup>، جنسیت و توسعه<sup>3</sup>، پست مدرنیسم و توسعه<sup>4</sup> و زنان و محیط زیست و توسعه<sup>5</sup>؛ که هر کدام از این جریان‌ها بر اساس خاستگاه‌شان، موضع‌شان در نظریه‌های فمینیستی و توسعه را ارائه نموده‌اند (پیت؛ هارت ویک، 1389: 250). در این نوشتار تمرکز ما بر روی امکانات عصر پسامدرن در توسعه زنان و توانمندسازی آنان بوده است. دیدگاه پسامدرن و توسعه به‌خاطر این‌که «جنسیت و توسعه» زنان را به‌عنوان «دیگری» معرفی می‌کند، یا در مورد زنان در توسعه با استفاده از سه تصویر، زنان به‌عنوان قربانی، زنان به‌عنوان شی جنسی و زنان به‌عنوان موجودات منزوی، آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. اکثر فمینیست‌های پسامدرن در این زمینه به‌جای نفی کامل توسعه، مشکلات حقیقی پیش‌روی زنان فقیر و نیاز به جهت‌دهی

- 1-Women in development (WID).
- 2- Women and development (WAD).
- 3- Gender and development (GAD).
- 4- Postmodernism and Development (PAD).
- 5- Women, environment and Development (WED).

مسائل توسعه را پذیرفته‌اند. آن‌ها طرفدار رویکردی بودند که تفاوت و قدرت گفتمان را بپذیرد و درک نماید و گفتگوی باز و مشورتی را تقویت کند. به طوری که این گفت‌وگو بتواند به زنان در جنوب این اختیار را بدهد تا نیازها و برنامه‌های کاری خاص خودشان را مطرح کنند (پیت؛ هارت ویک، 1389: 250-267).

## نتیجه‌گیری

توسعه، باور بنیادی دنیای مدرن است. پیشرفت از مدت‌ها پیش از به‌عنوان نماد عصر ما جانشین خدا شده است. توسعه در معنای قوی خود، به معنای استفاده از منابع تولید جامعه جهت بهبود شرایط زندگی فقیرترین افراد است. نظریه‌های توسعه بر اساس موقعیت سیاسی طرفدارانشان، دارای مبادی، ریشه‌های فلسفی و زمان و مکان ساخت، متفاوت هستند. با این اوصاف، گفتمان توسعه مدرن از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. منتقدین مدعی‌اند که مدرنیسم و توسعه‌گرایی غربی با انحصاری کردن رویای پیشرفت، فرهنگ‌های باستان و کهن را در سایر نقاط جهان به غیر اروپا از بین می‌برد. پسامدرنیسم تمامی نظریه‌های توسعه مدرن را به‌خاطر ادعای ذات‌گرایانه و کلیت‌گرا به باد انتقاد می‌گیرد و نسبت به پروژه راه‌بایی بخشی آن بدبین هستند. برخی اندیشمندان بر این اعتقاد هستند که عقلانیت مدرن به‌طور عام و گفتمان توسعه مدرن به‌طور خاص که دارای درهم تنیدگی نیز هستند، برخی نیروها را در فرآیند توسعه کنار گذاشتند و از آن‌ها به‌عنوان بازیگران و کنشگرانی فاقد خرد و ظرفیت لازم برای توسعه و پیشرفت نام برده‌اند. یکی از کنشگران زنان هستند که در دوالیسم خرد/ احساس، بر جنبه احساسی و عاطفی آن‌ها تاکید گذاشته شد و از فرآیند توسعه کنار گذاشته شدند. به‌ر حال، پارادایم توسعه مدرن (مکاتب نوسازی و وابستگی) از جنبه‌های مختلف مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، که انتقادات پست مدرن‌ها را می‌توان یکی از مهم‌ترین چالش‌های وارده بر پارادایم مذکور به‌حساب آورد. منتقدین از بستری فلسفی و نظری و بر پایه آموزه‌های پست مدرن اهداف و غایات توسعه مدرن را نشانه رفتند. تا این زمان معنا و هدف توسعه واحد و یکسویه تلقی می‌شد، ولی از این پس و به تمسک از معرفت‌شناسی پسااثبات‌گرا، نسبی‌گرا و ناهمگون پست مدرن، مفهوم توسعه از معنای تک‌گویانه و مذکر خود تهی شده و شالوده فراروایت توسعه فرو پاشیده می‌شود. در نتیجه چنین تحولی به‌نظر می‌رسد که زمینه‌های لازم بر بازخوانی حضور زنان و امکان توانمندسازی آنان فراهم شده باشد. عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی نهفته در آن، امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در حوزه‌های مختلف از جمله توسعه فراهم ساخته است. فمینیسم پست مدرن با الهام از اندیشه پسامدرن، به نقد گفتمان مدرن توسعه می‌پردازد و زمینه‌های حضور زنان در امور مختلف از جمله امور توسعه‌ای را فراهم می‌سازد. در این راستا، همان‌طور که بررسی گردید، مسئله و دغدغه محوری این مقاله بر بررسی امکانات عصر پست مدرن در توانمندسازی زنان متمرکز بوده است. فمینیست‌ها از این موضوع بحث می‌کنند که چرا زنان در نظریات توسعه از جایگاهی برخوردار نیستند. برای فمینیست‌ها نقش زنان در توسعه به‌ویژه مشارکت آنان در برنامه‌ها و دستورکارهای توسعه آن‌چنان که شایسته است بدان پرداخته نشده است. از این‌رو، به‌نظر می‌رسد که عصر کثرت‌گرایی پسامدرن توانسته است که امکانات و زمینه‌های نظری لازم برای توانمندسازی زنان در موضوع توسعه را فراهم نماید.



1. ابوت، پاملا؛ والاس کلا (1380)، **جامعه‌شناسی زنان**، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
2. بیت، ریچارد؛ هارت ویک، الین (1389)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، تهران: لویه.
3. تاجیک، محمدرضا (1377)، فرانوگرایی، غیریت و جنبش‌های نوین اجتماعی، **فصلنامه گفتمان**، شماره 1.
4. رهنورد، فرج‌الله و حسینی، نسرین (1387)، عوامل موثر بر توانمندسازی زنان، **پژوهش زنان**، دوره 6، شماره 1.
5. سن، آمارتیا کومار (1381)، **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه وحید محمودی، تهران: دستان.
6. شادی طلب، ژاله (1381)، **توسعه و چالش‌های زنان ایران**، تهران: نشر قطره.
7. عیسی وند، لیلی؛ توحیدفام، محمد (1391)، **فمینیسم پست مدرن و تحول در مفهوم دموکراسی، دانشنامه حقوق و سیاست**، شماره 17.
8. قوام، سیدعبدالعلی (1384)، **جهانی شدن و جهان سوم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
9. قوام، سیدعبدالعلی (1382)، **سیاست‌های مقایسه‌ای**، تهران: سمت.
10. قزل‌سغلی، محمدتقی؛ میرخوشخو، سیده آمنه (1389)، **پسامدرن و معرفت‌شناسی توسعه، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره 23.
11. قره باغی، علی اصغر (1380)، **تبارشناسی پست مدرنیسم**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
12. کلایو اسمیت، برایان (1380)، **فهم سیاست جهان سوم**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمد سعید قاتنی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
13. کهنون، لارنس (1381)، **متن‌های برگزیده از مدرنیسم و پست مدرنیسم**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
14. گیبینز، جان آر؛ ریمر، بو (1381)، **سیاست پست مدرنیته**، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.
15. لوید، ژنویو (1381)، **عقل مذکر**، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: نشر نی.
16. موقتی، سیداحمد (1383)، **توسعه؛ سیر متحول مفهومی و نظری، فصلنامه سیاست**، شماره 63.
17. موقتی، سیداحمد (1385)، **نوسازی و اصلاحات ایران**، تهران: نشر قومس.
18. ی سو، آوین (1386)، **توسعه و تغییرات اجتماعی**، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

## ب) لاتین

1. Diamond & Quinby (1998), **Language, Feminists Claim, Is Never Gender**, London: Vintage Press.
2. Escobar, A (1995), **Encountering Development: The making and unmaking of the third world**, Princeton, N j: Princeton University press.
3. Escobar, A (1984), "Discourse and power in Development: Michel Foucault and the Relevance of His work to the third world, **Alternatives**, 10.

4. Parfitt, Trevor (2002), **the end development? Modernity, post-modernity and development**, London, sterling, Virginia.
5. Valerie, B (1999), **Feminist Debates**, London: Macmillan.
6. Wilson, P. A (1996), Empowerment: Community Economic development from the inside out, **Urban Study**, Vol33, and No4-5.
7. Zalewaski, M (2000), **Feminist after Post-modernism: Theorizing Through Practice**, London and New York: Routledge.

## تحول گفتمانی توسعه در جریان روشنفکری دینی

مجید نجات‌پور\*

دکترای علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

کمیل احمدی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات

### چکیده

با شکل‌گیری اسلام سیاسی در دهه‌ی بیست، در درون گفتمان اسلام سیاسی برخلاف اسلام سیاسی فقهاتی که از استقرارگاه سنت و دین به دنیای مدرن نگاه می‌کرد، طیفی از روشنفکران شکل گرفت که برای بازنمایی دنیای بیرونی و مفصل‌بندی گفتمانی خود از استقرارگاه دنیای مدرن به سنت و دین می‌نگریستند. این طیف به‌عنوان روشنفکران دینی نام‌بردار گشتند. عبدالکریم سروش و عزت‌الله سبحانی دو تن از نمایندگان فکری این طیف محسوب می‌شوند که به تحلیل آرایش نشانه‌های گفتمانی این دو پرداخته‌ایم و در پی این امر، آن نشانه‌ها را با محک مولفه‌های توسعه‌ی مورد سنجش قرار داده‌ایم. از آن‌جا که توسعه‌ی و نوسازی مرحله‌ای بدون بازگشت محسوب می‌شود، به‌دنبال بررسی این مسئله بوده‌ایم که مولفه‌های فوق چه جایگاهی در جریان روشنفکری دینی داشته و هر یک از نمایندگان فکری این جریان به چه میزان دستیابی به توسعه‌ی را تسهیل و یا موجبات ممانعت از آن‌را فراهم ساخته‌اند و در این بین چه تحولی رخ داده است.

### کلید واژه‌ها

اسلام سیاسی، روشنفکران دینی، توسعه‌ی سیاسی، گفتمان، شریعتی، سروش.

\*Email: majidnejatpoor616@gmail.com.

## مقدمه

در تحلیل گفتمان یکی از نکاتی که به آن توجه می‌شود، چگونگی آرایش نشانه‌هاست. جست‌وجوی نشانه‌های اصلی نخستین کاری است که در این زمینه با توجه به متن‌های تولید شده در یک گفتمان صورت می‌گیرد. در طی تحلیل و بررسی نشانه‌های گفتمانی، استفاده از متن‌های تولید شده در هر گفتمان ضروری است. تکیه بر متن می‌تواند به فهم بهتر گفتمان‌ها یاری رسانده و نقاط منازعه‌ی گفتمانی را هویدا ساخته و تحول‌های صورت گرفته در گفتمان را بر ما مکشوف سازد. در این تحقیق برخی از نشانه‌های هر گفتمان، که در نظر ما ارتباط وثیق‌تری با مولفه‌های توسعه‌ی سیاسی مطرح شده را دارند و همچنین شیوه‌ی معنا بخشی به آن نشانه‌ها، از طریق ارجاع به متن‌های تولید شده در گفتمان مورد نظر توضیح داده می‌شود.

قابل ذکر است که هیچ‌یک از گفتمان‌های مورد بررسی، امکان خروج از حالت اسطوره‌ای و استعاری را نداشته‌اند و حالت هژمونیک نیافته‌اند تا از عام‌گرایی خارج شده و وابستگی‌های خود را با منفعت‌های گروهی خاص به نمایش گذارند. در نتیجه آن‌ها را به صورت گفتمان‌های ضد یا پادگفتمان در نظر گرفته و به طرح این مسئله می‌پردازیم که نشانه‌های حاضر در گفتمان‌های مطرح شده در صورتی که با محک مولفه‌های نوسازی و توسعه‌ی مدنظر ما رویارو شوند، چه واکنشی نشان داده و آن مولفه‌ها چه جایگاهی در صورت‌بندی گفتمانی آن‌ها می‌یابند؛ چه میزان ما را به سمت آن‌ها راهبری و یا از آن‌ها دور خواهند کرد و در این بین تحول گفتمانی صورت گرفته در روشنفکران دینی از منظر توسعه مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

پرسشی که در این مقاله مطرح می‌شود اینست که توسعه در گفتمان جریان روشنفکران دینی چگونه بازنمایی شده است؟ در پاسخ پرسش مطرح شده می‌توان گفت که گفتمان توسعه در جریان روشنفکران دینی با سازگار نمودن آموزه‌های اسلام و جامعه‌ی مدرن غربی و دال مرکزی «نوسازی» بازنمایی شده و دال‌های شناوری چون استقلال، عدالت اجتماعی، تولید ملی، توسعه فرهنگی و اجتماعی، مردم‌سالاری دینی، حقوق بشر، سرمایه‌داری ملی، رفاه عمومی و آزادی را پیرامون خود مفصل‌بندی نموده است. مقاله حاضر می‌کوشد تا ضمن بررسی اجمالی جریان روشنفکری دینی، به آرا و اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی عبدالکریم سروش و عزت‌الله سبحانی در زمینه توسعه و نوسازی پس از انقلاب اسلامی بپردازد.

## 1. سیر تاریخی اسلام سیاسی

گفتمان اسلامی را از سده‌ها پیش می‌توان ذیل اسلام سنتی قرار داد که از نشانه‌های اصلی آن اجتناب از سیاست است و دوری گزیدن از حکومت‌ورزی از دال‌های اصلی و محوری این گفتمان محسوب می‌گردد. در واقع «گفتمان مذهبی سنتی در ایران اعتقادی به تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت نداشت و به‌طور معمول از حضور فعالانه در عرصه‌ی سیاست پرهیز می‌کرد، گرچه هرگاه احساس می‌شد نمادها و شعایر اسلامی مورد بی‌مهری قرار گرفته و یا ضدیت با دین در جامعه گسترش یافته، علما بنا به وظیفه‌ی شرعی از ورود به عرصه‌ی سیاست و اعتراض به زمامداران خودداری نمی‌کردند» (حسینی‌زاده، 1389: 161).

بر این اساس حتی مواجهه‌ی تمدنی در انتهای سده‌ی گذشته که با مشروطه در ایران همراه بود، تاثیری که تغییر رویکرد اساسی در این گفتمان را فراهم آورد، نهاد. اگرچه در این دوره با بی‌قراری عمومی گفتمان سنتی و بازسازی‌های مداومی که در مذهب صورت گرفت کم‌کم امکان برون‌رفت از مذهب انتظار و صبر به مذهب انقلاب و سیاست فراهم شد، اما باید توجه داشت که حتی با وجود تلاش‌های گسترده‌ی شخصی مانند نایینی برای توجیح مشروطه از طریق

نشانه‌های دینی، حکومت از نظر او کماکان به کنیزک سیاهی مانند بود که هرچند «دستان خود را از دو تا از سه مورد غصب و ظلم نظام‌های استبدادی تملیک‌یه یعنی اغتصاب ردای کبریاپی و ظلم به ساحت اقدس احدیت و غصب رقاب و بلاد و ظلم به بندگان شسته است، سیاهی رنگش به واسطه‌ی غصب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت هم‌چنان باقی است و زایل نخواهد شد» (نابینی، 1378: 81-74).

با فعالیت‌های پهلوی اول در تقابل با مظاهر دین‌داری و استفاده از زور برای مقابله با آن به‌جای هژمونی گفتمانی و با به حاشیه‌رانی گفتمان مذهبی، روحانیون و حامین دین به مهم‌ترین گروه طرد شده‌ی دوره‌ی رضا شاه تبدیل گردیدند. با کنار رفتن پهلوی اول و شکل‌گیری فضای آزاد و با رخ نمودن نزاع گفتمانی در پی بی‌قراری جامعه‌ی ایرانی، این گروه به تلاش‌هایی در راستای تولید ارزش‌ها و نشانه‌های خود پرداخته و به مفصل‌بندی مجدد انگاره‌های خود با توجه به نیازهای جامعه پرداختند و گفتمان اسلام سیاسی سر برآورد.

اسلام سیاسی گرد مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته است. هم‌چنین بر تفکیک ناپذیری دین و سیاست تأکید کرده و مدعی است اسلام از نظریه‌ای جامع درباره‌ی دولت و سیاست برخوردار است و به‌دلیل تکیه بر وحی، از دیگر نظریه‌های متکی بر خرد انسانی برتر می‌باشد. هدف نهایی بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است و در این راه، به‌دست آوردن قدرت سیاسی مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود (حسینی‌زاده، 1389: 17).

این گفتمان را می‌توان به سه خرده گفتمان اسلام سیاسی لیبرال، چپ و فقهاتی تقسیم کرد؛ اما تقسیم‌بندی دیگری که مدنظر این تحقیق نیز می‌باشد، امکان‌پذیر است. اگر تقسیم‌بندی فوق را بر اساس محتوای بازنمایی شده از وقایع در نظر بگیریم، شیوه‌ی این بازنمایی نیز می‌تواند ملاکی برای این تقسیم‌بندی باشد. بخشی از این گفتمان محل استقرار خود را دین تعریف می‌کند و آن‌گاه به سراغ دنیای مدرن می‌رود که با نواب صفوی شروع و در اندیشه‌ی امام خمینی تداوم یافت. در کنار این گروه، رویکرد دیگری در اسلام سیاسی تقریباً به‌طور هم‌زمان شکل گرفت که پای در دنیای مدرن داشت و دل در گرو دین و از استقرار گاه مدرن به سراغ دین می‌رفت و به تولید نشانه‌های خود می‌پرداخت. این نگرش به روشنفکران دینی، دین‌اندیشان متجدد، نوگرایان مذهبی و... نام‌بردار گشتند.

روشنفکران دینی به‌رغم تمام نقدهای مطرح شده نسبت به آنان، از جریان‌های فکری تأثیرگذار تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شوند. این جریان مراحل چندی را پشت سر گذاشته که یکی از مهم‌ترین این مراحل، تحول گفتمانی توسعه پس از انقلاب اسلامی می‌باشد. نمایندگان فکری این جریان، نشانه‌ها و معانی خود را تولید کرده، با گفتمان خاص خود به واقعیت معنا داده و جهان اجتماعی را نیز طی همین فرآیند معنابخشی، ساخته و یا تغییر داده‌اند.

با این مقدمه‌ی تاریخی به‌سراغ نقطه‌ی مرکزی این تحقیق که حول توسعه و نوسازی می‌باشد، خواهیم رفت. توسعه را مرحله‌ای بدون بازگشت در نظر گرفته‌ایم که گریزی از آن وجود ندارد. سیر تحول افکار اصلاح‌طلبان دینی و روشنفکران ایرانی در دوره‌ی پس از انقلاب اسلامی، عمیق‌تر و رادیکال‌تر نسبت به مسائل و مشکلات داخلی کشور و آگاهانه‌تر واقع‌بینانه‌تر و جامع‌تر نسبت به مدرنیته و غرب شده است (موثقی، 1388: 387). در این مقاله تلاش خواهیم کرد ابتدا به بررسی آرا و اندیشه‌های عبدالکریم سروش به‌عنوان نماینده فکری روشنفکری دینی پس از انقلاب اسلامی پرداخته و سپس، رویکرد نحله‌ی نواندیشان دینی به‌ویژه عزت‌الله سحابی در مورد توسعه و نوسازی را بررسی می‌کنیم.

## 2. روشنفکری دینی

پس از پیروزی انقلاب، نیروها و گفتمان‌های رها شده از سرکوب پهلویسم پس از سال‌ها فرصت حضور در عرصه‌ی منازعه‌های سیاسی ایران را به‌دست آورده و کوشیدند بازسازی و سامان‌دهی جامعه‌ی ایرانی را در اختیار خود بگیرند.

فروپاشی پهلویسم در 22 بهمن 1357 در واقع آغاز دوره‌ای نوین از چالش‌های ژرف گفتمانی بود که سرانجام با سیطره‌ی هژمونیک اسلام سیاسی فقاهتی فرو نشست (حسینی‌زاده، 1389: 271) اسلام سیاسی فقاهتی مانند تمامی گفتمان‌ها در شرایط پیروزی، از حالت اسطوره‌ای خارج شده، نقاب استعاره را کنار گذاشت، به یک منظومه‌ی مشخص معنایی دست یافت و پس از نزاع‌های سخت گفتمانی، به تدریج هژمونیک گشت. در طی کاهش گستره‌ی استعاری خود و مشخص‌تر کردن مرزها با دیگران، دامنه‌ی غیریت‌سازی اسلام سیاسی فقاهتی مارکسیست‌ها، ملی‌گراها، لیبرال‌ها را در بر گرفته و آنان حاشیه رانده شدند.

باید توجه داشت که بنا بر خصلت گفتمان‌ها، امکان تثبیت کامل و نهایی یک گفتمان و طرد کامل دیگران وجود ندارد. خصلت پیچیده و متکثر جامعه مانع از سازمان‌دهی نهایی آن از سوی یک گفتمان خاص شده و لذا همواره مشکل‌ها، بی‌قراری‌ها و نابسامانی‌هایی وجود دارد که در سایه‌ی آن اندیشه‌های جدید و گفتمان‌های نوپدید شکل می‌گیرند و می‌کوشند تا ذهنیت را در اختیار بگیرند. پس از انقلاب اسلامی به‌رغم محدودیت‌هایی که همواره بر سر راه مخالفان وجود داشته، عرصه‌ی گفتمانی ایران عرصه‌ی گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی به‌عنوان گفتمان مسلط نبوده است. در ایران این دوره، گفتمان‌های به حاشیه رانده شده به زندگی خود ادامه دادند، نظریه‌های متنوعی پدیدار گشت و به نقد و بررسی اسلام فقاهتی پرداختند (حسینی‌زاده، 1389: 451)، از جمله کسانی که به تدریج در شمول طردشدگان این گفتمان قرار گرفت، عبدالکریم سروش بود که خود از نمایندگان و حامیان اسلام سیاسی فقاهتی در ابتدای انقلاب محسوب می‌گردید. او بی‌تردید مهم‌ترین نماد روشنفکری دینی و برجسته‌ترین میراث‌دار علی شریعتی است. اگر پیروان علی شریعتی به تکرار سخنان او پرداخته‌اند، سروش طرح و برنامه‌ی فکری او را ادامه داده و پیش برده و در این مسیر البته تا آن‌جا پیش رفته که به نقد خود شریعتی هم رسیده است (هاشمی، 1386: 123). نقدهای زیادی در این مسیر به تفکرات او وارد شده است و این امر نشان از تاثیرگذاری و اهمیت او در جامعه‌ی فکری ایرانی دارد. گفتمان سروش در شرایطی شکل گرفت و گسترش یافت که جامعه‌ی ایران با بی‌قراری‌های زیر مواجه بود.

زمینه‌های داخلی: در بحبوحه‌ی جنگ میان ایران و عراق، به‌موازات سلطه‌ی گفتمان هژمونیک، نشانه‌هایی از گفتمان بدیل بروز می‌کند. این نگاه تا حدی متناسب است با فرآیند تدریجی ظهور یک اوضاع اجتماعی نوین. نسلی نو که فاصله‌ای قابل ملاحظه با انقلاب دارد، پا به قلمرو اجتماعی می‌گذارد، که تقاضاها، تلقیات، رفتارها و دیدگاه‌هایی متفاوت از نسل پیشین دارد. به‌لحاظ اجتماعی چنین تحولی دلالت دارد بر ایجاد یک جابه‌جایی یا دست کم وقوع کثرت در گروه مرجع. به موازات اعتبار مذهب سنتی اعتبار عقلانیت جمعی نیز نیرو می‌گیرد و به موازات مرجعیت روحانیت، گروه‌های مرجع دیگری که در میان آن‌ها دانشگاهیان از اهمیت زیادی برخوردارند، ظاهر می‌شوند.

به‌علاوه بازاریابی نظام اداری، به تکنوکرات‌ها و متخصصان کمک می‌کند تا منزلت از دست رفته‌ی خود را به‌دست آورند. در این میان بسیاری از مدیران بخش دولتی که خصلتی مدرن و تکنوکراتیک یافته‌اند در فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی فعال می‌شوند. بخش خصوصی را قدرتمندتر می‌کنند؛ این وضع تقاضاهایی نوین، متفاوت با تقاضاهای بازاریان را ایجاد می‌کند. چنین فرآیندی همراه با ضربه‌ی روحی عمیق ناشی از شکست در نیل به اهداف اعلام شده‌ی جنگ، گفتمانی دیگر را طلب می‌کند. این گفتمان بدیل که در برابر گفتمان مسلط شکل می‌گیرد، در بر دارنده‌ی عناصری چون بازنمایی مذهب به‌عنوان امری شخصی، پذیرش مرجعیت علم، تایید نسبی‌گرایی، سکولاریسم، دنبال کردن اهداف دست‌یافتنی کوتاه مدت، تکیه بر عقلانیت منفعت‌طلب، همراه با رفتاری ملایم نسبت به غرب است. در این زمان آثار عبدالکریم سروش این انگاره‌ها را از منظری اسلامی بازنمایی می‌کند (پدرام، 1383: 66-67).

زمینه‌های خارجی: جهان در این دهه با تحولات جهانی از جمله شکست ایدئولوژی‌های موعودگرایانه و فروپاشی امپراطوری‌های بزرگ کمونیستی و همین‌طور غلتیدن در فرآیند جهانی شدن روبرو بود که هر یک تاثیرات خاص خود را در ایران و جامعه‌ی ایرانی نهاد. انتقادات جهانی به مسئله ایدئولوژی و جامعه‌ی اتوپیایی از یکسو و دعوت به مشارکت در بازسازی یک جامعه‌ی جهانی که پارادایم جنگ و تنش را به پارادایم گفتگو و صلح تبدیل می‌کرد، ماهیت و ساختار روشنفکری دینی را با دگرگونی اساسی مواجه ساخت.

### 3. سروش و گفتمان توسعه

با توجه به مسائل فوق، حال به نشانه‌های حاضر در گفتمان سروش پرداخته و مشخصه‌های آن را ذکر می‌کنیم.

#### 3-1. دین حداقلی

سروش در مقاله‌ی «دین اقلی و اکثری» در کتاب بسط تجربه‌ی نبوی می‌گوید: من این بینش را که معتقد است تمام تدبیرات و اطلاعات و قواعد لازم و کافی را برای اقتصاد، حکومت، تجارت، قانون، اخلاق، خدانشناسی و غیره برای هر نوع ذهن و زندگی اعم از ساده و پیچیده، در شرع وارد شده است و لذا مومنان به‌هیچ منبع دیگری (برای سعادت دنیا و آخرت) غیر از دین نیاز ندارند، بیش اکثری یا انتظار اکثری می‌نامم. در مقابل این بینش، بیش اقلی یا انتظار اقلی قرار می‌گیرد که معتقد است شرع در این موارد (یعنی مواردی که داخل در دایره‌ی رسالت شرع است) حداقل لازم را به ما آموخته است نه بیش از آن را (دباغ، 1387: 100).

به اعتقاد سروش، کمال دین به‌معنای جامعیت آن نیست. دین بنا نیست پاسخ هر پرسشی را بدهد، بلکه پاسخ پرسش‌هایی را می‌دهد که پاسخ دادن به آن‌ها در شان دین است و توقع اکثری بودن از دین داشتن، به نفی دین می‌انجامد (هاشمی، 1386: 201). او مشکلات جامعه‌ی ایرانی پس از انقلاب را نیز با این رویکرد بررسی می‌کند و می‌گوید: حداکثر نتایج را از حداقل احکام خواستن و نتایج اکثری را از احکام اقلی انتظار داشتن و حل مشکلات ذهن‌ها و زندگی‌های پیچیده را از احکامی که در خور ساده‌ترین معیشت‌ها هستند، خواستن و اجتهاد را به‌معنای اکثری کردن اقلی‌ها گرفتن، منشا و مادر مشکلات نظری و عملی جدی در جامعه ما شده است (سروش، 1379: 84).

بنابراین، به‌نظر سروش انتظار این که دین، دنیا و آخرت را آباد کند هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد و رواج چنین نظریه‌ای در بین دین‌داران ناشی از عشق آنان به دین است. بر این مبنا، وی باور به جامعیت دین در امور دنیا و آخرت را رد می‌کند و معتقد است که نباید از دین انتظار برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی و آباد کردن دنیا را داشت (حسینی‌زاده، 1389: 463-464).

#### 3-2. ایدئولوژی زدایی

پس از انقلاب اولین پروژه‌ای که روشنفکران و درکنار آن‌ها روشنفکران دینی برعهده گرفتند پروژه ایدئولوژی زدایی از ساختار جامعه، ساختار سیاست و ساختار دین و در نهایت ساختار خود روشنفکران بود. در این دوره با میزان زیادی از کتاب‌های ترجمه شده مواجه هستیم که به انتقاد از جامعه اتوپیایی، ایدئولوژی و فعالیت‌های انقلابی می‌پرداختند. کتاب‌هایی مانند جامعه باز و دشمنان آن، قلعه حیوانات و کالبدشکافی چهار انقلاب از این جمله‌اند. سروش نیز نقش مهمی در این بین برعهده داشت؛ به اعتقاد او «نباید تفسیری رسمی و انعطاف‌ناپذیر و نهایی از دین داد که جای این یوسف در این زندان نیست؛ که دین فربه‌تر از ایدئولوژی است و آن‌چه را شما با صد کاستی و گزینش و تراش و تکلیف، از ایدئولوژی می‌خواهید، کامل‌تر و انسانی‌تر و فربه‌ترش را در دین خواهید یافت» (شریفی، 1388: 145).

در این راستا ایدئولوژی را این گونه تعریف می‌کند: ایدئولوژی به معنای مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست که اهم مختصاتشان این است که اولاً در خور پیکارند و لذا دشمن کوب و دشمن تراشند و ثانیاً چندان طالب وضوح و قطعیت در مسائل مهم انسانی‌اند که سر از قشریت در می‌آورند و ثالثاً حاجت به طبقه رسمی مفسران را القا و افاده می‌کنند و رابعاً، خواستار یکنواخت اندیشی‌اند و نسبت به تنوع و کثرت آراء، بی‌تحمل‌اند و خامسا بیش از آن که حقیقت‌جو باشند حرکت پسندند و سادسا به سبب همین اوصاف، مدعی کمال و جامعیت و استغنا از دیگران، بی‌اعتنا به عقل، مریدپرور و ارادت طلب و گاه تحمیل‌گر و نفرت فروش‌اند. غرض ما از ایدئولوژیک کردن دین این است و همین است آن چه در پی شرح و نقد آنیم (شریفی، 1388: 145-146). بدین معنا، وی ایدئولوژی‌زدایی از دین را در پیش گرفته است. طبق نظر وی، اشکالات و زیان‌های یک ایدئولوژی بیش از نقاط قوت و فواید آن است؛ به‌ویژه اگر آن ایدئولوژی یک ایدئولوژی دینی باشد (جهان‌بخش، 1383: 233).

سروش از آفات ایدئولوژیک‌اندیشی در عرصه‌ی دین را به محاق فرستادن عقل و تعطیل تفکر و تحقیق می‌داند، چراکه در جوامع ایدئولوژیک از سوی عشق، عاطفه، دگم، تقلید و تجلیل از ابزارهای سرکوب، مقام و منزلت می‌یابند و از جانب دیگر تخفیف عقل و تحقیق و تشکیک نقد رواج می‌یابد (شریفی، 1388: 146). بدین ترتیب با نقد تمام عیار ایدئولوژی هم جامعه معاصر خود را به نقد می‌کشد و هم روشنفکرانی چون بازرگان و شریعتی را که به دنبال ایدئولوژیک کردن دین بودند. وی اسلام فقهاتی حاکم در ایران بعد از انقلاب را نوعی دین ایدئولوژیک شده می‌داند و بین حکومت فقهی و ایدئولوژیک تفاوت چندانی قائل نیست (حسینی‌زاده، 1389: 465).

### 3-3. حکومت دموکراتیک دینی

حکومت دینی، حکومتی است بر جامعه‌ی مومنان که مشکلات و حاجات اولیه آنان را حل می‌کند تا خود آنان بتوانند به حاجات لطیف ثانوی بپردازند، که البته یکی از این حاجات لطیف، نیازهای دینی آنان است. به این معنا است که خدمت کردن به دنیای مردم دیندار، در واقع خدمت کردن به آخرت مردم است و به این معنا است که روح حکومت دینی می‌شود، گرچه شکل و جسم معینی نداشته باشد و در هر عصری، شکل خاصی به خود بگیرد و این به این معنا است که پاسداری از حریت ایمان تحقق‌پذیرد (دباغ، 1387: 693).

سروش نیز مانند شریعتی هرچند از مسیر متفاوت و شکل نهایی دیگرگون با او، به این نتیجه می‌رسد که حکومت مدنظرش، حکومت فقهی نیست و غیر آن است. حکومت دینی او «به معنای آن نیست که همه چیز از دین اخذ می‌شود، بلکه صرف این که سیاست‌های آن منافات قطعی با فهم قطعی از دین نداشته باشد کافی است. هم‌چنین دینی بودن حکومت به معنای عمل کردن حاکمان به ارزش‌های دینی است و گرنه اجرای احکام و یا ظواهر شرعی، حکومت را دینی نخواهد کرد» (حسینی‌زاده، 1389: 471). این حکومت که در حقیقت «معادل حکومت ایمانی یعنی حکومت تاسیس شده توسط مومنان است، فی‌الواقع و عملاً با حکومت دموکراتیک معمولی چندان تفاوتی ندارد، چرا که در هر جامعه‌ی دموکراتیک چه حکومت دینی باشد و چه نباشد طبعاً نظر اکثریت در صورتی که حقوق اولیه‌ی اقلیت را پایمال نکند تبدیل به قانون می‌شود و شروطی که سروش برای جامعه‌ی دینی و حکومت دموکراتیک گذاشته، برگرفته از همین دو نکته است یعنی حاکم شدن نظر اکثریت ضمن حفظ حریم خصوصی اشخاص و اقلیت» (هاشمی، 1386: 180).

با چنین توجهی، سروش با این اعتقاد که رای اکثریت مردم مبنای مشروعیت است، بحث می‌کند که اگر حکومتی در یک جامعه‌ی دینی افکار عمومی را بازتاب دهد، لاجرم یک حکومت دینی خواهد بود. او صفت دینی را برای حکومت، به لحاظ ماهیت قوانین، و روش‌های تصمیم‌گیری و اجرا و نظام قضایی، در نظر نمی‌آورد، بلکه می‌گوید حکومت دینی از



آن حیث دینی است که دنیای مردم دین‌دار را به‌طور حداقلی آباد می‌کند. در واقع ماهیت حکومت دینی موردنظر سروش با دیگر حکومت‌های بشری تفاوتی ندارد و وجه مشخصه دینی بودن نه به‌دلیل ماهیت حکومت و شیوه‌ی حکومت‌گران که به اقتضای ایمان حکومت شوندگان است (پدرام، 1383: 128). با چنین نگاهی سروش روشن می‌کند که حکومت دینی در اصل و در ماهیت حکومت بشری است، نه کمتر و نه بیشتر و از این حیث باید مثل حکومت‌های دیگر باشد.

### 4-3. حق محوری (تقدم حق بر تکلیف)

هنگامی که انسان جدید و قدیم را با هم مقایسه می‌کنیم و نوشته‌های گذشتگان را زیر نظر می‌گیریم، در می‌یابیم که توقعات و ارزیابی‌های انسان گذشته در ارتباط با خود و جامعه، یکسره حول محور تکلیف شکل می‌گیرد، در حالی که مطالبات انسان جدید حول محور حق می‌گردد (دباغ، 1387: 566). در دنیای قدیم به‌روشنی تکلیف به حق اولویت داشت و انسان‌ها «تکلیف آگاه» بودند. او در مقایسه‌ی بین دنیای جدید و قدیم بر منبای حق محوری به سراغ عنصر حکومت نیز می‌رود. «در حالی که در دنیای قدیم پادشاهان بیشترین حق و کمترین تکلیف را داشتند در دنیای جدید افراد، صاحب حقند و دولت‌ها زیر بار تکلیف کمر خم کرده‌اند. فقه نیز به‌تناسب همان دنیای سنتی تکلیف‌محور است و نظریه ولایت فقیه که از آن بر می‌آید مبتنی بر تکلیف است نه حق. به اعتقاد سروش در عصر جدید انسان ابتدا حقوق خود را جستجو می‌کند؛ آن‌گاه تکلیف را از دل حقوق بیرون می‌کشد. حقوق بشر هم بر منبای حق محوری بودن انسان جدید شکل گرفته است. او با صحنه‌گذاران بر این ویژگی انسان مدرن، حقوق بشر مدرن را پذیرفته و آن‌را مقدم بر دین تلقی می‌کند. با پذیرش این که تعارض‌های عمده‌ای بین تکلیف‌های دینی و به‌ویژه تکلیف‌های فقهی موجود، با حقوق بشر وجود دارد، راه‌حل این تعارض را پذیرش حقوق پیشادینی می‌داند (دباغ، 1387: 619). او درصدد است فهمی از دین را به‌دست دهد و گفتمان خود را به‌نحوی عرضه کند که با این حق محوری همراه و هم‌دل باشد.

### 5-3. عدالت

به‌نظر سروش، عدالت چیزی جز جمع فضیلت‌ها نیست. برای همین نمی‌توان به‌نام عدالت، فضیلت‌های اخلاقی را زیر پا گذاشت. بدین ترتیب، وقتی ارزش‌های اخلاقی محقق شد عدالت در جامعه تحقق یافته است. بنابراین، عدالت اجتماعی یعنی این که فضیلت‌های اخلاقی به‌نحو اکثری در جامعه محقق شوند. وی توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی را در گرو عدالت اجتماعی می‌بیند و بر این باور است که جامعه‌ای که در آن دروغ زیاد باشد به‌تمام معنا غیرعادل است و نه توسعه‌ی اقتصادی و نه توسعه‌ی اجتماعی، نه عدالت شخصی و نه عدالت اجتماعی. به‌نظر او عدالت سیاسی نیز متجسم در سیستم است نه در فرد. به‌هر حال، در نظر سروش عدالت با رجوع به شرع نمی‌شود. «بشر به اعتبار بشر بودن از حقوقی برخوردار است که در متن‌های دینی تعریف نشده است و حکومت دینی که مفهوم عدالت را تا حد سقف فقهی آن محدود و کوتاه کند، این حقوق فرادینی را به‌خاطر خواهد انداخت» (سروش، به‌نقل از حسینی‌زاده، 1389: 469).

### 6-3. جهانی شدن

جهانی شدن فرصت‌هایی را برای روشنفکری دینی ایجاد کرده از جمله، این که محلیت و جهانیت بدون آن که درهم ادغام شوند با یکدیگر در جهان مدرن حضور داشته باشند. فروپاشی مرزهای جغرافیایی و ملی از طریق امواج رسانه‌ها، انسان‌ها را بسیار به یکدیگر نزدیک ساخته است. این قرابت، بسیاری از مرزهای روانی، عقیدتی و تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیکی را از میان برداشته است (کاملی، 1387: 150). روشنفکران دینی تلاش می‌کنند تا از طریق گفت‌وگو به یکدیگر نزدیک شوند و از سوی دیگر با انسانی کردن فهم خود از دین، شکیبایی خود را در پذیرفتن دینداران سایر ادیان بیشتر سازند

(کاظمی، 1387: 158). جهانی شدن سبب می‌شود که روشنفکر دینی به ارائه‌ی قرائت‌های جدیدی از دین پرداخته که در دل مدرنیته بگنجد. بدین ترتیب، پروژه‌ی آشتی دادن دین و مدرنیته به راه جدیدی می‌افتد (هاشمی، 1386: 340).

از دیدگاه این جریان، تفاوت‌ها و نقاط افتراق، نقاطی صرفاً تهدیدزا و آسیب‌رسان نبوده، بلکه قابل همزیستی و حتی محل فرصت‌جویی نیز به‌شمار می‌آید. روشنفکران دینی با تکیه بر خصلت پویایی و سیالیت دین و دانایی نسبت به این که دین برای تمامی انسان‌ها و در تمام زمان‌ها و مکان‌ها قابل پذیرش و تطابق است به زندگی انسان در عصر جدید می‌اندیشد. آن‌ها ارزش‌ها و هنجارها را نه انتزاعی بلکه زندگی‌محور و انسانی می‌بینند و به‌عبارتی دیگر، دین را اسباب خدمت به انسان تلقی می‌کنند، نه انسان را در خدمت دین.

### 3-7. توسعه‌ی سیاسی

تلاش سرشود صرف این مسئله می‌شود که نسخه‌ای اسلامی از نهادهای مدرن را بازنمایی کند که مرجعیت عقل و علم مدرن را بپذیرد و این کار را با نشان دادن تفسیری تکثرگرا از دین به انجام می‌رساند. او با رویکردی معرفت‌شناسانه به سراغ دین می‌رود و در این چارچوب بین ذات دین و فهم از دین تفاوت قائل می‌شود و در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت با اعتقاد به سیلان فهم دینی، عدم قداست آن و امکان قرائت‌های بی‌شمار از دین جایی برای جزمیت و تعصب باقی نمی‌ماند و راه برای قرائت‌های جدید و متفاوت گشوده می‌شود و این امر راه را برای کثرت‌گرایی دینی و معرفتی هموار می‌کند. سرشود این کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی را مبنای کثرت‌گرایی اجتماعی قرار می‌دهد: اگر تفسیری واحد از متن دینی وجود ندارد، آن‌گاه در قلمرو اجتماعی باید به کثرت ارزش‌ها و هنجارها قائل شد. اعتقاد سرشود به کثرت‌گرایی و عقلانیت انتقادی، دفاعی قابل انتظار از انگاره‌های دموکراسی لیبرال را در قلمرو نظریه‌ی سیاسی به‌دنبال دارد. نظریه‌ی حکومت دموکراتیک دینی در این راستا شکل گرفته است که فرق‌چندانی با حکومت دموکراتیک ندارد و صرفاً به‌واسطه‌ی حکومت بر دینداران است که دینی می‌شود، اگر چه برخی منتقدان آن‌را فاقد عمق فلسفی و سیاسی لازم می‌دانند (هاشمی، 1386: 190).

تکیه‌ی سرشود بر عقلانیت، روش علمی و اهتمام او به ایجاد گرایشی سکولار در مذهب از طریق به کارگیری آگاهانه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی و به‌طور مشخص با رویکرد پساپوزیتیویستی و تاکید بر کثرت‌گرایی و دموکراسی لیبرال، حکومت دینی او را تنها در هدف متفاوت از حکومت غیردینی دموکراتیک می‌کند و در شکل تفاوتی نمی‌بیند. این حکومت «دنیای مردم را آباد می‌کند تا آن‌ها آخرت خود را آباد کنند. این غایت حکومت دینی است» (دباغ، 1387: 695). در نهایت اندیشه او به‌نوعی سکولاریسم دینی ختم می‌شود که در آن هر چند بر معنویت و دین‌داری تأکید می‌شود، ولی در حوزه‌ی سیاست و مدیریت اجتماعی از دین انتظاری نمی‌رود و از آن پرسشی لازم نیست (حسینی‌زاده، 1389: 477).

در مجموع می‌توان گفت از نظر سرشود، فقه قانونی برای فصل خصومات در جوامع ساده و توسعه نیافته گذشته است. این احکام «در اصل تشریح‌شان مشروط به امور و احوال شرایط روحی و اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی قومی معین بوده‌اند، به‌طوری‌که اگر آن شرایط به‌گونه‌ی دیگری بودند، آن آداب و احکام و مقررات هم صورت و سامان دیگری می‌گرفتند» (سرشود، 1385: 78-77). از این دیدگاه، پیامبر احوال و تجربیاتی (تجربه دینی) داشته است. برای محافظت آن تجربه و استفاده‌ی دیگران، سه حلقه به دور آن پیچاند. حلقه اول: اعتقادات، حلقه دوم: اخلاق و حلقه سوم: فقه. احکام فقهی نیز «از همان پارچه‌هایی بود که در آن عصر پیدا می‌شد» (سرشود، 1381: 78). آن پارچه برای محافظت از مغز در آن روزگار کارآمد بود. ولی اینک پارچه‌های بهتر و کارآمدتری (دموکراسی، حقوق بشر، تساهل) وجود دارد که می‌توانند از معنویت و تجربه‌ی دینی محافظت به‌عمل آورند. امروزان وقتی به اسلام می‌نگرند و فقه فریه آن‌را می‌بینند

«باید متوجه این نکته باشند تا این پوشش‌های فقهی را از تن آن بیرون کنند تا آن پیام گوهری را که در آن نهفته است، بیرون بکشند» (سروش، 1381: 78). بدین ترتیب، مردم برای سامان‌بخشی زندگی جمعی دنیوی‌شان به احکام اجتماعی فقهی (آداب و رسوم و عرف عرب جاهلی) نیاز ندارند، دینداری هم محتاج به احکام فقهی نیست. دینداری و ایمان‌ورزی در چارچوب مدرنیته و ارکانش امکان‌پذیر است. با بررسی نشانه‌های حاضر در گفتمان سروش که در این تحقیق ذکر شد در کنار دیگر نشانه‌هایی چون فقه اقلی، سکولاریسم، آزادی، قبض و بسط تئوریک شریعت به روشنی می‌توان دریافت که مفصل‌بندی گفتمانی او «معطوف به نقد اسلام سیاسی هژمونیک در ایران است. او آشکارا می‌کوشد تا نشانه‌های اصلی این گفتمان را متزلزل کرده و طرح نوینی مبتنی بر اندیشه‌های دینی ولی با رویکردی سکولار دراندازد که در آن معنویت اسلامی به‌گونه‌ای با عقل نوین پیوند خورده و با تکیه بر نسبت فهم دینی، حقوق بشر و دموکراسی مدرن با اسلام سازگار شده است (حسینی‌زاده، 1389: 477).

تلاش سروش صرف این مسئله می‌شود که نسخه‌ای اسلامی از نهادهای مدرن را بازنمایی کند که مرجعیت عقل و علم مدرن را بپذیرد و این کار را با نشان دادن تفسیری تکثرگرا از دین به انجام می‌رساند. او با رویکردی معرفت‌شناسانه به‌سراغ دین می‌رود و در این چارچوب بین ذات دین و فهم از دین تفاوت قائل می‌شود و در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت با اعتقاد به سیلان فهم دینی، عدم قداست آن و امکان قرائت‌های بی‌شمار از دین جایی برای جزمیت و تعصب باقی نمی‌ماند و راه برای قرائت‌های جدید و متفاوت گشوده می‌شود و این امر راه را برای کثرت‌گرایی دینی و معرفتی هموار می‌کند. سروش این کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی را مبنای کثرت‌گرایی اجتماعی قرار می‌دهد: اگر تفسیری واحد از متن دینی وجود ندارد، آن‌گاه در قلمرو اجتماعی باید به کثرت ارزش‌ها و هنجارها قائل شد. اعتقاد سروش به کثرت‌گرایی و عقلانیت انتقادی، دفاعی قابل انتظار از انگاره‌های دموکراسی لیبرال را در قلمرو نظریه‌ی سیاسی به‌دنبال دارد. نظریه‌ی حکومت دموکراتیک دینی در این راستا شکل گرفته است که فرق چندانی با حکومت دموکراتیک ندارد و صرفاً به‌واسطه‌ی حکومت بر دینداران است که دینی می‌شود، اگرچه برخی منتقدان آن را فاقد عمق فلسفی و سیاسی لازم می‌دانند (هاشمی، 1386: 190).

تکیه‌ی سروش بر عقلانیت، روش علمی و اهتمام او به ایجاد گرایشی سکولار در مذهب از طریق به‌کارگیری آگاهانه‌ی فلسفه‌ی تحلیلی و به‌طور مشخص با رویکرد پساپوزیتیویستی و تأکید بر کثرت‌گرایی و دموکراسی لیبرال، حکومت دینی او را تنها در هدف متفاوت از حکومت غیردینی دموکراتیک می‌کند و در شکل تفاوتی نمی‌بیند. این حکومت «دنیای مردم را آباد می‌کند تا آن‌ها آخرت خود را آباد کنند. این غایت حکومت دینی است» (دباغ، 1387: 695). در نهایت اندیشه او به‌نوعی سکولاریسم دینی ختم می‌شود که در آن هرچند بر معنویت و دین‌داری تأکید می‌شود، ولی در حوزه‌ی سیاست و مدیریت اجتماعی از دین انتظاری نمی‌رود و از آن پرسشی لازم نیست (حسینی‌زاده، 1389: 477).

با توجه به مباحث فوق می‌توان گفت که به‌واسطه‌ی پذیرش پلورالیسم معرفتی و نتیجه‌ی منطقی آن در آثار سروش که به پلورالیسم اجتماعی منتهی گردیده است، امکان حضور نیروهای اجتماعی متکثر و گوناگون در عرصه‌ی سیاست فراهم می‌شود. از آنجایی که حکومت بر خواسته‌های دموکراتیک تأکید می‌نماید، می‌توان امکان پیدایش مکانیسم‌های حل منازعه‌ی نهادمند را در درون حکومت انتظار داشت و همین‌طور بر مبنای نگاهی که سعی در ایدئولوژی زدایی دارد، خشونت‌زدایی از زندگی سیاسی امری محتمل است. در انتها باید به این امر اشاره کرد که گفتمان سروش کماکان در حالت استعاری قرار دارد و از عام‌گرایی که در پی پاسخ به بی‌قراری اجتماعی حاصل از گفتمان هژمونیک اسلام سیاسی فقهاتی است، خارج نگردیده است تا تعارضات و تناقضات درونی آن روشن و آشکار گردد.

#### 4. سحابی و گفتمان توسعه

سحابی با تفکیک دو مفهوم رشد اقتصادی و توسعه و معتقد است که توسعه به معنای فقط رشد اقتصادی یا بنا به اصطلاح رشد درآمد سرانه نیست. او در تحلیلی تاریخی از تحولات اقتصادی دوران پهلوی، تقلیل و منحصر کردن توسعه به رشد در این دوره را مضمن وارد آمدن خسارت‌های سنگینی به کشور می‌داند. وی در آثار خود چنین نوشته است که: «از خطاهای بزرگ تاریخی رژیم شاه این بود که توسعه را در همین معنا می‌فهمید، یعنی انحصار توسعه به رشد اقتصادی» (سحابی، 1385: 67). وی با اتکا به چنین برداشتی تحولات اقتصادی دوران پهلوی را با عنوان «توسعه در توسعه‌نیافتگی» می‌نامید و آن را منحصر به «زر و زیور و نقش و نگار ایوان و مصرف مدرن و بالا در سطح ثروتمندان» می‌دانست و از اساس آن روندها را زمینه‌ساز و عامل «پی‌ریزی زیربناهای یک جامعه مولد و مستقل» نمی‌دانست (سحابی، 1385: 43). او در این زمینه معتقد است که معنای توسعه در کشورهای در حال گذار یا توسعه نیافته عبارت است از انتقال از اقتصاد سنتی به سوی اقتصاد مدرن و جوهر اقتصاد مدرن را نیز تشکیل مازاد اقتصادی در هر دور چرخش اقتصادی جامعه می‌داند. «در اقتصاد سنتی کار و تولید برای تأمین معیشت صورت می‌گیرد و مازادی برای تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری مجدد و توسعه و ترقی اجتماعی باقی نمی‌ماند؛ در اقتصاد مدرن مازاد اقتصادی است که می‌تواند صرف توسعه و ترقی گردد» (سحابی، 1385: 129). با اندکی دقت در عبارات فوق، به یکی از تعاریف توسعه می‌رسیم. این که توسعه حرکتی است از وضع موجود به سمت وضع مطلوب و مطلوبی که با صفت «مدرن» معرفی می‌شود. در این زمینه اصول و مبانی که سحابی عنوان می‌نماید، عبارتند از استقلال ملی، آزادی و عدالت اجتماعی. او در عین تأیید «خصوصی سازی»، بر مشروط بودن آن به رعایت سه اصل پیش‌گفته پای می‌فشارد. سحابی موافق نظام سرمایه‌داری در مقابل سوسیالیسم دولتی بود، در عین حال بنابر گفته مارکس اعتقاد داشت که سوسیالیسم زمانی تحقق می‌یابد که رشد حداکثری نیروهای مولده رخ داده باشد و تجربه تاریخی نشان داده که سرمایه‌داری هنوز این ظرفیت را دارد (چشم‌انداز ایران، 1388: 34-27). بر همین اساس وی تفکر و عمل روشنفکران «چپ‌زده» را که مانع استفاده از ظرفیت سرمایه‌داری برای توسعه شده و می‌شوند را یکی از موانع توسعه در ایران دانسته و برای آن‌ها ویتنام را مثال می‌آورد که پس از 20 سال جنگ ویران‌گر با «امپریالیسم فرانسه و آمریکا» و اخراج آن‌ها از کشور، «پس از استقلال در زمینه سرمایه‌گذاری خصوصی و صنعتی چنان پیشرفت کرده‌اند...» که حتی به آمریکا نیز کالا صادر می‌کنند، در حالی که به عقیده وی آن‌چه در ایران از دست روشنفکران چپ‌زده و آن بخش از حاکمیت مصون ماند «کسب‌وکار کوچک (مغازه‌داری) یا تجارت کوچک و بزرگ بود، نه صنعتگران و کشاورزان مدرن و رشد یابنده». او معتقد بود که کار مولد انسان را به‌طور فردی و اجتماعی می‌سازد و نزدیکترین مکتب را به اندیشه‌های خود سوسیال دموکراسی می‌دانست (چشم‌انداز ایران، 1388: 34-27) و معتقد بود تشکیل مازاد اقتصادی به مالکیت خصوصی و عمومی وابسته نیست (ایران فردا، 1394: 69). وی همراه با دفاع از بهره‌گیری از نظام سرمایه‌داری عنوان می‌کرد که عامل اصلی ناکامی‌های برنامه‌های توسعه، «دیوان‌سالاری سنتی» است (ایران فردا، شماره 50). در انتها باید اشاره کرد که هرچند سحابی رعایت عدالت طبقاتی و جغرافیایی را از شروط توسعه می‌دانست، اما معتقد بود ساختار سیاسی مبتنی بر «رضایت، نظارت، حاکمیت مردم و ... مؤثرترین عامل در توسعه یا رشد مدنیت است» (چشم‌انداز ایران، 1388: 34-27). سحابی بدون شک نماینده بورژوازی ملی ایران بود، وی تلاش می‌نمود تا اصول فکری و اخلاقی یک جنبش دموکراتیک را منطبق بر ضرورت‌های اجتماعی ایران عرضه نماید و از نمایندگی یک طبقه فراتر رود. اهتمام جدی در به هم آمیختن سنت و مدرن

(به‌شيوه روشنفکران مشروطه)، رعایت اخلاق، روحیه ملی‌گرایی و نمایندگی جبهه‌ای از طبقات از جمله خصوصیات وی بود.

#### 4-1. توسعه‌ی ملی و درون‌زا

او همواره بر «توسعه متوازن» تأکید داشت. وی در چارچوب توسعه‌ی ملی و درون‌زا از مکتب فردریک لیست آلمانی الهام می‌گرفت و با توجه به بعد اقتصادی و ساختاری نوسازی و توسعه، موضع‌گیری دارد. او همانند لیست، به دولت قوی، کارآمد، ملی، مستقل و مدرن اعتقاد دارد و ناسیونالیسم، هویت ملی و مذهبی ایرانیان، کار و تولید، انباشت سرمایه، صنعتی‌شدن، تقویت بخش خصوصی، سرمایه‌داری ملی، جامعه‌ی مدنی، حکومت قانون، بورژوازی ملی و اصلاحات تدریجی و ساختاری در امور مالی، اداری، اقتصادی و سیاسی و نیز تعامل سازنده و مولد با دنیای غرب را بسیار مورد توجه قرار می‌دهد. سحابی با تأکید بر ضرورت تفکیک نهاد دولت در کل و دولت موجود، تمیز قائل نشدن میان آن‌ها را باعث تضعیف جامعه و دولت هر دو می‌داند، به این‌صورت که مردم در مبارزه با دولت‌های موجود به‌سمت تضعیف اصل نهاد دولت و بیگانگی با آن می‌روند، در حالی که دولت مظهر اقتدار جامعه است و تأمین منافع ملی در گرو تقویت دولت می‌باشد. او بر این باور است که: «عدم اعمال مدیریت جدی برای ایجاد یک نظام «تولیدی» «صرفه‌جویی» و «أخذ مالیات»، در نتیجه‌ی عدم اقتدار دولت در تصحیح نظام اجرایی و مالی و اعمال کنترل و نظارت بر امور اقتصادی، همه از برکات «اقتصاد وابسته به منابع طبیعی» است. سحابی بر لزوم اتخاذ «یک نگرش ملی منسجم و همه‌جانبه»، به‌عنوان نخستین گام برای یک برنامه‌ریزی اصولی و همه‌جانبه، جامع و درازمدت و تعیین مبنای استراتژی ملی، تأکید دارد. وی بر این باور است که جامعه ستون‌های اصلی و مهمی دارد، نظیر کیفیت گذران زندگی و تأمین معاش، اقتدار و امنیت ملی، میزان انباشت سرمایه‌ی تولیدی، کارآمدی نظام اداری و اجرایی و مالی و...» (به‌نقل از موثقی، 1388: 440).

او در ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی با اشاره به تجربه‌ی آلمان، که تحت تأثیر نظریات فردریک لیست و با اتکا بر ناسیونالیسم، در برابر هجوم کشورهای پیشرفته‌تر اروپایی نظیر انگلستان و فرانسه با شعار بازار «آزاد» و تأکید بر «فرد» و «جهان»، بدون توجه به واقعیت سوم یعنی «ملت»‌ها، موفق بود و «آلمان متحد» شد و به توسعه و صنعتی شدن رسید و بعد ایالات متحده آمریکا و ژاپن هم همین راه را رفتند، به‌خوبی نشان می‌دهد که خود متأثر از لیست و تجربه‌ی آلمان و ژاپن می‌باشد» (موثقی، 1388: 441-440). او به‌حکم «علم و عقل» بر این باور است که توسعه و تعالی و «بقا و تداوم ایران و ایرانیت، برابر است با تفاهم و تعامل همه‌ی اقوام، طبقات اجتماعی و نحله‌های فرهنگی و سیاسی» (به‌نقل از موثقی، 1388: 441). سحابی معتقد بود که جامعه مدنی و دموکراسی ممکن نمی‌گردد، مگر این‌که یک پشتوانه اقتصادی داشته باشد، او این پشتوانه اقتصادی را ساماندهی بورژوازی ملی می‌دانست. وی سامان‌دهی سرمایه‌داری ملی را در صنعت، تجارت و مسائل مالی و دفاع از آن را عین منافع کارگران می‌دانست. «نگاه به درون» عنصر کلیدی و شاه‌بیت و ترجیح‌بند دیدگاه‌های نه‌تنها اقتصادی بلکه سیاسی و اجتماعی سحابی است. از نظر وی «در برابر مشکلات داخلی و انحطاط و ذوب شدن تدریجی ولی مستمر کشور و ملت از یکسو و فشارهای متعدد و همه‌جانبه جهانی از سوی دیگر، راهی جز این وجود ندارد که چشم امید از بازار جهانی (مضمونی که امروز جای امپریالیسم را گرفته) برداریم و به استعدادهای طبیعی، مادی انسانی و فرهنگی و بسیج و جذب توان‌های داخلی ببندیشیم» (سحابی، 1385: 61). در ذیل‌تر «نگاه به درون» یکی از مهم‌ترین ملاحظات سحابی، روند مصرف و بیش از آن «مصرف‌گرایی» در جامعه است. در دیدگاه وی، «نیروهای مصرف‌کننده، ضد توسعه‌اند. از آن‌جا که امر اساسی و اصل بنیادی برای پشتیبانی از استقلال و حاکمیت ملی و هم‌چنین عدالت و اطمینان، توسعه همه‌جانبه می‌باشد و عقب‌ماندگی جز وابستگی

و فقر ارمغانی ندارد، هر نیرو و استعدادی که ما را بیشتر به رشد و تولید و ایجاد ثروت مادی و معنوی نزدیک کند باید مورد حمایت و تشویق جدی قرار گیرد» (نشریه چشم‌انداز ایران، 1383: 33). در توضیح و بیان چرایی لزوم رعایت این مسئله در جای دیگری این‌گونه نوشته است که در کشورهای توسعه نیافته «به دلیل آن که همه منابع و امکانات مادی‌شان غارت شده است، هرگونه فعالیت‌شان باید در جهت کسب، تشکیل و تکامل سرمایه‌ها باشد: سرمایه مادی و سرمایه انسانی. در این راه باید با تمام دقت و خست هم عمل بکنند» (سحابی، 1385: 131).

#### 4-2. عوامل اصلی توسعه

##### 4-2-1. نیروی انسانی

از نظر وی نیروی انسانی «عامل اصلی توسعه» و هم‌چنین «عمده‌ترین و بنیادی‌ترین ثروت جامعه»، است. او در تحلیل نقش و اثر نیروی انسانی در فرآیند توسعه نیز با نگاهی سیستمی و متکی بر روابط متقابل، توسعه کشورهای پیشرفته را در گرو نقش و جایگاه سرمایه انسانی می‌داند. «در سازمان اقتصادی هر جامعه، در جمع عوامل تولید، نیروی انسانی یدی و فکری، کارگر و کارشناس و یا مدیر، سرمایه‌ای است که ضامن کارآمدی و ثمربخشی سرمایه‌های دیگر مثل سرمایه مالی و فنی و تکنولوژیک و تعیین‌کننده سمت‌وسوی عملی آنهاست. در کشورهای پیشرفته نیز که نقش دو عامل اخیر در نظر اول بسیار بالاست، کارکرد مطلوب عوامل سرمایه و فن‌شناسی (تکنولوژی) در تحلیل نهایی به عامل انسانی باز می‌گردد. در جوامع عقب‌مانده نقش عامل و سرمایه انسانی در حیات و بقا و تکامل جامعه بسی مهم‌تر و اساسی‌تر است» (سحابی، 1385: 201). سرانجام در گزاره‌ای کلیدی و گویا نظر نهایی خویش درباره نیروی انسانی را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند که کشوری که از تشکیل سرمایه انسانی محروم باشد، از آینده مطلوب و توسعه یافته‌ای برخوردار نخواهد بود.

##### 4-2-2. تقدم تولید بر توزیع (تولید محوری)

عامل دیگر توسعه از نظر سحابی «تقدم تولید بر توزیع» به‌عنوان مکمل «توسعه‌ی درونزا» با تغییر شرایط و شکل‌گیری «شرایط نوین» و ضرورت تدوین و سامان دادن آن در سایه‌ی «اندیشه و ایدئولوژی نوین» می‌باشد. در نظر سحابی، تولید بر توزیع امکانات مقدم است، چرا که اصل بر هدایت سرمایه و امکانات به سمت ایجاد ثروت است. به نظر او: «در این اندیشه، به تولید قبل از توزیع برابر امکانات، اندیشیده می‌شود، زیرا در جامعه غیرمولد و در نبود تولید، عدالت در توزیع، به معنای توزیع هیچ است بین همگان. یعنی عدالت در فقر و عقب‌ماندگی... در این تفکر چون اساس بر وفاق و اشتراک است، در کار و تولید و خدمات یا در مسئولیت اداره حکومت جامعه از تمام توان انسانی و کارشناسی خود بهره می‌برد و بنابراین به لحاظ اجتماعی، کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین نظام‌های اجتماعی تاریخ بشری است. در این جامعه افراد و نیروهای مولد و خلاق با ارزش‌ترین کالاهای مادی و معنوی هستند» (سحابی، 1385: 330). از نظر ایشان «تمام ترقیات آلمان کنونی و نیز ژاپن، مدیون افکار و مکتب اقتصادی اوست. وی [لیست] تصریح می‌کند: این دارایی و ثروت موجود یک ملت نیست که ملاک اعتبار یا موجب افتخار باشد، بلکه «قدرت تولید ثروت» است که حیات و توان و اقتدار ملی و استقلال یک کشور را تضمین می‌کند» (سحابی، 1385: 9). یکی از معیارها یا شاخص‌های کلیدی و بسیار پررنگ دیدگاه‌های اقتصادی سحابی «قدرت تولید ثروت» در جامعه است، به‌گونه‌ای که تولید کالا و ثروت ملی را اساس هر نظام اقتصادی - اجتماعی می‌داند.

##### 4-2-3. سرمایه‌گذاری و تولید

یکی دیگر از عوامل توسعه در نظر سحابی «سرمایه‌گذاری و تولید» است. وی در ریشه‌یابی اوضاع اقتصادی و روندهای اقتصادی جمهوری اسلامی به این عوامل اشاره می‌کند:

1. عدم سرمایه‌گذاری تولیدی و در نتیجه عدم استفاده بهینه منابع، گسترش بیکاری، رشد منفی درآمد ملی به نسبت جمعیت، وابستگی روزافزون به نفت و صعود بدهی‌ها؛
  2. فقدان حساسی و کنترل در امور دولتی و طرح‌های مختلف (سحابی، 1385: 484).
- او در بیان معضل محوری اقتصاد ایران به رکود و عدم سرمایه‌گذاری خصوصی می‌پردازد و موانع سرمایه‌گذاری خصوصی در ایران را به شرح زیر بر می‌شمارد:
1. بالا بودن هزینه سرمایه‌گذاری به‌ویژه قبل از بهره‌برداری؛
  2. طول کشیدن دوران اجرای یک طرح سرمایه‌گذاری؛
  3. بالا بودن سود بخش خدمات به‌ویژه زیر بخش تجارت؛
  4. بالا بودن هزینه‌های اصلی دستمزد و حقوق و فروع دستمزد به نسبت کارایی و بهره‌وری نیروی انسانی؛
  5. روابط مدیریت و کارکنان به علت قانون کار موجود، مدیریت و فناوری را در صنایع بسیار در موضع ضعف قرار می‌دهد و در مجموع بازدهی تولید را پایین می‌آورد؛
  6. نوسانات نرخ ارز و بهای واردات مواد اولیه و کمکی صنایع؛
  7. پیچیدگی شرایط و مقررات؛
  8. مهم‌تر از همه، شرایط سیار و ناپایداری که هیچ امنیتی برای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌گذارد؛
  9. سیاست درهای باز و عدم حمایت از صنایع داخلی؛
  10. به‌طور کلی طول کشیدن دوران بازگشت سرمایه به علت پایین بودن نرخ سودآوری صنعت در مقایسه با تجارت» (سحابی، 1385: 450).

#### 4-2-4. مدیریت

از نظر وی مسئله اصلی در راه توسعه، «بحران مدیریت» است. به نظر او «دقت در شرایط و حوادث داخلی کشور، نشان می‌دهد که این روند معلول: 1. عدم آشنایی و اعتقاد به ضرورت حیاتی سرمایه‌گذاری؛ 2. عدم رعایت تدبیر و عقلانیت در انتخاب اولویت‌ها و تخصیص منابع؛ 3. ناتوانی در پیشبرد و تحقق طرح‌های عمرانی (زیربنایی - تولیدی)؛ 4. عدم نظارت، کنترل، اصلاح و پیگیری» (سحابی، 1385: 8).

#### 4-2-5. دولت مقتدر

سحابی در ادامه ریشه‌یابی عوامل توسعه بر نقش دولت مقتدر، خصوصی سازی درونی و نگاه به ظرفیت‌های برنامه‌ریزی درونی کشور در امر توسعه تأکید دارد. به‌رغم تمام تحولات در عالم اندیشه و تجربه اقتصادی، کماکان موضوع نقش دولت و چگونگی دخالت آن و حد و اندازه دخالت دولت، یکی از بحث‌های داغ در حوزه اقتصاد و توسعه است. وی در این زمینه می‌نویسد: «در این فرض که توسعه‌های درون‌زا، متوازن، در راستای استقلال ملی به‌عنوان یک ضرورت حیاتی و تاریخی تنها در فضایی از وفاق و اشتراک قابل حصول است، نمی‌توان تردید داشت. این مهم جز با تکوین و تکامل دولتی مقتدر، آگاه و مسئول عملی نیست» (سحابی، 1385: 74).

#### 4-2-6. دیوان‌سالاری سنتی

او به یکی از مهم‌ترین ابزارهای مداخله دولت (برنامه) پرداخته و ضمن ارزیابی روند تاریخی و پیشینه برنامه‌ریزی در ایران، درباره دستاورد برنامه‌های توسعه و تلاش‌های برنامه‌ریزی توسعه در ایران معتقد است، که نظام برنامه‌ریزی به‌نحو مطلوبی انجام می‌پذیرد؛ منتها در روند اجرایی آن دچار خلل شده و نمی‌تواند به غایت نهایی هدف خود برسد. وی در

تلاش برای ریشه‌یابی و یافتن علل و دلایل این ناکامی، یکی از موانع مهم در عدم تحقق برنامه‌های توسعه در ایران را «دیوان‌سالاری سنتی» می‌داند. در این زمینه ایشان معتقدند که: «مانع اول، بوروکراسی کهن و سنتی کشور است که از معایب بسیار مزمن و کهنه‌ای رنج می‌برد. این بوروکراسی همواره متضاد و مغایر با برنامه و روندهای آن بوده و هست؛ دوم، روحیه و فرهنگ جاری و عمومی جامعه ماست» (سحابی، 1385: 436).

#### 4-2-7. خصوصی سازی

سحابی با تأکید بر خصوصی سازی و پیوند آن با خاستگاه درونی معتقد است که خصوصی سازی باید منجر به «ایجاد ظرفیت‌ها و واحدهای تولیدی جدید و تسهیل و تشویق و حمایت از آن‌ها» شود. ایشان در چارچوب تز «نگاه به درون» و رویکرد تقدم تولید بر توزیع، بر این باور است که در اگر کشورهای جنوب «مراکز تولید صنعتی یا کشاورزی به‌شیوه مدرن، در حالت دولتی یا خصوصی به‌وجود آمده باشند، حفظ و حراست از آن به‌منزله حراست از هسته‌های اقتصاد مدرن است که جامعه توسعه نیافته باید به‌سوی آن حرکت کند. به‌نظر او تلاش در جهت حفظ، اصلاح و بهبود این‌گونه واحدها در رأس برنامه مدرن‌سازی تولید صنعتی منجر به آزاد شدن بخشی از منابع کشور می‌شود. از این‌رو، آنچه از آرا و اندیشه‌های سحابی در مورد خصوصی سازی می‌توان دریافت این است که به‌باور ایشان نه مالکیت دولتی و نه مالکیت خصوصی هیچ‌یک جایگاهی ندارد؛ او به‌صراحت در این زمینه می‌نویسد: «از دیدگاه اقتصاد توسعه، مالکیت (دولتی یا خصوصی یا تعاونی) مسئله‌ای است فنی و اجرایی. در هر صنعت یا مؤسسه تولیدی باید با بررسی‌های کارشناسانه کشف کرد که مالکیت خصوصی یا عمومی کدام کارسازترند» (سحابی، 1385: 133). وی بر این باور است که در چارچوب اقتصاد توسعه، شکل حقوقی یا مالکیت ابزار تولید یک مسئله فنی و فرعی است، نه اصلی و بنیادی. چنانچه در این زمینه چنین می‌نویسد: «تشکیل مازاد اقتصادی [همانی که جوهر اقتصاد مدرن می‌داند] ربطی به شکل حقوقی مالکیت ندارد. می‌توان در یک مالکیت خصوصی یا دولتی مبنا را بر تشکیل مازاد، سرمایه‌گذاری مجدد و توسعه گذارد و برعکس، فعالیت‌های دولتی را همواره از دسترسی به مازاد و تشکیل سرمایه و توسعه محروم نمود و یا مازاد اقتصادی بخش خصوصی را مرتباً از آن خارج کرده و به امور اقتصاد سنتی (زمین، تجارت و...) و یا انتقال به خارج یا هزینه‌های مصرفی دیگر اختصاص داد، مرتباً ثروت صاحبان آن افزوده می‌شود، ولی ثروت به‌صورت سرمایه تولیدی رشد نمی‌کند» (سحابی، 1385: 130). بر این اساس است که برخلاف تصور رایج، سحابی از نوع خاصی خصوصی سازی دفاع می‌کند که آن را «خصوصی سازی از خاستگاه درونی» می‌نامد. از نظر وی خصوصی سازی‌ای دارای خاستگاه درونی (انعکاس و هم‌طنین با تز نگاه به درون) است که منجر به ایجاد ظرفیت‌ها و واحدهای تولیدی جدید و تسهیل و تشویق و حمایت از آن‌ها می‌شود. ایشان در بیان دیدگاه خود درباره‌ی مسئله خصوصی سازی چنین می‌گوید: «هسته‌ی یک سیاست خصوصی سازی با خاستگاه درون‌زا و انتقال فعالیت‌های اقتصادی (تولیدی) از دولتی به خصوصی تنها در صورت تحقق شرایط زیر می‌تواند از ماهیت توسعه در استقلال و گسترش عدالت اجتماعی برخوردار باشد. می‌بینیم این خاستگاه اصولاً انسان‌گراست، چرا که بر سرمایه‌انسانی و تکوین و شکوفایی و بالندگی آن نظر دارد. وی در ادامه، این شرایط را چنین بر می‌شمارد:

1. دولت خود استقلال‌گرا، توسعه‌گرا، قابل کنترل و نظارت ساختاری (دموکراتیک) و بالاخره خودی و هم‌جهت با مردم و ملت باشد؛
2. راه‌کشاندن جامعه از معیشت سنتی به معیشت مدرن را تنها به تبلیغ یا آموزش‌های عمومی خلاصه نکند، بلکه به ایجاد و تأسیس واحدهای مشخصی که پایگاه عینی تولید ملی و مدرن باشد بپردازد؛



3. این واحدها عمدتاً و به‌طور بنیادی جایگاهی برای سازمان یافتن نیروی انسانی (در کنار سرمایه، تکنیک و مدیریت) باشند تا سرمایه انسانی که عمده‌ترین و بنیادی‌ترین ثروت جامعه عقب مانده است، بسیج شود و استعدادهايش بروز کند و انرژی‌هایش آزاد شود؛
4. سهم منابع داخلی در این واحدها در حداکثر ممکن باشد، یعنی مواد اولیه، واسطه ابزار و ماشین، سرمایه و نیروی کارشناسی تا حد لازم داخلی باشد، نه نمایندگی و واردات از خارج؛
5. ارزش افزوده واجد، بالا باشد و مرتباً بالاتر برود؛
6. واجد صرفه‌جویی ارزی باشد، یعنی با ایجاد آن‌ها کشور از بخشی از واردات کالا، مواد، ماشین و تکنیک بی‌نیاز شود؛
7. در جست‌وجوی نوآوری و تصرف در فن و ماشین‌آلات خارجی و پایین آوردن هزینه تولید از طریق بهبود فنی و مدیریت علمی-صنعتی باشد؛ نه فشار بر نیروی کار یا سایر منابع کشور؛
8. با اتکا و استظهار به حمایت‌های قانونی دولت، حقوق دولتی و اجتماعی را رعایت کند؛
9. در هزینه و مصرف شخصی به حداکثر ممسک باشد و سود حاصله از فعالیت خود را صرف توسعه صنعت و خدمات اجتماعی در داخل کشور نماید؛
10. با آگاهی از شرایط و احوال سیاسی ملی و بین‌المللی به منافع ملی در برابر قدرت‌های اقتصادی و خارجی وفادار باشد و حتی‌الامکان از فعالیت و گرایش به فعالیت‌های اقتصادی بخش سنتی گریزان باشد (سحابی، 1385: 136-137).

### نتیجه‌گیری

یکی از راه‌هایی که در شناخت هر گفتمان به ما یاری می‌رساند، بررسی آرایش نشانه‌های هر گفتمان می‌باشد. بر این اساس نشانه‌های هر یک از گفتمان‌های سروش و سحابی را که ارتباط روشن‌تری با تعریف ما از توسعه دارند را برشمرده و مورد تحلیل قرار داده‌ایم. این نشانه‌ها در گفتمان روشنفکری دینی، دین اقلی، ایدئولوژی‌زادایی، حق‌محوری و حکومت دموکراتیک دینی، جهای‌شدن، حقوق بشر، عدالت، خصوصی‌سازی را در بر می‌گیرد. روشنفکری دینی سعی در ارائه مفصل‌بندی جدید از اسلام داشته تا پاسخگوی بی‌قراری‌های جامعه‌ی زمان خود باشد.

با انقلاب 57 و برقراری حکومت جدید، صاحب‌نظران ناچار به اظهارنظر در رابطه با حکومت دینی شدند و از این رهگذر با گذشت سه دهه از انقلاب بسیاری از نظرات پالوده و عملاً متوجه کاستی‌های خود شدند و از سوی دیگر بسیاری از باورها و آموزه‌های سنتی و کهن از پس قرون سر برآوردند و در نتیجه اختلافات هر روز مشخص‌تر و واضح‌تر گردید. اگر مدرسان حوزه‌ها و روحانیت حاکم، بیشتر و بیشتر به‌سوی نظریه‌ی برقراری حکومت اسلامی رفتند، روشنفکران مذهبی و آشنا با دانش جدید، هر روز بیشتر به‌سوی نظریه‌ی عرفی شدن حکومت و جدایی دین از حکومت گرایش پیدا کردند.

سروش در مقابل گفتمان ایدئولوژیک شریعتی، گفتمان اپیستمولوژیک - دموکراتیک از دین را قرار می‌دهد که گفتمانی فلسفی و تفسیرگراست. در این گفتمان است که به‌دلیل از بین رفتن توهم استغناي دین از اندیشه‌های برون دینی، تقابل بیرون دین و درون دین بدل به یک تعامل اساسی و سازنده می‌شود و گفتمانی نوین در تفکر دینی معاصر شکل می‌یابد. در این گفتمان با کنار رفتن تفکر ماگزیمالیستی در دین که سعی دارد همه چیز از درون دین بیرون بکشد، جایگاه عقل برجسته و تقویت می‌شود (شریفی، 1388: 147)

در گفتمان سروش، پذیرش کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی و نتیجه‌ی منطقی آن در تکثر اجتماعی، به پذیرش پلورالیسم منتهی می‌شود. حکومت دموکراتیک دینی او در شکل، تفاوتی با دیگر حکومت‌های دموکراتیک ندارد. بدین ترتیب امکان

شکل‌گیری مکانیسم‌های حل‌منازعه نهادمند و مشارکت به‌همراه رقابت نیروهای اجتماعی متصور است که در این صورت از زندگی سیاسی نیز خشونت‌زدایی صورت می‌گیرد. سروش با این دیدگاه که دین متکفل حکومت‌ورزی نیست، از اسلام سیاسی با دال مرکزی حکومت و عدم جدایی دین از سیاست، جدا می‌شود.

عزت‌الله سبحانی از چهره‌های نوگرای دینی پس از انقلاب نیز در تلاش برای پیوند میان علقه‌های دینی و ملی، با رویکردی ملی - مذهبی از نمایندگان شناخته شده‌ی روشنفکری دینی محسوب می‌شد؛ وی به‌علت داشتن گرایش‌های چپ در مسائل اقتصادی و بین‌الملل (مخالفت با روش‌های رشد سرمایه‌داری و تأکید زیاد بر مبارزه با امپریالیسم و آمریکا) و به‌دلیل منش و بینش متمایز خود، عمدتاً محل توجه چپ، نوگرایان و ملی‌گرایان دینی و بخشی از انجمن‌های اسلامی دانشجویی قرار می‌گرفت. سبحانی و همفکرانش، بیش از آن‌که کنشگر سیاسی باشند، نظریه‌پردازانی هستند که گفتمان نواندیشی دینی در ایران را رقم زده‌اند؛ این گفتمان، روایتی از دین است که بتواند حامل هویت ملی و آرزوهای مردم ایران برای رفاه و آزادی باشد. وی ضمن پایبندی به آرا و اندیشه‌های «سوسیال دموکراسی» و با سرلوحه قرار دادن توسعه درون‌زا، به دولت قوی، کارآمد، ملی، مستقل و مدرن اعتقاد دارد و ناسیونالیسم، هویت ملی و مذهبی ایرانیان، کار و تولید، انباشت سرمایه، صنعتی شدن، تقویت بخش خصوصی، سرمایه‌داری ملی، جامعه‌ی مدنی، حکومت قانون، بورژوازی ملی و اصلاحات تدریجی و ساختاری در امور مالی، اداری، اقتصادی و سیاسی و نیز تعامل سازنده و مولد با دنیای غرب را بسیار مورد توجه قرار می‌دهد.

سرانجام سخن این‌که اگر چه متفکران نوگرای دینی بخش‌هایی از مبانی نظری نوسازی و اصلاحات در ایران را تدارک دیده‌اند؛ ولی آن‌ها نیز فاقد عمق فلسفی و نگرش ساختاری و جامع نسبت به مدرنیته، توسعه و تمدن جدیدی غربی هستند، به‌ویژه آن‌که غالباً در حوزه‌ی اقتصادی آرا و اندیشه‌ای ارائه نکرده‌اند و پارادایم توسعه‌شان فاقد پایه‌ی اقتصادی در کنار پایه‌های فکری و سیاسی است. اگر نگرش اصلاح‌طلبان نوگرای دینی ساختاری، سیستمی و به‌ویژه در پیوند با اقتصاد توسعه بود، شاید به دور از التهابات سیاسی و ضمن حفظ نظم و ثبات به‌صورتی پایدار می‌توانستند طبقه‌ی متوسط و بخش خصوصی را تقویت نموده و تعامل سازنده‌تری با سایر جریان‌های فکری و سیاسی می‌داشتند، شاید می‌توانستند نقشی اساسی در برقراری توسعه و دموکراسی هر دو، ایفا نموده و انجام دهند.

## منابع فارسی

1. ایران فردا (1394)، گمشده اصلاحات، ماهنامه تحلیلی - راهبردی ایران فردا، شماره 11.
2. بشیریه، حسین (1382)، موانع توسعه سیاسی در ایران، چاپ 4، تهران: هرمس.
3. پدram، مسعود (1383)، روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب، چاپ 2، تهران: گام نو.
4. جهان‌بخش، فروغ (1383)، اسلام، دموکراسی و نوگرایی در ایران از بازرگان تا سروش، تهران: گام نو.
5. چشم‌انداز ایران (1388)، مصاحبه مهندس سبحی درباره موانع توسعه در ایران، ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره 59.
6. حسینی‌زاده، سید محمدعلی (1389)، اسلام سیاسی در ایران، چاپ 2 قم: انتشارات دانشگاه مفید.
7. دباغ، سروش (1387)، آئین در آئینه، مروری بر آراء دین‌شناسانه عبدالکریم سروش، چاپ 3، تهران: صراط.
8. رحمانی، تقی (1376)، در راستای مدرنیته شرقی، نشریه ایران فردا، شماره 32، تیر 76.
9. سبحی، عزت‌الله (1385)، دغدغه‌های فردای ایران، انتشارات قلم.
10. سروش، عبدالکریم (1372)، فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران: صراط.
11. سروش، عبدالکریم (1379)، آیین شهرداری و دین‌داری، تهران: صراط.
12. شریفی، عباس (1388)، شریعت و عقلانیت در موج سوم روشنفکری دینی ایران، تهران: گام نو.
13. کاظمی، عباس (1387)، جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران، تهران: طرح نو.
14. ملکی‌راد، رسول (1387)، شریعتی و نقش او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، تهران: چاپخش.
15. موثقی، سیداحمد (1388)، نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل)، تهران: نشر قومس.
16. نایینی، محمد حسین (1378)، تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، تهران: شرکت سهامی انتشار.
17. نبوی، سید ابراهیم (1379)، در خشت خام، گفتگو با احسان نراقی، تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.
18. هاشمی، محمد منصور (1386)، دین‌اندیشان متجدد، روشنفکری دینی از شریعتی تا ملکیان، تهران: انتشارات کویر



## بررسی مدل توسعه در دوران ریاست جمهوری هاشمی

امیرحسین وزیریان

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

هادی طلوعی\*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1357 گسست مهمی در تاریخ ایران محسوب می‌شود. ایرانیان از طریق انقلاب به گفتمان نوینی گذر کردند که ویژگی‌های متمایزی نسبت به گفتمان پیشین حاکم داشت. در دهه نخستین انقلاب به‌خاطر وجود فضای هیجانی جامعه و حضور شخصیت کاریزماتیک امام خمینی مباحث حول محور انقلاب و جنگ می‌چرخید. ولی پس از پایان جنگ و درگذشت امام تغییرات مهمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی رخ داد که تغییر در ساختار قدرت به تبع بازنگری در قانون اساسی، الزامات پسا جنگی اقتصادی، شرایط جدید ایران در نظام بین‌الملل و تغییرات اجتماعی مهم‌ترین آن‌ها هستند. اکبر هاشمی رفسنجانی در منصب ریاست جمهوری سعی کرد در عرصه اقتصادی و سیاسی تغییرات گسترده‌ای ایجاد کند و کشور را که به‌خاطر جنگ با عراق و الزامات ناگزیر آن در تنگنا قرار گرفته بود، جانی تازه بخشد. به‌دلیل تغییر جایگاه سیاسی ریاست جمهوری پس از بازنگری، او به‌عنوان نخستین رئیس جمهور قدرتمند ایران با اختیارات بالاتر نسبت به هم‌تایان پیشین خود توانست گفتمان سازندگی را سرلوحه کار قرار دهد و نوعی از مدل توسعه را در ایران به اجرا گذارد. این مقاله بر آن است که ضمن بررسی بسترها و چرایی وقوع این تغییرات و تحولات، ابعاد سیاسی - اقتصادی مدل مذکور را واکاوی کند.

### کلید واژه‌ها

ساختار قدرت، قانون اساسی، سیاست خارجی، تعدیل ساختاری، توسعه.

## مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی در 1357 ایران دستخوش تحولاتی عظیم شد که این تغییرات بنا به ماهیت وجودی انقلاب بود. اصولاً بنابر نظریات اندیشمندان، انقلاب با خود تغییرات و استحاله ارزش‌ها، دگرگونی‌های ساختاری در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تغییر نهادها و نخبگان را به ارمان می‌آورد و این‌ها همه جزو تبعات گریزناپذیر انقلاب محسوب می‌شوند (کوهن، 1385: 57). در ایران پس‌انقلابی استحاله ارزش‌ها به صورت تغییر اسطوره‌ها و منش ملی بروز یافت و بعدها با حاکمیت انقلاب، تزویج دین و سیاست در امور کشور رواج یافت. در عرصه تغییرات ساختاری با سقوط نهاد سلطنت، نهادهای جدیدی چون ولایت فقیه و ریاست جمهوری سر برآوردند و تغییرات مهمی در حوزه اقتصادی هم چون نگاه به اقتصاد ملی و دولتی کردن تمام مؤسسات مالی انجام شد. در عرصه نخبگان هم چرخشی پدید آمد و نخبگان قدیمی حذف شده و نخبگان انقلابی جایگزین شدند.

مهم‌ترین اقدام برای تثبیت حاکمیت جدید تصویب قانون اساسی بود که تمایز آن را از رژیم پیشین نشان دهد. این امر در تیرماه 1358 آغاز شد و نهایتاً در آذرماه همان سال اصول مصوب مجلس خبرگان قانون اساسی با رأی مردم به تصویب رسید (خسروی، 1389: 3). با تصویب قانون اساسی نهاد رهبری با محوریت ولی فقیه که بر اساس اصل یک‌صد و هفتم و یک‌صد و نهم، مرجعیت اعلم و باتقوا همراه با بینش سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گرفت، در رأس نظام سیاسی جمهوری اسلامی تعریف شد. هم‌چنین پس از مقام رهبری، بر اساس اصل یک‌صد و سیزدهم رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور و مسئول اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه شناخته شد (قانون اساسی 1358). با این حال رئیس جمهور در ساختار سیاسی-اداری کشور با همه عناوین پرطمطراق آن مقامی تشریفاتی محسوب می‌شد و این نخست‌وزیر بود که مسئول امور اجرایی و رئیس هیئت وزیران به‌شمار می‌رفت. این امر چالشی مهم بین دو رکن قوه مجریه پیش می‌آورد.

ایران انقلابی در دهه اول خود با حوادث مهمی روبرو شد که جهت‌گیری‌های جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک نظام تازه تأسیس در تمام حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تحت تأثیر قرار داد. در آبان ماه 1358 دانشجویان پیرو خط امام با حمله به سفارت آمریکا کارکنان آن را به گروگان گرفتند و این امر واکنش شدید ایالات متحده را به همراه داشت. هرچند ایران از اقدام خود دفاع می‌کرد. اقدامی که مهم‌ترین تأثیر را در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در سالیان بعد به همراه داشت و آمریکا از آن به بعد در جبهه رویارویی با ایران قرار گرفت (ابراهامیان، 1389: 289). یک‌سال بعد در شهریور 1359 رژیم بعثی عراق به ایران حمله نمود و جنگی ناخواسته به ایران تحمیل کرد که هشت سال به طول انجامید. در طی این دوران و به‌خاطر شرایط خاص آن تمام امور کشور تحت‌الشعاع جنگ قرار گرفت. رقابت‌های سیاسی پس از یکپارچه شدن حاکمیت انقلابی در 1360 در دایره دو جناح چپ و راست اسلامی-انقلابی تعریف شد. در عرصه اقتصادی حکومت جهت‌گیری دولتی در امور را برگزید و استراتژی ملی‌سازی صنایع عمده و بانک‌ها، کنترل قیمت‌ها، پرداخت یارانه و سیاست تجاری محدود را در پیش گرفت (میلانی، 1383: 363). بر این اساس سیاست‌های دولت در حوزه اقتصادی به سمت توزیع مجدد ثروت به نفع محرومان پیش رفته و حکومت بر فرآیندهای مربوط به تجارت خارجی کنترل اعمال کرده و خصوصی سازی و آزادسازی اقتصادی به حاشیه رانده شد. در سیاست خارجی بر طبق آرمان‌های انقلاب اسلامی و ضرورت‌های یک کشور تازه تأسیس انقلابی با نفی سلطه‌گری، سلطه‌پذیری و استکبارستیزی به سمت جهت‌گیری نه شرقی و نه غربی حرکت کرد. نگرش ایران در این چارچوب رابطه با ملت‌ها از راه جنبش‌های آزادی‌بخش،

توسعه روابط با کشورهای انقلابی، صدور انقلاب و در عین حال بدبینی به سازمان‌های بین‌المللی بود (دهقانی فیروزآبادی، 1388: 353). از منظر ماهیت دولت در این دوران با یک حکومت ایدئولوژیک جامع‌القوا مواجه شدیم که در آن تمام جامعه و علائق اجتماعی مردم سیاست زده شده و تحت تأثیر ارتعاشات ناشی از ماهیت سیاست قرار گرفت. در این راستا حیات حوزه خصوصی در جمیع جهات مشروط به اراده قدرت سیاسی شد. حیطة اقتدار حکومت در این دوره دست کم در عرصه نظر و ایدئولوژی هیچ محدودیتی نمی‌شناخت و میان نهادهای مختلف سیاسی وحدت و هماهنگی وجود داشته و تمام قوای سه‌گانه در دست جناح مسلط حاکم قرار داشت (بشیریه، 1381: 48).

اما با پایان جنگ و درگذشت امام خمینی شرایط تازه‌ای در کشور پیش آمد که این مسئله با تغییرات زیادی همراه بود. با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری و تکیه اکبر هاشمی رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری که همراه با تغییرات ساختاری در قدرت سیاسی بود، فضای کشور به سمت تحولات گسترده‌ای رفت که تمایز آن‌را از دوره پیشین به‌خوبی نشان می‌دهد. اقتصاد کشور از حالت بسته و دولتی دوران جنگ عبور کرد. در عرصه سیاسی ماهیت دولت اگرچه همچنان ثابت بود، اما تغییراتی در آن رخ داد و شاهد باز شدن فضای سیاسی بود که نمود آن در تشکیل احزابی چون کارگزاران مشاهده می‌شد. در روابط خارجی سیاست توسعه روابط با همسایگان و اروپا در دستور کار قرار گرفت و ایران به سمت عادی‌سازی مناسب‌تاش با جهان گام برداشت. به‌طور کلی ظهور این تغییرات و تحولات اقتصادی و سیاسی در این دوره ناشی از سه عامل پایان جنگ و ضرورت بازسازی اقتصادی، بازنگری قانون اساسی و به‌تبع آن تغییر ساختار سیاسی کشور بود و در پرتو فهم این تحولات می‌توان تغییرات این دوره را تشریح کرد. در این پژوهش به عوامل مذکور پرداخته شده و سپس مهم‌ترین تغییرات سیاسی و اقتصادی ناشی از آن در بازه زمانی 1368-1376 (دوران هاشمی رفسنجانی) بررسی می‌شود.

## عوامل ایجاد تغییرات

### 1) پایان جنگ و ضرورت بازسازی اقتصادی کشور

انقلاب اسلامی در ایران به سرنگونی رژیم سلطنتی، تغییرات بنیادی سیاسی و اجتماعی و ازجمله تحولات عظیم اقتصادی منجر شد. تحولات اقتصادی ریشه در چند عامل داشت: انقلابیون همواره با انتقاد از ساختار اقتصادی ایران، خواستار اصلاح و تغییرات اساسی در آن بودند. آنان اقتصاد اسلامی را به‌عنوان بدیلی مناسب برای تحقق آن پیشنهاد می‌کردند. مشکلات بعد از انقلاب نیز ضرورت دست زدن به اقدامات سریع در بخش اقتصاد را تسریع کرد (فوزی، 1386: 153). گام بنیادی برای اسلامی کردن انقلاب و تأسیس نظام اقتصادی جدید در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی برداشته شد. اصل 44 قانون اساسی، نظام اقتصادی ایران را بر پایه سه بخش خصوصی، تعاونی و دولتی قرار داد؛ اما در عمل بخش دولتی بر دیگر حوزه‌ها سلطه یافت (سمیعی، 1386: 480). تحت تأثیر فضای انقلابی حاکم بر کشور و فرار سرمایه‌ها صنایع، بانک‌ها و بازرگانی خارجی دولتی شدند. بر این اساس تصمیم‌گیری‌ها، تعدد مراکز قدرت، تازه‌کار بودن مدیریت، فقدان نظارت و کنترل، درهم ریختگی نظام بانکی و وجود تنگناهای مالی، کمبود شدید مواد اولیه، پیدا شدن مشکل سوخت‌رسانی و ضعف دانش فنی واحدهای تولیدی تحت مدیریت‌های جدید تشدید شد (رشیدی، 1371: 7). وضعیت اقتصادی ایران پس از انقلاب دارای چنین ویژگی‌هایی بود: گسترش حجم و اندازه دولت و ملی شدن بانک‌ها، بیمه‌ها، تجارت خارجی، صنایع و معادن بزرگ و نیز ملی کردن نزدیک به پانصد شرکت و مؤسسه تولیدی، افزایش کسری بودجه و تأمین نزدیک به 70 درصد آن از منابع بانکی، کاهش صدور نفت، کاهش تولید واحدهای صنعتی به‌دلیل کمبود مواد اولیه و کاهش نزدیک به 25 درصدی سرمایه‌گذاری، به‌وجود آمدن نظام دوگانه ارزی و بالا رفتن نرخ تورم.

این مسائل باعث شد، اقتصاد ایران در آستانه جنگ در وضعیت نامطلوبی قرار گیرد (دژپسند؛ رئوفی، 1387: 87). با آغاز جنگ بخشی از بودجه کشور به امور دفاعی و قسمت بسیاری از سرمایه‌های انسانی و سایر منابع به مسائل جنگ تخصیص یافت. سال‌های 1359 تا 1360 دوره رکود اقتصادی بود که در ادامه بحران اقتصادی نیمه پایانی سال 1356 پدید آمده بود. در این دوره هم‌چنین با وجود بالا بودن قیمت نفت در بازارهای جهانی درآمدهای نفتی ایران به دلیل کاهش تولید و صادرات کاهش یافته بود. رکود، وضعیت نامطلوب شاخص‌های کلان اقتصادی، تولید و صادرات پایین نفت و کمتر از ظرفیت کشور، فشارهای سیاسی و بین‌المللی و فعال بودن نبردهای زمینی از جانب هر دو طرف جنگ از جمله خصوصیات این دوره بود. در سال‌های 64- 1361 وضعیت اقتصادی نسبتاً بهبود یافت و شاخص‌های کلان در مقایسه با اوایل جنگ بهتر شد (عظیمی، 1380: 28)؛ اما در فاصله 1365-67 رکود اقتصادی مجدداً بازگشت. وضعیت نگران‌کننده شاخص‌های اقتصادی، کاهش شدید قیمت نفت و درآمدها، فشارهای شدید خارجی، تشدید حملات عراق به مراکز اقتصادی و غیرنظامی، گسترش جنگ نفتکش‌ها، حضور ناوگان جنگی قدرت‌های جهانی در خلیج فارس و درگیری مستقیم با آمریکا از خصوصیات این دوره بود (سینایی؛ زمانی، 1381: 79).

در نتیجه در سال‌های 1362 تا 1367 به دلیل فشارهای ناشی از جنگ، تورم و رکود، سیاست‌گذاری موضعی جانشین تصمیمات استراتژیک شد. نتیجه این امر شکل‌گیری یک اقتصاد تحت شرایط پیچیده جنگی بود. بنابراین اقتصاد دوران جنگ در ایران مبتنی بر مداخلات دولت برای اداره بحران‌های کوتاه مدت بود و از یک برنامه پیش‌اندیشیده و منسجم اقتصادی دور شد (کارشناس؛ پسران، 10:1372). این‌چنین بود که تحت تأثیر عوامل نظامی، جنگ شهرها، استفاده فزاینده عراق از جنگ افزارهای شیمیایی، حملات علیه تأسیسات نفتی و خطوط کشتیرانی ایران، اوضاع نابسامان اقتصادی، انزوای سیاسی و قدرت گرفتن میان‌روها در دستگاه حکومتی قطعنامه 598 پذیرفته شد (درودیان، 1382: 118).

به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود، جنگ خسارات زیادی برجای گذاشت و وضعیت اقتصادی در شرایط نامطلوبی قرار گرفت؛ بنابراین نخستین اقدام پس از پایان جنگ بازسازی اقتصاد ویران شده و مناطق جنگی بود. این اقدام با ادامه سیاست‌های قبل میسر نمی‌شد و برای بازسازی و آبادانی کشور به راهبردهای جدیدی نیاز بود.

## 2) بازنگری در قانون اساسی

فکر تدوین قانون اساسی قبل از پیروزی انقلاب و به‌هنگام اقامت امام خمینی در پاریس به‌وجود آمد و پیش‌نویس اولیه آن در همان جا تهیه گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت، در تیرماه 1358 مجلس خبرگان قانون اساسی شکل گرفت و به بررسی و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی پرداخت. این قانون با اصلاحات زیادی از جمله گنجاندن اصل ولایت فقیه تدوین و به رأی مردمی گذارده شد. قانون اساسی مصوب سال 1358 یک دهه مورد استفاده قرار گرفت، اما با مشخص شدن اشکالات ساختاری در آن که ناشی از تصویب زود هنگام و دگرگونی‌های سیاسی پس از انقلاب بود، نیاز به بازنگری پیش آمد. ذکر این نکته ضروری است که قانون اساسی مانند سایر قوانین به‌منظور پاسخگویی به نیازها و متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی معینی تدوین می‌شود؛ ولیکن زمانی که این نیازها تغییر یابد، لزوماً قانون هم باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد. معمولاً ترتیب بازنگری در خود قانون اساسی پیش‌بینی شده و اگر این امر اتفاق نیافتد، بنا به اصل حاکمیت ملی تجدیدنظر با ملت است. هم‌چنین یکی از مباحث مهم در تجدیدنظر قانون اساسی معین کردن مقامی است که در آینده ضرورت بازنگری را تشخیص خواهد داد (مؤتمنی، 1380: 181).



در متن قانون اساسی مصوب 1358 روند قانونی تجدیدنظر پیش‌بینی نشده بود و این امر از عواملی چون بی‌توجهی و تازه‌کار بودن، انقلابی‌وار عمل کردن، ترس از بازگشت نیروهای نظام پیشین با استفاده از قانون اساسی و بهره‌گیری مقامات سیاسی از این قانون به‌منظور افزایش قدرت خود و امید نظام تازه تأسیس اسلامی به نقش رهبری امام خمینی و گره‌گشایی ایشان در مواقع بحران ناشی می‌شد. با شروع جنگ تحمیلی و وقوع بحران‌های سیاسی داخلی عملاً امکان بازنگری منتفی شد تا این که جنگ به اتمام رسید و شرایط برای بازنگری فراهم شد. در نهایت با نامه‌نگاری نمایندگان مجلس و شورای عالی قضایی به امام خمینی در مورد لزوم تجدیدنظر در قانون اساسی، ایشان در نامه‌ای به رئیس‌جمهور وقت دستور تشکیل شورای بازنگری را صادر و اعضای آن را مشخص کردند. نهایتاً در مرداد 1368 نتیجه بازنگری مورد تصویب قرار گرفت. محسن خلیلی ضرورت‌های بازنگری در قانون اساسی را ناشی از چهار ویژگی می‌داند: نخست ویژگی عمومی که شامل روزآمد کردن قانون اساسی با توجه به دستاوردهای انقلاب اسلامی و رفع نقصان‌های آن می‌شود. دوم اصول عمومی که مراد از آن افزون ساختن اختیارات رهبری دینی و تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری در دو قوه مجریه و قضاییه می‌شود. سوم ویژگی‌های توجیهی که شامل نیاز به بازسازی کشور پس از اتمام جنگ و ضرورت تمرکز در امور و حذف شورایی بودن امور و حل‌وفصل سریع اختلافات قوای سه‌گانه می‌شد و چهارم عوامل شتاب‌زایی که روند بازنگری را سرعت بخشیدند: عواملی نظیر برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، بیماری امام خمینی و تهیه برنامه پنج ساله اول توسعه و لزوم تمرکز در دستگاه‌های اداری و اجرایی (خلیلی، 1387: 105-103). در تجدیدنظر قانون اساسی محوریت با تمرکز در سه حوزه رهبری، قوه مجریه و قوه قضاییه و تشکیل نهادهای جدیدی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. با این اوصاف تجدیدنظر در قانون اساسی و تمرکز در سه حوزه اصلی کشور ساختار قدرت در جمهوری اسلامی را تغییر داده و باعث تحولات سیاسی و اجتماعی متمایزی نسبت به دوره قبل شد.

### تغییر در ساختار سیاسی قدرت: قوه مجریه

هرگونه تغییر در شکل‌بندی‌های قدرت و نظام سیاسی را می‌توان مربوط به دورانی دانست که زمینه برای جابه‌جایی در نخبگان و کارگزاران سیاسی فراهم آید. پس هر نوع تحول در محیط اجتماعی را باید زمینه‌ساز تغییر و دگرگونی در شکل‌بندی قدرت و ساختار سیاسی دانست. تغییر در قانون اساسی ایران هم در ساختار قدرت دگرگونی به‌وجود آورد. یکی از حوزه‌های کلیدی مورد بازنگری در تجدیدنظر قانون اساسی قوه مجریه بود. بر اساس قانون اساسی مصوب 1358 قوه مجریه ایران دو سری بود (به غیر از وظایفی که بر عهده مقام رهبری است). بدین معنا که مردم با رأی مستقیم خود رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کردند و رئیس‌جمهور بالاترین مقام اجرایی کشور پس از رهبری بود (اصول 114، 113). از طرف دیگر برای اداره هیئت دولت رئیس‌جمهور فردی را برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی کرده و در صورت رأی تمایل مجلس حکم نخست‌وزیری برای او صادر می‌شد. بر اساس این قانون ریاست هیئت وزیران با نخست‌وزیر و نه رئیس‌جمهور است و این نخست‌وزیر می‌باشد که به اداره دولت و هماهنگ ساختن ارکان آن می‌پردازد و خطمشی حکومت را تعیین می‌سازد و به‌دلیل وظایف خطیری که بر عهده دارد، در برابر مجلس پاسخگوست (اصول 124، 134). با این ساختار در قوه مجریه بین نهاد ریاست جمهوری و دولت از نظر سلسله مراتب، تداخل نهادها و صلاحیت‌ها مشکلاتی به‌وجود می‌آمد: از سویی رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شد و به‌نوعی مظهر حاکمیت ملی به‌شمار می‌رفت، اما در اداره امور اجرایی نقش چندانی نداشت. بر اساس قانون مصوب 1358 انتصاب وزرا منوط به تصویب رئیس‌جمهور است؛ اما پس معرفی آن‌ها دیگر هیچ اختیاری در مورد وزرا ندارد و به‌تعبیری عملاً ریاست قوه مجریه از او سلب شده و این روند با اصول مدیریت (قدرت نظارت و تصمیم‌گیری) مغایر است (هاشمی، 1391: 52). هم‌چنین اگرچه

نخست‌وزیر ریاست هیئت وزیران را برعهده دارد، اما در صورت عدم هماهنگی وزرا و تصمیم نخست‌وزیر به عزل وزیر، موافقت رئیس جمهور لازم است و این مسئله در دسرساز شده بود. ضمن آن که اعضای دولت بر اساس قانون اساسی تنها در برابر مجلس مسئول بودند و نه در برابر رئیس جمهور به‌عنوان مقام مافوق خود.

به این ترتیب اختلافات بین کابینه و رئیس جمهور از همان سال 1359 بین نخستین رئیس جمهور و نخست‌وزیرش (بنی‌صدر و رجایی) پدید آمد و در دهه 1360 هم ادامه یافت. اما با پایان جنگ کشور نیازمند بازسازی و ترمیم اقتصادی بود و این سازندگی یک مدیریت قوی و متمرکز اجرایی می‌طلبید تا روند توسعه تسریع شود. به همین دلیل ضرورت تجدیدنظر در قانون اساسی پیش آمد تا با توجه به الزامات جدیدی که برای کشور پیش آمده بود، از پراکندگی قدرت در قوه مجریه به سمت تمرکز قدرت حرکت شود. در تجدیدنظر قانون اساسی علاوه بر بحث تمرکز قدرت در رهبری و قوه قضاییه مهم‌ترین چالش بحث قوه مجریه بود که موافقان و مخالفان داشت. مخالفان تمرکز قدرت رئیس جمهور استدلال می‌کردند که اعطای این میزان اختیارات به رئیس جمهور باعث ظهور دیکتاتوری می‌شود. میرحسین موسوی در جلسه شورای بازنگری با چنین رویکردی عنوان کرد: «ما چند نفر داریم از روسای جمهور کشورهای جهان سوم که قدرت را در دستشان متمرکز کرده و حتی در انقلاباتی شرکت جستند؛ ولی در نهایت تبدیل به یک دیکتاتور و رئیس جمهور مادام‌العمر شدند» (مشروح مذاکرات بازنگری، 1369: 519). در مقابل هاشمی رفسنجانی در موافقت با تمرکز دو عیب قوه مجریه را ماهیت غیرمتمرکز قدرت و فقدان پاسخگویی رئیس جمهور دانست و در پاسخ به دغدغه نخست‌وزیر در باب احتمال دیکتاتوری رئیس جمهور عنوان کرد که دیکتاتوری بی‌معناست و دلیل آن هم این است که نیروهای مسلح زیر نظر ولی‌فقیه هستند و برخلاف قانون مصوب 1358 رهبری و نه رئیس جمهور مسئول هماهنگی قوای سه‌گانه است (میلانی، 1383: 400). در نهایت رأی اکثریت شورای بازنگری قانون اساسی به سمت تمرکز قدرت در دستان رئیس جمهور رفته و بدین ترتیب پست نخست‌وزیری حذف و اختیاراتش به رئیس جمهور منتقل شد. این مسئله هنگامی بهتر مشخص می‌شود که بدانیم بر اساس اصل 60 قانون اساسی مصوب 1358 اعمال قوه مجریه به‌جز اموری که در اختیار رهبری است از طریق رئیس جمهور، نخست‌وزیر و وزرا اعمال می‌شود و این یعنی پراکندگی در اعمال قدرت. اما در قانون اساسی مصوب 1368 و بر اساس همان اصل اصلاحی اعمال قوه مجریه به‌جز امورات تحت اختیار رهبری، با رئیس جمهور است. بر اساس اصل 113 قانون اساسی اصلاحی رئیس جمهور هم‌چنان بعد از رهبری عالی‌ترین مقام کشور است که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را دارد. هم‌چنین بر اساس اصل 87 قانون اساسی رئیس جمهور باید برای هیئت وزیران از مجلس رأی اعتماد بگیرد، اما در قانون مصوب 1358 این مسئله بر عهده هیئت وزیران به ریاست نخست‌وزیر بود. در روند بازنگری قانون اساسی افزایش جایگاه و اختیارات رئیس جمهور مشهود است. بر اساس اصول ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶ قدرت انتصاب و عزل وزرای کابینه به رئیس جمهور داده شده و او در رأس کابینه قرار دارد. هم‌چنین بر اساس اصل 126 رئیس جمهور مسئول بودجه بندی، برنامه‌ریزی و امور اداری-استخدامی کشور است (مصلی‌نژاد، 1392: 385).

اما یک تحول مهم که در بازنگری قانون اساسی پیش آمد، تشکیل شورای عالی امنیت ملی بود. این شورا که در قانون مصوب 1358 وجود نداشت، به‌عنوان اصل 176 قانون اساسی به‌منظور تأمین منافع ملی، پاسداری از انقلاب اسلامی، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی به ریاست رئیس جمهور تشکیل شد که مصوبات آن پس از تأیید مقام رهبری لازم‌الاجرا بود. پیدایش مفهوم امنیت ملی پس از جدال‌های ایدئولوژیکی به‌وجود آمد که در دهه اول بین دو مفهوم ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی در گرفت. این مفهوم نوپا از یکسو ملیت را از حصار ناسیونالیسم بیرون می‌آورد و از سوی دیگر رویگردانی از

نظریه‌های پان اسلامیتی بود. قبل از حمله عراق به ایران شعار اصلی سیاست خارجی وحدت اسلامی بود، اما پس از آن که برخی کشورهای اسلامی پشت سر حکومت سکولار صدام قرار گرفتند، به تدریج مفهوم امنیت ملی به جای امنیت جهان اسلام اولویت نظام جمهوری اسلامی شد (قوچانی، 1392: 24). به دلیل همین ضرورت، این نهاد مهم امنیتی - سیاسی به عنوان بازوی رئیس جمهور تشکیل شد. هاشمی رفسنجانی، حسن روحانی را که بر نقش این نهاد تازه تأسیس در مسائل خارجی و امنیت کشور وقوف داشت و به روایت او مطالعاتی در زمینه شورای عالی امنیت ملی آمریکا کرده بود، برای دبیری این مقام برگزید (هاشمی، 1390: 355).

در مجموع پایان جنگ ضرورت بازسازی اقتصادی کشور را پیش آورد که این مسئله باعث تجدیدنظر در قانون اساسی به منظور تمرکز قدرت اجرایی گشت و با تغییراتی که در قانون اساسی پدید آمد، موانع حقوقی - سیاسی توسعه کشور برطرف شد. در ادامه این تغییرات، با انتخاب هاشمی رفسنجانی در سال 1368 به منصب ریاست جمهوری، ایران وارد دوره‌ای شد که ماهیت حقوقی - سیاسی متمایزی نسبت به دهه اول انقلاب داشت (احتشامی، 1377: 45). هاشمی به عنوان نخستین رئیس جمهور مقتدر ایران درصدد برآمد تا به بازسازی کشور بپردازد. او دو عرصه اقتصاد و سیاست را در اولویت قرار داد و کوشید با تحول در این حوزه‌ها به سمت توسعه برود. به همین منظور دولت خویش را دولت سازندگی نامید که نشان از دغدغه‌های توسعه‌گرایانه وی داشت. اقتصاد دولتی و بسته را که میراث دوران قبل بود، کنار گذاشت و به سمت آزادسازی و خصوصی سازی اقتصادی رفت تا نرخ رشد و اشتغال را بالا ببرد. در حوزه سیاست دو تحول مهم صورت داد. نخست ماهیت دولت اگرچه هنوز اقتدارگرا بود، اما به سمت نوعی دموکراسی هدایت شده پیش رفت. تشکیل حزب کارگزاران سازندگی که متأثر از اندیشه‌های رئیس جمهور بود، توانست نقش احزاب را در گسترش دموکراسی در ایران تقویت کرده و در انتخابات مجلس پنجم کرسی‌های زیادی را در مجلس کسب کند. دومین تغییر در حوزه سیاست خارجی به وقوع پیوست و تلاش شد، ایران که در دوران جنگ تحمیلی منزوی شده بود، به یک جایگاه منطقه‌ای قدرتمند دست یابد. سیاست درهای باز و استقبال از مراودات دیپلماتیک - تجاری با اروپا و کشورهای حاشیه خلیج فارس و نیز اتخاذ سیاست ملایم‌تر در برابر آمریکا از جمله تحرکات دیپلماتیک این دوره بودند که در ادامه به این تحولات پرداخته می‌شود.

## 1) تحولات اقتصادی دوران هاشمی

پایان جنگ تحمیلی، درگذشت امام خمینی و گزینش رهبری جدید، بازنگری در قانون اساسی، فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی زمینه‌ساز دگرگونی‌های ژرفی در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران شدند که مهم‌ترین برآیند آن به حاشیه راندن الگوی چپ اسلامی و مطرح شدن گفتمان اقتصاد آزاد و توسعه است. گفتمانی که از آن به گفتمان راست یا سازندگی یاد می‌شود. گفتمان اقتصاد آزاد برآمده از نظام سیاسی کشوری بود که پس از انقلاب اجتماعی جنگ سختی را پشت سر گذاشته و اکنون در پی عادی‌سازی زندگی عمومی است. در نظریات انقلاب از این دوران با نام ترمیدور یاد می‌شود (برینتون، 1370: 239). گفتمان سازندگی اگرچه تأکیدش بر اقتصاد است؛ اما در کنار آن اهداف دیگری هم چون ارتباط با جهان مدرن و سیاست خارجی تنش‌زدا و بهبود سیاست‌های داخلی هم مطرح می‌شود. این گفتمان (راست میانه) پاسخی به موج‌های چپ‌پره در پهنه جهانی بود که در دهه بین‌المللی شدن سرمایه‌داری بروز کرد. فروپاشی شوروی و اعمال سیاست‌های اقتصاد بازار در بلوک شرق و کشورهای جهان سوم و طرح مباحثی چون برداشتن مرزهای اروپا، گسترش تجارت (گات) همگی از نشانه‌های دیگر این رخداد بود (ظریفی نیا، 1387: 85).

سیاست اقتصادی ایران در زمان جنگ به سمت تثبیت تجارت و مدیریت جنگ از طرق گوناگونی نظیر محدودسازی واردات، نظارت و دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی و عدالت اجتماعی همراه با طرد سرمایه‌داری پیش رفت. در زمان تصمیم به پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت که شرایط جنگ در مجموع به ضرر ایران بود، بسیاری از ناظران داخلی و خارجی بر این نظر بودند که تنگنای اقتصادی در پذیرش قطعنامه از سوی ایران نقشی اساسی داشت. پس از اتمام جنگ و رسیدن هاشمی به مقام ریاست جمهوری، دولت جدید تلاش خویش را بر ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ و تسریع فرآیند رشد و توسعه اقتصادی کشور متمرکز کرد. در آن زمان، دولت به لحاظ اقتصادی تحت تأثیر متغیرهای دیگری شامل اقتصاد بحرانی ممالک بلوک شرق و برنامه‌های پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول<sup>1</sup> و بانک جهانی مبنی بر ضرورت تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه قرار داشت که نهایتاً حاکمیت را به سمت برنامه‌های آزادسازی سوق می‌داد. نشانه‌های این گرایش در تدوین برنامه اول توسعه آشکار شد. برخلاف دوره جنگ که ایران به انزوا گرایش داشت، در زمان هاشمی تمایلی قوی به تعامل فعال در عرصه بین‌المللی به وجود آمد. استراتژی دولت برای تغییر فضای اقتصادی کشور، سیاست تعدیل ساختاری بود که سه مؤلفه کلیدی آن عبارت بودند از: 1- اصلاح سیاست ارزی و پولی، 2- خصوصی سازی، 3- آزادسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه. در این فرآیند به نیروهای بازار میدان بیشتری داده شد و حتی الامکان دخالت دولت کمتر گردید (مرتضوی، 1377: 58). بر این اساس ایران در دوران هاشمی از استراتژی جایگزینی واردات به توسعه صادرات روی آورد.

این استراتژی در پی طراحی مدل خاصی از توسعه اقتصادی تحت عنوان تعدیل ساختاری به اجرا گذاشته شد. تعدیل اقتصادی اصطلاحی کلی است که برای توصیف مجموعه‌ای از اقدامات به کار می‌رود که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و کشورهای غربی در طول دهه 1980 درصدد برآمدند تا بسیاری از کشورهای در حال توسعه را در عوض اعطای وام بدان ترغیب کنند. هدف تعدیل متلاشی کردن پارادایم توسعه تحت هدایت دولت پس از جنگ جهانی دوم و چیره شدن بر مسائل مربوط به رکود توسعه‌ای از راه ترویج اقتصادهای باز و مبتنی بر بازار رقابتی، تحت نظارت دولت‌های حداقل بود. الگوی کلی برنامه‌های تعدیل ساختاری مورد حمایت IMF و بانک جهانی در برگیرنده دو مرحله عمده تثبیت و تعدیل بود. تثبیت به معنی قطع شدید هزینه‌ها و مخارج عمومی بود. به دنبال آن تعدیل مطرح می‌شد که درصدد دگرگونی نهادها و ساختارهای اقتصادی از راه مقررات‌زادگی، خصوصی سازی، کاهش حجم بوروکراسی دولتی، کاستن از یارانه‌ها و تشویق قیمت‌های واقع‌بینانه بود که به مثابه محرکی برای کارایی و تولید و بهره‌وری بیشتر به‌ویژه برای صادرات به کار می‌رفت. تعدیل بی‌شک در برگیرنده تغییرات عمیق در کاربرد، تولید و توزیع منابع برای بازندگان آن بود. این گروه بازندگان شامل بوروکرات‌ها، کارگران بخش دولتی، مقامات حزبی، کشاورزان و صنعتگران می‌شد؛ چون آن‌ها همگی از کاهش حجم خدمات عمومی، تقلیل قدرت حزب- دولت، رقابت بیشتر، کنار گذاشتن یارانه‌ها و تجارت آزاد به هراس می‌افتادند (لتویچ، 1387: 18-117).

تعدیل ساختاری مهم‌ترین سرفصل اصلاحات اقتصادی در کشورهای در حال توسعه بود که به منظور بهره‌مندی از اقتصاد جهانی و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی از سوی صندوق بین‌المللی پول به این کشورها ابلاغ می‌شد. استراتژی تعدیل سعی داشت، با افزایش عرضه کل و به کمک اصلاحات ساختاری مخصوصاً تغییر ساختار اقتصادی دولت‌سالار، کم کردن هزینه‌ها، حذف سوبسیدها، از میان برداشتن کنترل قیمت‌ها و حتی تقلیل دستمزدها، باز کردن بازارها، کاهش

محدودیت‌های سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تنزل ارزش پول ملی به منظور افزایش رقابت برای صادرات به تعادل دست یابد. در واقع هدف استراتژی تعدیل کاهش هزینه‌ها و آزادی سرمایه‌گذاری خارجی است. این استراتژی شامل برنامه‌های تثبیت اقتصادی، مقررات زدایی و خصوصی سازی می‌باشد. وسیله تحقق این برنامه‌ها نیز سیاست‌گذاری مالی، پولی، بازرگانی، اصلاح اداری و سیاست‌های ارزی است (پوراحمدی، 1384: 793).

مهم‌ترین مسئله در سیاست تعدیل تکیه بر مکانیسم بازار و ایجاد فضای رقابتی و به عبارتی اقتصاد بازار نظام سرمایه‌داری است. به‌طور کلی، دو جهت‌گیری اساسی در این سیاست‌ها به چشم می‌خورد: آزادسازی و خصوصی سازی؛ آزادسازی شامل کلیه اقداماتی است که به‌منظور برداشتن کنترل‌های بخش عمومی از بازارهای مالی، کالا و خدمات، بازار کار و بخش خارجی صورت می‌گیرد. خصوصی سازی نیز شامل کلیه اقداماتی است که با هدف گسترش حوزه فعالیت بخش خصوصی و به‌تبع آن محدود شدن دایره دخالت دولت در امور اقتصادی صورت می‌گیرد (کمالی دهکردی، 1372: 4). در واقع، خصوصی سازی موردنظر بیشتر به‌دنبال افزایش کارایی اقتصادی و کاهش کسری بودجه دولت است (می‌دری؛ خیرخواهان، 1383: 98). در این راستا نخستین گام در راه دگرگونی اقتصادی ایران پس از جنگ بر اساس محور تعدیل اقتصادی در برنامه اول توسعه در سال 1369 برداشته شد.

این برنامه‌ها و سیاست‌ها در راستای جبران خسارت‌ها و خرابی‌های ناشی از جنگ و بهبود وضعیت اقتصادی کشور و معطوف به تحکیم زیرساخت‌ها بود. هدف برنامه اول توسعه، اعاده استعداد و توانایی‌های کشور (بازسازی و تجدید بنیه دفاعی)، نوسازی و توسعه مناطق خسارت دیده از جنگ، اصلاح ساختار اداری و سیاست‌های دولتی، کنترل جمعیت و رشد اقتصادی بود. خطمشی کلی برنامه اول حول چند محور اساسی شکل گرفته بود. توجه به بازسازی و راه‌اندازی چرخ‌های تولید، توسعه امکانات فیزیکی و زیربنایی توسعه، خدمات اجتماعی و رفع عدم تعادل‌های عمده در توزیع امکانات بین مناطق مختلف. این برنامه چارچوبی برای آزادسازی اقتصادی و نفی مدیریت متمرکز بر منابع و تخصیص آن‌ها که در دوران جنگ برقرار شده بود؛ ایجاد کرد (سینایی؛ زمانی، 1391: 83).

تدابیری که در راستای آزادسازی اقتصادی اتخاذ شدند، بدین قرار بودند: 1- فراهم آوردن زمینه برای افزایش سرمایه‌گذاری در امور زیر بنایی؛ 2- افزایش تولید و تخصیص بهینه منابع؛ 3- کاهش نوسانات نرخ ارز و ایجاد زمینه لازم برای نیل به نرخ تعادلی ارز؛ 4- ایجاد تعادل در بازار پول و جهت‌دهی به نقدینگی‌های بخش خصوصی؛ 5- کاهش کسری بودجه؛ 6- مهار تورم، کاهش محدودیت‌ها و کنترل‌ها در نظام تولید و توزیع؛ 7- حمایت از صنایعی که دارای مزیت نسبی‌اند؛ 8- آزادسازی تجارت خارجی؛ 9- محدود کردن فعالیت دولت در امور اقتصادی؛ 10- ایجاد تسهیلات در جهت تشویق صادرات؛ 11- گسترش فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد؛ 12- ایجاد تسهیلات برای تشویق ورود سرمایه‌های خارجی (سینایی؛ زمانی، 1391: 84).

به‌همین جهت گام اول در سیاست تعدیل، خصوصی سازی بود. خصوصی سازی به‌عنوان یک سیاست و با هدف ارتقا کارایی‌های دولت در تدوین و تصویب برنامه‌های بازسازی در چارچوب قانون برنامه اول مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس لزوم اتخاذ سیاست‌هایی در خصوص بهبود عملکرد شرکت‌های دولتی و بخش عمومی و حضور هر چه فعال‌تر بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. در همین زمینه در جلسات هیئت وزیران در سال 1370 به‌منظور ارتقا کارایی فعالیت‌ها و کاهش تصدی دولت در امور اقتصادی و خدمات غیر ضروری، ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده بهینه از امکانات کشور سیاست واگذاری سهام متعلق به سازمان‌های دولتی تصویب شد. در همین راستا دولت چگونگی واگذاری سهام شرکت‌هایی چون ایران خودرو، پارس خودرو، سایپا و... را مشخص نمود (پژویان و دیگران،

1387: 185). هم‌چنین به دلیل سوءاستفاده در ارز دولتی و عدم توانایی دولت در تأمین یارانه ارز برای تثبیت قیمت آن، دولت به تک‌نرخ کردن روی آورد. گام بعدی دولت هاشمی در اقتصاد، آزادسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه به دلیل کاهش قیمت نفت و درآمدهای ارزی ایران و البته افزایش شاخص کل قیمت‌ها بود، هرچند این سیاست چندان موفقیت‌آمیز نبود. این سیاست‌های اقتصادی آثاری مانند رشد شهرنشینی، افزایش طبقه متوسط، رشد آموزش عالی در کشور و حضور بیشتر زنان در جامعه داشت (کلاته، 1391: 35-33).

در این دوران درآمدهای نفتی و وام‌های خارجی موجب تحریک عرضه و رشد آن شد. بر اثر رشد تقاضای نیروی کار نرخ بیکاری نیز کاهش یافت. آزادسازی تجاری و ارزی انجام شد و اعمال سیاست‌های پولی و مالی جدید سبب شد، رشد تولید ناخالص داخلی به میزان 7/4 درصد برسد. بر اساس آمارها درآمدهای مالیاتی دولت از شهروندان روند افزایشی یافت. هم‌چنین دولت از هزینه‌های جاری کاست و بر پیشرفت برنامه‌های عمرانی تمرکز نمود. بخش ساختمان و صنعت با 13 درصد رشد بیشترین جذب سرمایه‌گذاری داخلی را داشت. صادرات غیر نفتی هم از 1 میلیارد دلار در ابتدای برنامه به بیش از 3/7 میلیارد دلار در سال پایانی رسید. نهایتاً مجموع 792 میلیارد ریال از سهام شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی واگذار شد.

با این حال تجربه تعدیل ساختاری با کاستی‌های بزرگ در متن خود روبرو شد. سیاست تعدیل بر دو محور جذب سرمایه‌گذاری خارجی و دریافت وام استوار بود، اما دولت موفق به جذب سرمایه‌گذاری خارجی نشد و به دلیل وجود چالش‌های سیاسی با نظام بین‌المللی دریافت وام‌ها نیز محدود بود. دولت وام‌ها را با نرخ‌های بهره بالا دریافت می‌نمود. هم‌چنین بخش قابل توجهی از کالاهای تولیدی نتوانستند به بازارهای جهانی راه یابند و بنابراین بازپرداخت اقساط وام‌ها قطع شد. بدین دلیل بحران بدهی‌ها در سال 1372 به وجود آمد. این بحران قابل پیش‌بینی بود؛ زیرا آزادسازی‌های انجام شده بیشتر معطوف به تحریک عرضه و مصرف بود و تأثیر کمتری بر تولید و صادرات داشت. با افزایش نابرابری‌های اقتصادی در کشور بین مناطق شهری و روستایی و تورم شدید و کاهش ارزش پول ملی دولت هاشمی مجبور به تجدیدنظر در ادامه برنامه تعدیل اقتصادی شد و سیاست‌های ارزی و محدودیت‌های وارداتی پیشین را مجدداً برقرار نمود (گروهی از کارشناسان، 1383: 21-18). در نهایت تعدیل ساختاری تجارب مشابه کشورهای در حال توسعه را در ایران تکرار کرد و علاوه بر بحران اقتصادی آشوب‌های اجتماعی چندی را پدید آورد.

در این برنامه توسعه عدالت اجتماعی به مرحله پس از افزایش تولید موکول شد. هم‌چنین توجه کمتری نسبت به نقش مردم در ساختار سیاسی کشور صورت گرفت. از این‌رو در عین حال که در سطوح اقتصادی تمایل جدی برای مشارکت مردمی وجود داشت؛ ولی در عرصه سیاسی دولت‌سالاری تمام‌عیار، نمایانگر وضعیت موجود بود. سیاست‌های اقتصادی هاشمی در این مدت سبب ایجاد تورم در جامعه و فشار به اقشار متوسط و پایین جامعه گردید. همین فشارها و آسیب‌ها سبب شد که افکار عمومی دید چندان مثبتی نسبت به دولت هاشمی و فعالیت‌های ایشان نداشته باشد و خروج آن از قدرت را درخواست کند. از بستر همین ناکارآمدی‌ها و انتقادات بود که گفتمان اصلاح‌طلبی رشد و بروز یافت (اشرفی، 1390: 343-341).

### 1) سیاست داخلی

قبل از وقوع انقلاب اسلامی، ساختار دولت پهلوی در نظر نویسندگان و محققان به گونه‌های متفاوتی بررسی شده است. در نظر هوشنگ شهبابی دولت در زمان پهلوی به خاطر افزایش قیمت نفت، نظام سلطانی بوده که در آن شاه با دو ابزار ارتش و دستگاه اداری بر کشور حاکم بود و حکومت بر اراده شخصی وی مبتنی می‌شد (شهبابی، 1380: 411). از سوی دیگر عده‌ای چون تدا اسکاچپول بر آن هستند که ساختار دولت به خاطر بهره‌گیری از عواید نفتی به نوعی دولت فراطبقاتی تبدیل شده است که تمرکز قدرت را در دست دارد و درآمدهای نفتی به آن کمک می‌کند تا بی‌نیاز از طبقات اجتماعی در ورای آن‌ها قرار گیرد و تمامی گروه‌ها را کنترل کند. نظریه‌ای که به دولت تحصیل‌دار معروف شده است (ازغندی، 1384: 42). تمام این نظریات بر ماهیت اقتدارگرایی حکومت شاه اشتراک نظر دارند. پس از وقوع انقلاب اسلامی و در دهه اول حیات آن، ماهیت تحصیلدار دولت با پوپولیسم ناشی از تغییر رژیم پیشین آمیخته شد و دولت را تا حدود زیادی به طبقات فرودست متعهد ساخت که این امر با وقوع جنگ تحمیلی و بسیج نیروها بیش از پیش تقویت شد (حاتمی، 1385: 226-225). دولت در دهه اول انقلاب بنابر رویکرد نظریه‌پردازانی چون منوچهر دراج، اقتدارگرایی پوپولیستی خوانده می‌شود که با توجه به بسترهای فرهنگی و اجتماعی ایران انقلابی، ماهیت دولت هم پوپولیستی-مذهبی گشته است (دراج، 1379: 256). این نظام‌های پوپولیستی با طیفی از رفتارهای رادیکال همراه می‌شوند که علت آن ناشی از فقدان نهادهای اجتماعی است که می‌تواند معادله قدرت و سیاست را بدون هیجان و خشونت شکل دهد (Cottam, 1988: 65). بشیریه هم در بررسی ساختار دولت پس از انقلاب معتقد است که در دهه اول شاهد دولت ایدئولوژیک جامع‌القوا هستیم که از نشانه‌های آن سیاسی-ایدئولوژیک کردن عرصه‌های عمومی و خصوصی جامعه توسط دولت فراگیر است (بشیریه، 1381: 48).

با شروع دوران ریاست جمهوری هاشمی ماهیت دولت اگرچه همان شکل سابق را دارد؛ اما این دوران با تغییراتی در عرصه عینی سیاست همراه می‌شود. در واقع اجرای سیاست تعدیل و آزادسازی اقتصادی باعث تغییر پایگاه اجتماعی دولت از طبقه فرودست به طبقه متوسط و در نتیجه تغییر فضای سیاسی می‌گردد. برای تبیین ماهیت دولت در این دوران رهیافت نظری دولت اقتدارگرایی بوروکراتیک شاید بیش از سایر رهیافت‌ها به کار آید. نظریه دولت اقتدارگرایی بوروکراتیک نخستین بار توسط اودانل<sup>1</sup> و بر اساس تجربه آمریکا ی لاتین مطرح شد. در این رهیافت به رابطه مستقیم فرآیند تحول اقتصادی با شکل‌بندی دولت تأکید می‌شود. هدف غایی این نوع رژیم‌ها عبارت‌اند از حل مشکلات عمده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری بنیادهای رژیم دارند (بروکر، 1383: 56-63). بر اساس استدلال اودانل، رژیم‌های اقتدارگرایی بوروکراتیک مانند برزیل و آرژانتین در دهه‌های 1960 و 1970 عموماً از متن دول اقتدارگرایی پوپولیستی سر بر می‌آوردند و داعیه حل مشکلاتی را داشتند که نظام‌های پیشین در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دامن زده بود. این دولت‌ها سعی می‌کنند تا مشکلات مربوطه به قطبی شدن جامعه و نیز وضعیت «پره‌تورین» که عموماً بر اثر بسیج سیاسی توده‌ها از سوی دولت پوپولیستی پیشین شکل گرفته است را از طریق «سیاست‌زدایی» ساخت اجتماعی برطرف کنند. بر اساس چنین رویکردی نظام‌های بوروکراتیک تلاش

می‌کنند تا مشکلات اقتصادی مانند تورم و رکود را با اجرای برنامه‌های آزادسازی حل کنند (O'Donnell, 1973: 100-120).

به‌طور مشابهی دولت هاشمی خود را وارث مشکلات عدیده حل نشده‌ای می‌دانست که حاصل دولت‌های پیشین بود. مهدی مظفری در بررسی ایران پس از وفات امام خمینی معتقد است، دولت هاشمی رفسنجانی به‌دلیل داعیه‌دار بودن حل مشکلات دولت‌های پیشین در حوزه اقتصادی و به‌طور مشخص دولت میرحسین موسوی خصلت اقتدارگرایی بوروکراتیک را کسب کرد (Mozaffari, 615: 1993). به‌همین جهت دولت به‌سمت تکنوکرات شدن پیش رفت و اعضای کابینه عمدتاً در این راستا توسط رئیس‌جمهور انتخاب شدند. ویژگی مهم کابینه هاشمی ورود بوروکرات‌ها در قالب تکنوکرات‌ها در قوه مجریه بود (میلانی، 1383: 405). هم‌چنین ادبیات مسئولین از خصلت ایدئولوژیک به‌نوع تکنوکراتیک تحول یافت و از واژه‌هایی چون کارآفرینی و تخصص بیشتر استفاده شد (کلاته، 1391: 5).

نوشیروان احتشامی تغییر در وضعیت تحصیلی وزرای انتخابی دولت و در نتیجه تکنوکرات‌تر شدن کابینه‌های دولت هاشمی نسبت به کابینه بازرگان و هویدا را گواه خود در این زمینه می‌داند (احتشامی، 1995: 70-90). در واقع، کارگزاران اجرایی در چنین دولت‌هایی سعی می‌کنند تا مشکلات مربوط به قطبی شدن جامعه را با افزایش قدرت حکومت مهار کنند و از سیاسی شدن بپرهیزند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به‌همین دلیل و به‌عنوان رئیس‌جمهور در معرفی کابینه به مجلس عنوان کرد که این کابینه خصلتی غیر سیاسی دارد و تنها فرد سیاسی کابینه خود اوست. بر این اساس به‌نوعی روند سیاست‌زدایی در ساخت اجتماعی و اجرای سیاست‌های جدید اقتصادی تأکید شد که تکنوکرات‌ها (فن‌سالاران) مجری اصلی آن هستند (مصلی‌نژاد، 1392: 227). البته دولت هاشمی علاوه‌بر خصلت بوروکراتیک وجوه اقتدارگرا هم داشت. دولت در این چارچوب سعی داشت تا هژمونی خود را بر حوزه عمومی و نظام اجتماعی از طریق یک ایدئولوژی فراگیر که اسلام سیاسی است (و از این نظر ماهیت دولت نسبت به دهه اول تغییری نداشت) اعمال کند. عدم علاقه دولت به مسائل سیاسی و تحدید آن (سیاست‌زدایی از ساحت جامعه)، تأکید بر ثبات سیاسی به‌منظور رسیدن به توسعه اقتصادی و عدم اولویت توسعه سیاسی از جمله جنبه‌های اقتداری این دوران محسوب می‌شوند. از سوی دیگر دولت میزان محدودی از تکررگرایی و آزادی‌های سیاسی را می‌پذیرد و اقداماتی از جمله برگزاری انتخابات و ایجاد رقابت‌های سیاسی هرچند محدود را مهیا می‌کند.

پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و تشکیل مجمع روحانیون مبارز در مقابل جامعه روحانیت مبارز و البته تأسیس حزب کارگزاران سازندگی می‌توان دورنمایی از این تکررگرایی را مشاهده کرد. در این راستا آزادی‌هایی چون نقد سیاست‌های دولت و انتشار مطبوعات انتقادی هم‌چون سلام، ایران فردا و کیان از جمله نشانگان این تغییر هستند که شهابی از آن به‌عنوان یک دوگانگی در رژیم‌های اقتدارگرای بوروکراتیک یاد می‌کند (Chehabi, 2002: 62-65). امری که حسین بشیریه هم بر آن تأکید می‌کند. بشیریه دوران هاشمی را گذر از دولت ایدئولوژیک جامع‌القوا به دموکراسی صوری می‌داند و معتقد است، گرچه ساختار دولت ایدئولوژیک هنوز تداوم دارد؛ اما گرایش‌های بسیج‌گرایانه اندکی فروکاسته و برخی زمینه‌های گذار به دموکراسی در آن فراهم گردیده است. یعنی در کنار وجود عناصر ایدئولوژیک چون اقتدار رهبری و نقش روحانیت در جایگاه قانون‌گذاری و قضایی وجود برخی رقابت‌ها در بلوک قدرت امکان گذار به دموکراسی را فراهم می‌کند (بشیریه، 1381: 55). بدین ترتیب دولت هاشمی با اقدامات اقتصادی و سیاسی خود و کمک به شکل‌گیری طبقه متوسط توانست زمینه نوعی گذار به دموکراسی را فراهم ساخته و ماهیت ساختاری قدرت را رقابتی‌تر سازد.



ظهور حزب کارگزاران سازندگی در همین راستا ارزیابی می‌شود. هاشمی که در دهه 1360 از سیاست‌های توزیعی و عدالت محور موسوی حمایت می‌کرد، با پایان جنگ و رسیدن به ریاست جمهوری با تفکر پیشین وداع کرده و برای بازسازی کشور به سیاست‌های آزادسازی اقتصادی روی آورد. این امر ضمن آن که مخالفت جناح چپ را در پی داشت، با مخالفت‌های جناح راست سنتی هم مواجه گشت و اندیشه توسعه‌ای وی در عرصه سیاسی کشور به محاق رفت. به‌همین دلیل تعدادی از وزرای دولت و تکنوکرات‌ها با اندیشه دفاع از توسعه آزاد بیانیه‌ای منتشر کرده و تشکیل حزب کارگزاران سازندگی را نوید دادند (فوجانی، 1393:130). با تشکیل این حزب که در واقع سیاست‌های توسعه محور هاشمی را نمایندگی می‌کرد، نیروی راست مدرن از درون جناح‌بندی‌های کشور متولد شد و تکثرگرایی سیاسی و ایجاد فضای رقابتی در جامعه بیش از پیش شد. این حزب با نگاهی به طبقه متوسط جامعه که مدافع دولت و سیاست‌های آن بود، توانست در انتخابات مجلس پنجم نمایندگان زیادی از حزب خود را وارد مجلس کرده و زمینه را برای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بعدی فراهم سازد.

## 2) سیاست خارجی

سیاست خارجی ایران مانند هر کشوری دارای مبانی، اصول و استراتژی‌های ثابتی است؛ اما با روی کار آمدن روسای جمهور همواره جهت‌گیری‌ها و تاکتیک‌های دیپلماسی آن تغییر کرده است. در دوران هاشمی اگرچه جمهوری اسلامی هم‌چون گذشته بر سر اصول پایدار خود مانند نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و پشتیبانی و دفاع از مسلمانان استوار ماند؛ اما جهت‌گیری‌های ایران در سیاست خارجی برای رسیدن به اهداف و منافع ملی تغییر کرد. هاشمی که در داخل کشور با شعار سازندگی و توسعه اقتصادی روی کار آمده بود، در روابط خارجی به‌سمت گفتمان واقع‌گرایی مصلحت محور گام برداشت و کوشید از سیاست خارجی به‌عنوان یک ابزار برای ادامه رشد اقتصادی کشور بهره گیرد و به‌تعبیری در سطح بین‌المللی گفتمان مقاومت رشد محور را ارائه داد (متقی؛ پوستین‌چی، 1390:256). عالم شاه معتقد است، پس از فوت امام خمینی سیاست خارجی ایران از بعد ایدئولوژیکی به‌سمت منافع ملی حرکت کرد و به‌همین منظور از رویارویی با همسایگاننش اجتناب ورزید. او معتقد است، به‌میزانی که قابلیت‌های ملی ایران در دوران مقاومت رشد‌محور افزایش یافت، زمینه برای ارتقا قدرت ملی هم فراهم شد (عالم شاه، 1379:61). گفتمان مقاومت رشد‌محور بر این امر تأکید می‌ورزید که می‌توان اهداف کشور را با رشد اقتصادی و استراتژیک بیشتر تأمین کرد. گفتمان سیاست خارجی هاشمی مفهومی موسع‌تر از مصلحت و عقلانیت را مطرح می‌کرد که به‌معنای در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی در نظام بین‌الملل بود. در این گفتمان اگرچه مانند دهه اول انقلاب به هر دو وجه ملی و اسلامی مصلحت توجه می‌شد؛ اما در صورت تزاخم بین مصالح ملی و اسلامی و به‌خطر افتادن کشور مصلحت حکم می‌کرد که موجودیت نظام حفظ شود. در صحنه بین‌الملل نیز ایران اگرچه هم‌چنان به نظم ناعادلانه بین‌المللی معترض بود؛ اما می‌کوشید ضمن انتقاد از وضع موجود با کشورهای جهان و منطقه روابط خوبی برقرار کرده و از طریق سازمان‌های بین‌المللی منافع ملی و اسلامی خود را پیگیری کند (دهقانی فیروزآبادی، 1388:224). به‌منظور این که توسعه اقتصادی اولویت اصلی دولت هاشمی رفسنجانی بود، سیاست خارجی هم در این راستا متحول شد و ایران کوشید تا با ارائه الگوی کشور توسعه یافته اسلامی از خود تعریفی متمایز با مفهوم صدور انقلاب ارائه دهد (دهقانی فیروزآبادی، 1388:402).

سیاست خارجی هاشمی البته با دو رویداد مهم همراه بود؛ حمله عراق به کویت و فروپاشی شوروی که هر دو عامل بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران مؤثر بودند و نقش ایران را در سطح منطقه‌ای برجسته‌تر ساختند. بر همین اساس

هاشمی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان ایران و گفتگوهای انتقادی با اروپا را آغاز کرد. ایران کوشید تا به‌جای پیروی از الگوی تقابل و تعارض، بر مبنای همکاری و همزیستی دوستانه با سایر کشورها منافع خویش را تأمین کند. در گام نخست با کشورهای حوزه خلیج فارس که در جنگ با عراق از دولت بعثی حمایت می‌کردند، از در آشتی درآمد و با رقیب دیرینه منطقه‌اش یعنی عربستان سعودی پیمان امنیتی مشترک امضا نمود. در عرصه بین‌المللی روابط ایران که پس از ماجرای سلمان رشدی و صدور فتوای امام خمینی با اروپا تیره شده بود، وارد دوران جدیدی شد و ایران به‌خاطر اولویت توسعه اقتصادی خود تلاش کرد، با اروپا که در این زمینه ظرفیت بالایی داشت، روابط دیپلماتیک حسنه‌ای برقرار سازد. با این وصف ایران با انگلستان، آلمان و ایتالیا روابط حسنه‌ای برقرار ساخت (ازغندی، 1391:90).

اما مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی ایران از بدو تأسیس نظام جمهوری اسلامی ارتباط با آمریکا بوده است. پس از اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری کارکنان آن در تهران روابط دیپلماتیک دو کشور در 1359 قطع شد و پس از آن آمریکا به رویارویی با ایران انقلابی پرداخت. این کشور در جنگ تحمیلی با عراق همراهی کرد. اگرچه در راستای سیاست جنگ فرسایشی سعی در ارتباط با ایران داشت؛ اما این ماجرا که به ایران-کنترا مشهور شد سرانجامی نیافت. آمریکا پس از روی کار آمدن جرج بوش پدر سیاست حسن‌نیت را در مقابل ایران در پیش گرفت و سعی در القا این نکته کرد که خواهان روابط آشتی‌جویانه با ایران است. مقصود بوش پدر این بود که اگر ایران به آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان کمک کند، آمریکا متقابلاً بخشی از دارایی‌های توقیف شده جمهوری اسلامی را در اقدامی متقابل آزاد می‌سازد. هاشمی که برای توسعه و بازسازی کشور نیازمند منابع مالی بود، کوشید از این فرصت بهره برده و در راینزنی با مقامات لبنانی زمینه‌ساز آزادی گروگان‌های آمریکا می‌شد. اما طرف مقابل برخلاف صحبت‌های پیشین اقدام متقابلی انجام نداد و بهترین زمان برای حل مسائل سیاسی دو کشور از بین رفت (موسویان، 1393: 209-202). پس از آن روابط ایران و آمریکا بر سر سیاست‌های دولت کلینتون مبنی بر مهار دوجانبه ایران و عراق و هم‌چنین طرح داماتو به وخامت گرایید.

### نتیجه‌گیری

ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بی‌تردید آغازگر دوران نوینی در سیاست و اقتصاد ایران محسوب می‌شود. او که بر بستر پایان جنگ تحمیلی، بازنگری در قانون اساسی و تغییر ساختار قدرت بر سرکار آمده بود، به‌واسطه نقش و جایگاه خود و هم‌چنین تغییر ساختارها توانست ایران جنگ‌زده را تغییر داده و با اولویت توسعه اقتصادی زمینه‌ساز تغییرات گسترده شود. این تغییرات در ابتدا به شکل تعدیل ساختاری اقتصاد ایران تحقق یافتند. آزادسازی بنگاه‌های اقتصادی، مقررات زدایی و خصوصی سازی مهم‌ترین ابعاد تعدیل به‌شمار می‌رفتند که از سوی نهادهای اقتصادی جهانی هم‌چون صندوق بین‌المللی پول به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌گردید و در واقع نوعی از مدل توسعه سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت. متناسب با این تغییرات در عرصه سیاسی روش‌های تکنوکراتیک برای نیل به اهداف فوق به کار رفت؛ بنابراین ماهیت دولت به‌سمت تکنوکراسی پیش رفت. این امر زمینه‌ساز بازتر شدن فضای عمومی شد و ماهیت دولت از شکل تماماً ایدئولوژیک به‌سمت نوعی دمکراسی و تکثر سیاسی گذار کرد. در روابط خارجی هم دولت با پیگیری مفهوم مصلحت کوشید، از روش‌های تجدیدنظر طلبانه پیشین فاصله بگیرد و هنجارهای بین‌المللی را به‌رسمیت بشناسد. دولت هاشمی روابط حسنه‌ای با کشورهای اروپایی و همسایگانش برقرار کرده و از این راه منافع ملی ایران را تأمین نمود. منافع و امنیت ملی مفهومی جدید بود که از رویکرد نوین دولت سازندگی حکایت داشت. می‌توان گفت پس از انقلاب، این اولین دولتی بود که به‌دنبال توسعه اقتصادی، ساختاری و سیاسی به سبک غربی رفت و از رویکردهای انقلابی عبور کرد.

این سیاست راه توسعه غربی را فراهم می‌کرد و منجر به حاکمیت ارزش‌های اقتصادی و سیاسی توسعه محور شد. به‌عبارت بهتر هاشمی اولین مدل‌های توسعه اقتصادی و سیاسی را پس از انقلاب اسلامی پیاده کرد. در حالی که در دهه اول انقلاب، فضای هیجانی و مقاومت مردمی بر کشور حاکم بود، در دوران سازندگی دیدگاه‌های واقع‌گرا و منفعت‌محور در سیاست داخلی و خارجی دنبال شد. این دوران یکی از مهم‌ترین مقاطع حیات جمهوری اسلامی و در کل تاریخ معاصر ایران بود که مجدداً روش‌ها و مدل‌های توسعه‌ای موجود در محک آزمایش قرار گرفت. هرچند این اصلاحات به‌دلیل عدم اجرای اصولی و مدیریت فاسد در اقتصاد ایران ناکام ماند و پس از سال‌ها همچنان سایه سنگین اقتصاد دولتی در ساختار جمهوری اسلامی تداوم یافت. یکی از علل شکست این سیاست‌ها شتاب‌زدا بودن برخی از تغییرات بدون توجه به بسترهای اجتماعی آن بود که حتی صدای مخالفت اقشار و طبقات کارگر را فراهم کرد. سیاست خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری ضمن دربرداشتن ابعاد مثبت، رانت‌های اقتصادی جدیدی را برای طبقه مسلط فراهم کرد و منافع سرشاری را برای آن‌ها و گروه‌های نفوذ وابسته به‌وجود آورد. وقوع شورش‌های شهری در مشهد، شیراز، اسلامشهر و سرکوب آن‌ها هم حاکی از نقصان مبانی ایدئولوژیک و افزایش اجبار دولتی بود. هرچند در نهایت روش‌های سیاسی این مدل از توسعه مؤثر افتاد و زمینه را برای رشد مردم‌سالاری به‌سبک دینی جمهوری اسلامی در دوره بعد مهیا کرد.

1. آبراهامیان، یرواند (1389)، **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
2. احتشامی، انوشیروان (1378)، **سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی، اقتصاد، دفاع و امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و پوستین چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
3. ازغندی، علیرضا (1391)، **چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: قومس.
4. ازغندی، علیرضا (1384)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: قومس.
5. اشرافی، مرتضی (1390)، **تحول گفتمان توسعه در جمهوری اسلامی ایران**، قم: انتشارات وحدت‌بخش.
6. بروکر، پل (1383)، **رژیم‌های غیر دمکراتیک، نظریه‌ها، سیاست و حکومت**، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
7. بریتون، کرین (1370)، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
8. بشیریه، حسین (1381)، **دییاجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی**، تهران: نگاه معاصر.
9. پژویان، جمشید و دیگران (1387)، **مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه راهبرد یاس**، شماره 15.
10. پوراحمدی، حسین (1384)، **مبانی استراتژیک اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی و اولویت‌های دولت در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره 30.
11. حاتمی، عباس (1385)، **الگوی اونگی و دولت در ایران پس از انقلاب، رساله دکتری**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
12. خسروی، حسن (1389)، **حقوق اساسی 2**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
13. خلیلی، محسن (1387)، **بازنگری قانون اساسی در ایران و تحول کیفی اقتدار سیاسی، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره 13.
14. دراج، منوچهر (1391)، **مردم‌گرایی و شیوه صنفی در فرهنگ سیاسی ایران پس از انقلاب، در فارسون و مشایخی، فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
15. درودیان، محمد (1382)، **پایان جنگ، بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی-نظامی جنگ تا اشغال کویت**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
16. دژپسند، فرهاد؛ رفوفی، حمیدرضا (1387)، **اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
17. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (1388) **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر سمت.

18. گروه کارشناسان معاونت امور اقتصادی (1383)، **ربع قرن نشیب و فراز: بررسی تحولات اقتصادی کشور طی سال‌های 1382-1385**، تهران: وزارت امور اقتصادی و دارایی.
19. سمیعی، علیرضا (1386)، **دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی-اداری در ایران (1376-1304)**، به اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
20. سینایی، وحید؛ زمانی، سمیه (1391)، **بررسی نقش دولت و مجلس در تغییر سیاست‌های اقتصادی ایران، دو فصلنامه دانشنامه حقوق اقتصادی**، سال نوزدهم، شماره 2.
21. شهبایی، هوشنگ؛ لیتز، خوان (1380)، **نظام‌های سلطانی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه.
22. عظیمی، حسین (1380)، **تحلیل شرایط و سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ ایران و عراق، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران**، شماره 27.
23. عالم شاه (1379)، **تغییر پارادایم سیاست خارجی ایران دوران خاتمی**، ترجمه نادر پور آخوندی، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
24. قانون اساسی مصوب 1358.
25. قانون اساسی مصوب 1368.
26. قوچانی، محمد (1392)، **برخاستن چپ از دنده راست، ماهنامه مهرنامه**، سال چهارم، شماره 30.
27. قوچانی، محمد (1393)، **تکنوکراسی جاده صاف کن دموکراسی، ماهنامه مهرنامه**، سال پنجم، شماره 34.
28. قوچانی، محمد (1395)، **احیای دهه هفتاد، ماهنامه مهرنامه**، سال هفتم، شماره 46.
29. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (1380)، **کلیات حقوق اساسی**، تهران: نشر میزان.
30. ظریفی نیا، حمیدرضا (1387)، **کالبدشناسی جناح‌های سیاسی ایران از 1358 تا 1378**، تهران: آزادی اندیشه.
31. کمالی دهکردی، پروانه (1382)، **سیاست‌های تعدیل اقتصادی در کشورهای کره جنوبی، غنا، نیجریه و ایران**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
32. کلاته سیفری، فرزاد (1391)، **مطالعه تطبیقی اقتصاد سیاسی دولت‌های هاشمی و احمدی‌نژاد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اقتصادی و اداری دانشگاه اصفهان**.
33. کوهن، الوین استنفورد (1385)، **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
34. لفتویچ، آدریان (1387)، **حکمرانی، دموکراسی و توسعه در جهان سوم**، مجموعه مقالات کتاب اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی، به کوشش سید احمد موثقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
35. متقی، ابراهیم؛ پوستین‌چی، زهره (1390)، **الگو و روند در سیاست خارجی ایران**، قم: نشر دانشگاه مفید.
36. مرتضوی، اسدالله (1377)، **تعدیل ساختار، فاز نوین امپریالیسم، آثار و نتایج تعدیل در ایران، بانک و اقتصاد**، شماره 1.
37. مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی (1369)، تهران: انتشارات مجلس خبرگان.
38. مصلی نژاد، عباس (1392)، **سیاست‌گذاری ساختار قدرت در ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

39. موسویان، حسین (1393) **ایران و آمریکا**، ترجمه محمدرضا رضایی، تهران: نشر تیسرا.
40. می‌دری، احمد؛ خیرخواهان، جعفر (1383)، **حکمرانی خوب، بنیان توسعه**، تهران: نشر مرکز پژوهش‌های مجلس.
41. میلانی، محسن (1383)، **شکل‌گیری انقلاب اسلامی و سقوط نظام پهلوی**، تهران: نشر گام نو.
42. هاشمی، اکبر (1390)، **بازسازی و سازندگی**، تهران: نشر معارف.
43. هاشمی، محمد (1391)، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، جلد اول، تهران: نشر میزان.

#### ب) لاتین

- 1- Chehabi, H. E (2002), the Political Regime of the Islamic Republic of Iran in Comparative Perspective, **Government & Opposition**, Vol 46.
- 2- Mozaffari, M (1993), Change in the Iranian Political System after Khomeinis Death, **Political Studies** XLL.
- 3- ODonnell, G, A (1973), **Modernization& Bureaucratic Authoritarianism: Studies in South American Politics**, Berkeley: University of California press.

## نقش سیاست خارجی در توسعه ملی ایران «همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار»

سعدی

همت ایمانی\*

دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و پژوهشگر مسائل توسعه

### چکیده

در دنیای جهانی شده، توسعه و افزایش قدرت و ثروت همواره دغدغه اصلی دولت‌هایی محسوب می‌شود که براساس آرا مردم شکل گرفته‌اند. رهبران این کشورها به‌خوبی به این مسئله واقف هستند که بی‌توجهی به امر توسعه و مؤلفه‌های آن می‌تواند در آینده خطرات جدی بر امنیت ملی آن‌ها داشته باشد. هم‌چنین آن‌ها می‌دانند که افزایش قدرت دیگر کشورها به‌خصوص همسایگان (چنان‌چه نتوانند پایه‌پای آن توسعه پیدا کنند) به‌نوعی تهدیدی برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود. براساس تجارب جهانی بدون ارتباط با دنیا، توسعه و افزایش قدرت و ثروت ملی امکان‌پذیر نیست. این مسئله مفروض پژوهش حاضر می‌باشد. بر این اساس، هدف این پژوهش این است که نقش سیاست خارجی را در توسعه ملی ایران بررسی کند. در این راستا، سؤالی که مطرح می‌شود این است که سیاست خارجی چه نقشی می‌تواند در پیشبرد توسعه ملی ایران داشته باشد و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که سیاست خارجی ایران در پیشبرد توسعه ملی و افزایش قدرت و ثروت کشور نقش کلیدی دارد و بدون در پیش گرفتن رویکرد اقتصادی در سیاست خارجی و ارتباط نزدیک با کشورهای پیشرفته، توسعه در ایران اتفاق نمی‌افتد. اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌گرا هم نیازمند به‌کارگیری سیاست‌ها و راهبردهایی است که در این پژوهش به‌برخی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود.

### کلید واژه‌ها

سیاست خارجی توسعه‌گرا، دیپلماسی اقتصادی، منافع ملی، سرمایه‌گذاری خارجی، تنش‌زدایی.

\* Email: Hemmat.Imani@gmail.com.

## 1. مقدمه

هدف این پژوهش بررسی نقش سیاست خارجی در توسعه و پیشرفت ایران در عصر جهانی شده است. نگارنده به عمد از واژه عصر جهانی شده استفاده می‌کند؛ چرا که بر این باور است که دیگر فرآیند جهانی شدن در مرحله اولیه و میانی خود نیست و باید گفت که با توجه به تحولات اخیر، بهتر است که مفهوم «عصر جهانی شده» را جایگزین «عصر جهانی شدن» کنیم. این باور مفروض پژوهش حاضر می‌باشد. بر این اساس، امروزه بدون ارتباط منسجم با دنیا و همکاری در تولید محصولات متنوع و افزایش ثروت، نمی‌توان به پیشرفت کشور و افزایش قدرت آن امید بست. تقویت ارتباطات بین‌المللی مستلزم برخورداری از یک برنامه بلندمدت در سیاست خارجی است که با توجه به تحولات روز جهانی و منطقه‌ای طراحی شده باشد. مسئله‌ی پژوهش این است که سیاست خارجی چه نقشی می‌تواند در پیشبرد توسعه ملی ایران داشته باشد و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا چیست؟ باید گفت که سیاست خارجی ایران در پیشبرد توسعه ملی و افزایش قدرت و ثروت کشور نقش کلیدی دارد و بدون در پیش گرفتن رویکرد اقتصادی در سیاست خارجی و ارتباط نزدیک با کشورهای پیشرفته، توسعه در ایران اتفاق نمی‌افتد. اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌گرا هم نیازمند به‌کارگیری سیاست‌ها و راهبردهایی است که در این پژوهش به‌برخی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود.

پژوهش‌ها و تحقیقاتی که تا به حال در خصوص توسعه قدرت ملی ایران به‌نگارش در آمده، بیشتر با رویکرد سنتی به مسئله قدرت پرداخته‌اند. در حالی که در پژوهش حاضر علاوه بر توجه بر ابعاد سنتی قدرت، تمرکز اصلی بر ابعاد نوین قدرت می‌باشد که در عصر جهانی شده و قرن 21 برای ایران سرنوشت‌ساز خواهند بود. بنابراین، امروزه پژوهش در خصوص شناخت ساختارهای جدید قدرت در نظام بین‌الملل و چگونگی استفاده از آن‌ها در توسعه قدرت ملی ایران، امری ضروری است. باید گفت که مؤلفه‌های جدید قدرت ملی از جمله علم، فناوری، اطلاعات، پرستیژ، جریان‌های مالی و سرمایه و... که از آن‌ها به‌عنوان قدرت نرم یاد می‌شود، نیازمند توجه ویژه است و نادیده گرفتن این مؤلفه‌ها و ساختارهای جدید قدرت، منافع ملی، بقا و امنیت ملی ایران را به‌خطر می‌اندازد.

## 2. نسبت توسعه و سیاست خارجی؛ چند نمونه موفق

امروزه دولت-ملت‌ها در مسیر کسب منافع اقتصادی در عرصه بین‌المللی رقابت سرسختانه‌ای دارند و برخی اوقات همکاری با دیگر دولت‌ها را به‌منظور شکل دادن به نهادهای تنظیمی در راستای اهداف مورد علاقه‌شان پیگیری می‌کنند. آن‌ها همچنین در جذب سرمایه‌گذاری خارجی با یکدیگر رقابت می‌کنند و دولت‌های دیگر را تحت فشار قرار می‌دهند تا به بازارهای آن‌ها در جهت منافع شرکت‌های ملی خود دسترسی داشته باشند. همچنین دولت‌ها در تلاش‌اند تا از تولید داخلی خود از طریق تعرفه‌های گمرکی (به‌صورت آشکار و پنهان) حمایت کنند. از طرفی دیگر، این کشورها با تنظیم قواعد و استانداردهایی در قالب نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی<sup>1</sup> و اتحادیه ارتباطات بین‌المللی،<sup>2</sup> یا در زمینه توافقنامه اقتصادی منطقه‌ای مانند NAFTA<sup>3</sup> همکاری بین‌المللی خود را عمق می‌بخشند (Sander & Yiu, 2001: 2).

علاوه بر این، یکی از مسائل بسیار مهم در مسیر افزایش قدرت و ثروت هر کشوری در دنیای جهانی شده، میزان دموکراتیک بودن نظام سیاسی آن کشور است. وجود نظام سیاسی دموکراتیک، فضای باز سیاسی، حکومت قانون، قوانین

1- World Trade Organization.

2- International Telecommunications Union.

3- North Atlantic Free Trade Agreement.



شفاف برای کسب و کار اقتصادی، بخش خصوصی قوی، استقلال قوه قضائیه، برخورداری از رسانه‌های مستقل و آزاد و... باعث تسهیل روند توسعه کشور می‌شود. کشورهای دموکراتیک که شاخص‌های ذکر شده را در خود نهادینه کرده‌اند، در مسیر توسعه و همگرایی با اقتصاد جهانی و افزایش قدرت خود محدودیت کمتری در سطح بین‌المللی دارند؛ ضمن این که به امکانات بین‌المللی هم به راحتی دسترسی پیدا می‌کنند. امروزه جریان‌های مالی جهانی به بخش‌هایی از جهان سوق پیدا می‌کنند که محیط کسب و کار اقتصادی در آن‌جا مناسب باشد و منطقه به لحاظ امنیتی از ثبات لازم برخوردار باشد. در این خصوص می‌توان وضعیت خاورمیانه را با آسیای جنوب شرقی مقایسه کرد. امروزه نهادهای بین‌المللی هم به شاخصه‌های دموکراتیک دولت‌ها توجه بیشتری دارند. برای مثال عناصر اساسی دموکراسی که در سال 2004 توسط مجمع عمومی تصویب شده، عبارت‌اند از: تفکیک و توازن قوا، استقلال قوه قضائیه، سیستم تکررگرایی احزاب سیاسی و سازمان‌ها، احترام به حاکمیت قانون، مسئولیت و شفافیت، آزادی، استقلال و تکرر رسانه‌ها، احترام به حقوق انسانی و سیاسی از جمله آزادی تجمع، آزادی بیان، حق رأی، انتخابات آزاد و... (Salehzadeh, 2013: 2)

در اینجا به ذکر چند نمونه از کشورهای جهان سوم می‌پردازیم که با در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌محور توانسته‌اند جایگاه خود را در عرصه جهانی ارتقا دهند.

## 2-1. کره جنوبی

در سند چشم‌انداز کره در افق 2030، «رشد همه جانبه» به عنوان پارادایم نوین توسعه کره جنوبی معرفی شده است که در نهایت به یک کشور امیدوار و صنعتی مدرن تبدیل خواهد شد. کره جنوبی از دهه 1960 به سمت رشد اقتصادی و توسعه صادرات حرکت کرد. در این دهه افزایش تولید، ایجاد اشتغال و صادرات جهت‌گیری اصلی این کشور بوده است. در دهه 1970 این کشور با تحت تأثیر قرار گرفتن از توسعه شرکت‌های فراملی، حمایت از کمپانی‌های بزرگ را در دستور کار خود قرار داد و از این طریق، درصدد دستیابی به توسعه اقتصاد داخلی و به منظور رقابت با شرکت‌های چندملیتی برآمد. در دهه 1980 ساختار صنعت خود را تقویت کرد و برای این منظور، توسعه فناوری را برای تغییر در شرایط اقتصادی خود مورد توجه قرار داد. هم‌چنین از دهه 1980 تاکنون، درصدد بوده که خود را به عنوان رهبر نوآور و پیشگام در جهان معرفی کند.

در این راستا، کره جنوبی دست به انجام اصلاحات اساسی زد. آزادسازی اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد. مناطق آزاد تجاری برای جذب سرمایه‌های خارجی و جذب فناوری خارجی ایجاد کرد و سیاست‌های خود را برای دستیابی به این اهداف، اصلاح کرد. اجماع در برنامه‌های توسعه ملی به لحاظ مفاهیم و راهبردها و اجرا و هدایت مؤثر دولت در اقتصاد و تعدیل مجدد ساختار بنگاه‌های خصوصی موجب شد تا رشد اقتصادی بالا در این کشور شکل گیرد و به یمن در پیش گرفتن سیاست خارجی توسعه‌گرا، صادرات آن به سوی بازارهای جهانی توسعه یابد. مهم‌ترین جهت‌گیری که در برنامه‌های توسعه کره جنوبی مورد توجه بوده، به شرح زیر است:

- ارتقای نوآوری‌های فناورانه به وسیله گسترش آموزش و پرورش<sup>1</sup>، که در این ارتباط دانش و فناوری عامل کلیدی توسعه اقتصادی به شمار آمده و سرمایه انسانی و حمایت گسترده دولت از آموزش نیروی انسانی فنی و توانمند، مورد توجه قرار گرفته است،
- جذب سرمایه خارجی و بهره‌برداری عاقلانه از آن با در پیش گرفتن رویکردی توسعه‌محور در سیاست خارجی

- ارتقای بهره‌وری عوامل تولید،
  - گسترش همکاری‌های فناوری با کشورهای پیشرفته،
  - صنعتی‌سازی و راه‌اندازی صنایع هدف، که ابتدا با هدف جایگزینی واردات شروع شده و سپس با توسعه صادرات و در نهایت با گسترش صنایع پیشرفته با فناوری بالا (مانند Bright Industry و نیمه هادی‌ها و موبایل)، ادامه پیدا کرد،
  - تمرکز بر کاهش نابرابری درآمد و افزایش هزینه‌های عمومی برای برنامه‌های اجتماعی نظیر آموزش و بهداشت،
  - تطبیق انعطاف‌پذیر وضعیت اقتصاد داخلی با شرایط اقتصاد جهانی،
  - اعتماد بیشتر به بازار و آزادسازی اقتصادی،
  - توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات،
- مجموعه فوق نشان می‌دهد که در کشور کره جنوبی، اولاً کلید توسعه ملی، درک و شناخت ساختارهای جدید قدرت در نظام بین‌الملل و در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌گرا در سیاست خارجی بوده است؛ دوم این‌که رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه دومین عامل مهم در توسعه قدرت ملی این کشور می‌باشد و هسته اصلی راهبردهای اتخاذ شده صنعتی‌سازی، بهبود صادرات و جذب سرمایه‌های خارجی بوده است که این عامل نیز تحت تأثیر عامل اول یعنی در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌گرایانه در سیاست خارجی با هدف قدرتمندی هرچه بیشتر بوده است و سوم این‌که، این راهبردها نشان می‌دهد که اهداف توسعه کره جنوبی، گسترده و متنوع نبوده است. به عبارت دیگر، مراحل توسعه و برنامه‌های توسعه را با اهداف مشخصی پی‌گیری کرده و موفق شده‌اند، به طوری که شاهد آن هستیم (Park, 2011).

## 2-2. مالزی

کشور مالزی نیز در راستای دستیابی به توسعه ملی رویکردی را در پیش گرفته که امروزه موجب بهبودی جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل شده است. در سند توسعه مالزی، هدف نهایی در سال 2020، کشوری «به‌طور کامل توسعه‌یافته» است. هدف غایی این سند، توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. هم‌چنین در این سند تأکید شده است که باید هر ده سال یکبار تولید ناخالص داخلی دو برابر شده و متوسط رشد اقتصادی سالانه 7 درصد باشد. به علاوه، در کنار رشد اقتصادی بالا و پایدار، به کنترل تورم، تضمین پایداری و توسعه کیفیت زندگی نیز توجه خواهد شد. برای این منظور، کشور مالزی علاوه بر راهبردهای عمومی، راهبردهایی برای کاهش فقر در برنامه‌های توسعه نیز در نظر گرفته است (Economic Planning Unit Malaysia, 2006).

به‌طور کلی تأکید بر اقتصاد آزاد و به تبع آن در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌گرایانه در سیاست داخلی و خارجی، توسعه قدرت ملی مالزی و همگرایی این کشور در اقتصاد جهانی را به دنبال داشت. سیاست‌های مربوط به تجارت آزاد و صنعتی‌سازی با جهت‌گیری صادرات و مبتنی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به توسعه اقتصادی سریع این کشور کمک کرد؛ بدون توجه به این‌که کوچکی بازار داخلی، کمیابی سرمایه و کمبودهای فناوری، محدودیت ایجاد کرده باشند. مدرنیزه کردن اقتصاد، تنوع‌بخشی به ساختار تولید، ایجاد اشتغال، انتقال فناوری، پراکندگی و گسترش صنعتی و جهت‌گیری صادراتی بخش صنایع کارخانه‌ای از مهم‌ترین اهداف سیاستی این کشور بوده است. در کل، مهم‌ترین راهبردهای برنامه‌های توسعه‌ی مالزی به شرح زیر است (Mohamed Ariff, 1998):

- اتخاذ رویکرد اقتصادی و توسعه‌محور در سیاست خارجی،
- تلاش برای جذب علم، فناوری و سرمایه‌های خارجی،

- رشد اقتصادی برون نگر،
- ترویج فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی برای تنوع بخشیدن به تولید و ایجاد اشتغال،
- توجه به سیاست توسعه صادرات،
- صنعتی‌سازی با جهت‌گیری صادراتی و گسترش صنایع مبتنی بر منابع (نفت و گاز در مراحل اولیه)،
- آموزش و پرورش برای ارتقای نیروی انسانی ماهر،
- ارتقای بهره‌وری،
- گسترش پایه‌های صنعتی و مدرنیزه در بخش خدمات،
- حذف محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خصوصی و مشارکت خارجی در اقتصاد،
- گسترش تحقیق و توسعه در صنایع با فناوری بالا،
- ارتقای رقابت‌پذیری با بروز کردن فناوری،
- رشد اقتصادی بهره‌ور محور از طریق صنایع دانش‌بنیان و مبتنی بر فناوری (به‌جای کاربر و سرمایه‌بر).

### 3-2. ترکیه

ترکیه برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای، سند چشم‌اندازی را که مقارن با یکصدمین سال تأسیس جمهوری ترکیه می‌باشد، در افق 2023 تدوین کرده و اجرا می‌کند. چشم‌انداز ترکیه در سال 2023 میلادی، این کشور را به‌صورت «یکی از ده اقتصاد برتر جهان، دارای تولید ناخالص داخلی حدود 2 هزار میلیارد دلار و صادرات 500 میلیارد دلاری، دارای نرخ تورم و نرخ بهره‌ی تکریمی و دارای جمعیت 82 میلیونی»، معرفی کرده است. در سال‌های اخیر، نخبگان جدید ترکیه رویکرد اقتصادی را در اولویت برنامه‌های سیاست خارجی خود قرار داده‌اند و در نتیجه آن، این کشور پیشرفت قابل توجهی در توسعه اقتصادی و اجتماعی و همگرایی با جهان به‌دست آورد. برای مثال، ترکیه بیست‌ودومین اقتصاد برتر جهان با درآمد ملی 206 میلیارد دلار در سال 1998 بود که این رقم در سال 2010 به حدود 774 میلیارد دلار رسید. ضمن این‌که تورم نیز یک‌رقمی شده و به 6/5 درصد در سال 2011 کاهش یافته است (world Economic outlook Database, 2012). در حال حاضر، این کشور پانزدهمین قدرت اقتصادی جهانی می‌باشد.

در پیش گرفتن رویکرد اقتصادمحور در سیاست خارجی و شناخت قواعد بازی در نظام بین‌الملل، تلاش برای ادغام در اقتصاد جهانی، جذب سرمایه‌های شرکت‌های چندملیتی، نامزدی برای عضویت کامل در اتحادیه اروپا از یک‌طرف و میراث فرهنگی، جمعیت جوان و پویا، آگاهی توسعه ملی، مهارت‌های کارآفرینی، ساختار صنعتی مساعد رقابت در عرصه بین‌المللی، پتانسیل منطقه‌ای فعال (توسط پروژه جنوب شرقی آناتولی)، شبکه‌های حمل‌ونقل بین قاره‌ای، منابع طبیعی و تاریخ و منابع گردشگری از طرف دیگر، زمینه ارتقای قدرت ملی هرچه بیشتر ترکیه را فراهم آورده است. در سند چشم‌انداز و در برنامه‌های توسعه‌ی ترکیه، راهبردهای زیر به‌عنوان محور توسعه، برای تحقق بخشیدن به اهداف برنامه‌های توسعه‌ی ترکیه مشخص شده است: (9th Development plan, 2007-2013):

- در پیش گرفتن رویکرد چندجانبه و فعال در سیاست خارجی با هدف استفاده از همه ظرفیت‌های تمدنی ترکیه در دستیابی به منافع ملی. در این راستا سیاست‌هایی چون مشکلات صفر با همسایگان و دکترین عمق استراتژیک به کار گرفته شد.
- تعامل با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی با هدف ایفای نقشی فعال در معادلات جهانی.
- جذب تکنولوژی و سرمایه‌های خارجی و حمایت از سرمایه‌گذاری در ترکیه.

- تلاش برای تقویت صلح و امنیت در منطقه و جهان، به‌خصوص محیط پیرامونی ترکیه؛ توسعه قدرت ملی و رشد اقتصادی ترکیه در سایه یک محیط باثبات محقق خواهد شد.
  - رقابت‌پذیر کردن اقتصاد؛ ثبات اقتصاد کلان با افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد و در رسیدن به رشد اقتصادی مستمر و بالا، حفظ خواهد شد. در این حوزه، بهبود محیط کسب‌وکار، کاهش فعالیت‌های غیررسمی در اقتصاد، ارتقای سیستم مالی، بهبود تحقیق و توسعه و نوآوری، نشر و گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات، انتقال به ساختار تولید با ارزش افزوده بالا، ارتقای کارایی در ساختار کشاورزی و حفاظت از محیط زیست و بهبود زیربنای شهری مورد تأکید است.
  - رونق توریسم به‌عنوان یکی از ظرفیت‌های مهم ترکیه که در توسعه قدرت نرم این کشور در عرصه جهانی نقش اساسی دارد.
  - توسعه اشتغال؛ بهبود بازار کار به‌لحاظ انعطاف‌پذیری و محدودیت، افزایش حساسیت تقاضای نیروی کار به تحصیلات و آموزش و توسعه سیاست‌های فعال بازار کار، در راستای ایجاد اشتغال، به‌کار گرفته می‌شود.
  - تقویت توسعه انسانی و همبستگی اجتماعی؛ در این حوزه، ارتقای سیستم آموزشی، ایجاد سیستم بهداشتی مؤثر، بهبود توزیع درآمد، مبارزه علیه فقر، حفظ و بهبود فرهنگ و تقویت گفت‌وگوی اجتماعی و افزایش اثربخشی نظام تأمین اجتماعی، مورد توجه است.
  - توسعه منطقه‌ای؛ به‌کار گرفتن سیاست‌های توسعه منطقه‌ای در سطوح مرکزی، افزایش ظرفیت‌های نهادی در سطح محلی، اطمینان از توسعه در نواحی روستایی و ارتقای سیاست‌گذاری و ظرفیت پیاده‌سازی از جمله مواردی است که برای توسعه منطقه‌ای به‌کار گرفته شده است.
  - افزایش کیفیت و اثربخشی در بخش عمومی؛ منطقی کردن قدرت و مسئولیت‌ها بین نهادها، توسعه منابع انسانی در بخش عمومی، اطمینان از اشاعه و اثربخشی کاربردهای دولت الکترونیک، امنیت عمومی در رابطه با حقوق بشر و آزادی‌های آن، اطمینان از زندگی و امنیت شغلی، بهبود سیستم قضایی از عوامل ارتقای خدمات بخش عمومی و دولت است.
- به‌طور کلی، برنامه‌ها، عملکردها و تجارب سه کشور کره جنوبی، مالزی و ترکیه، نشان دهنده این واقعیت است که این کشورها در دستیابی به علم، فناوری، ثروت و قدرت رقابت سرسختانه‌ای با دیگر کشورها به‌خصوص همسایگان خود دارند و نخبگان حاکم در این کشورها به‌خوبی می‌دانند که در عصر جهانی شده مؤلفه‌های قدرت متفاوت از گذشته است و دیگر به‌صرف برخوردار بودن از ابزار قدرت نظامی، امنیت ملی و منافع ملی کشورها در نظام بین‌الملل تأمین نخواهد شد. امروزه، از دیدگاه صاحب‌نظران توسعه در ابتدای ورود به قرن 21 درک و شناخت ابعاد جدید قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل و تعریف جدید از قدرت ملی، لازمه پیشرفت و توسعه هر واحد سیاسی است. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران نیز در راستای دستیابی به ساختارهای جدید قدرت در نظام بین‌الملل که لازمه توسعه قدرت ملی ایران است، باید هم در برنامه‌های توسعه و هم سیاست‌گذاری‌های خارجی الزاماتی را مورد توجه قرار دهد.

### 3. سیاست خارجی ایران؛ رویکرد اقتصادی کلید دستیابی به توسعه ملی

با توجه به تحول مفهوم امنیت ملی بعد از جنگ سرد، باید گفت که سیاست خارجی کشورها نیز به‌تبع آن دچار تحول جدی شده است. در دوره جنگ سرد عمده دغدغه‌های دولت‌ملت‌ها در نظام بین‌الملل دستیابی به امنیت ملی آن‌ها به‌معنای سخت‌افزاری بود. در این راستا با ایجاد اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به‌دنبال توسعه قدرت نظامی و

در نهایت حفظ تمامیت ارضی و امنیت ملی خود بودند، اما بعد از جنگ سرد، دیگر امنیت ملی یک کشور در فاکتورهای سخت‌افزاری و نظامی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه امروزه مؤلفه‌های اقتصادی، علمی، سیاسی، فرهنگی - اجتماعی، انسانی و... در بحث امنیت ملی به‌شدت تأثیرگذار هستند. چه‌بسا که اهمیت این مؤلفه‌ها بیشتر از مؤلفه‌های نظامی شده است. بر این اساس رویکرد سیاست خارجی دولت ملت‌ها با هدف دستیابی به امنیت ملی و قدرت ملی دچار تغییرات اساسی شده است (همان‌طور که در نمونه‌های فوق ذکر شد). امروزه کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه موفق در سیاست خارجی رویکرد اقتصادی را محور برنامه‌ریزی خود قرار داده‌اند و در این راستا از ظرفیت دیپلماسی خود حداکثر استفاده را می‌برند. «حتی در کشورهای توسعه یافته بازیگران غیردولتی نقش جدی در تنظیم سیاست خارجی دارند» (Sander & Yiu, 2001: p 3).

در خصوص سیاست خارجی ایران باید گفت که بعد از انقلاب 1357، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با پرخش جدی مواجه شد؛ به طوری که می‌توان رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را متأثر از تحولات انقلاب اسلامی بیشتر ایدئولوژیکی - امنیتی نامید. برخی از مهم‌ترین اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عبارت است از: صدور انقلاب، نفی سلطه، حمایت از وحدت جهان اسلام، احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی دیگران، نفی ظلم و حمایت از مظلوم، سیاست نه شرقی و نه غربی، حمایت از جنبش‌های آزادی‌خواه، اتحاد جهان اسلام، روابط بر اساس اسلام و اصول انسانی (Salehzadeh, 2013: P 19). هر چند که رویکردهای مختلفی در سیاست خارجی ایران توسط دولت‌هایی که در جمهوری اسلامی ایران بر سر کار آمده‌اند، در پیش گرفته شد اما می‌توان گفت که اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران زمینه به‌وجود آمدن تغییرات جدی در روابط خارجی را فراهم نکرد و رویکرد ایدئولوژیکی - امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استمرار پیدا کرد. از جمله رویکردهایی که از اول انقلاب 57 تا کنون در سیاست خارجی ایران در پیش گرفته شده عبارت است از: رویکرد لیبرال دولت موقت، رویکرد آرمان‌گرا، رویکرد عملگرایی دوره بعد از جنگ، رویکرد تنش‌زدای دوره اصلاحات، اصول‌گرایی دوره دلت‌های نهم و دهم، رویکرد تعامل‌سازنده دولت یازدهم.

در عصر جهانی شده، سیاست خارجی یک کشور همواره باید در خدمت توسعه ملی باشد. بنابراین سیاست خارجی باید از طرفی زمینه دفع موانع بین‌المللی توسعه کشور و از طرف دیگر زمینه جذب منابع بین‌المللی برای توسعه و قدرتمندی کشور را فراهم کند. سیاست خارجی ایران، در دوره اصلاحات اندکی به این مسیر نزدیک شد. در سایه آن روابط اقتصادی - سیاسی ایران با اروپا رو به بهبودی رفت؛ اما با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد جهت‌گیری سیاست خارجی ایران به‌شدت ایدئولوژیکی - امنیتی شد و به‌تبع آن ایران در نظام بین‌الملل منزوی گشت. امروزه بعد از روی کار آمدن دولت تدبیر و امید، مسیری که در دوره اصلاحات در سیاست خارجی طی می‌شد، مجدداً در پیش گرفته شد که یکی از دستاوردهای آن را می‌توان حل بحران هسته‌ای ایران دانست. در واقع باید گفت که بحران هسته‌ای بزرگ‌ترین چالش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود که با رویکرد تعامل‌سازنده حسن روحانی حل‌وفصل شد. روحانی (بر خلاف اصول‌گرایان از جمله احمدی‌نژاد) بر این باور است که کلید بسط دادن نقش ایران در منطقه، تقویت قدرت اقتصادی ایران است. احمدی‌نژاد اقتصاد را به‌طور کلی یک موضوع کاملاً داخلی می‌دانست؛ در حالی که روحانی بر این عقیده است که اقتصاد نقش مهمی در توسعه داخلی و همچنین افزایش نفوذ ایران در منطقه و جهان دارد. روحانی به این درک رسیده است که قدرت اقتصادی جزو جدایی‌ناپذیر قدرت ملی است؛ به این خاطر است که کابینه او بیشتر در برگیرنده تکنوکرات‌ها است. بعد از روی کار آمدن حسن روحانی و در سایه مدیریت شایسته اقتصادی وی، اقداماتی چون تثبیت

نرخ ارز، کاهش تورم، بازگرداندن اعتماد به کسب و کار و تجارت، جذب سرمایه‌گذاری خارجی در دولت او به نتیجه رسید. حسن روحانی این مسئله را درک کرده است که حل مسئله هسته‌ای برای تقویت اقتصاد ایران و پایان انزوای بین‌المللی ایران حیاتی است. این مسئله به این معنی نیست که دولت روحانی از برنامه هسته‌ای ایران حمایت نمی‌کند؛ بلکه روحانی بر این باور است که مسئله هسته‌ای باعث می‌شود که مخالفان ایران از آن برای فشار، تحریم و انزوای ایران استفاده کنند. دولت روحانی بر این باور هست که می‌توان با یک توافق عملی، هم حق هسته‌ای ایران را حفظ کرد و هم مانع بودن این مسئله در مسیر اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را زدود (Shanahan, 2015: 2-4).

به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران، برای عبور از مشکلات فعلی و دستیابی به توسعه ملی، رفاه عمومی، کاهش فقر، ایجاد اشتغال و تقویت تولید چاره‌ای جز تعامل با کشورهای توسعه یافته و همگرایی در اقتصاد جهانی ندارند. در این راستا اقتصاددان سرشناس ایرانی، دکتر محسن رنانی بر این باور است که «امروز سه مسأله بحرانی و خطرناک، شامل رکود، بحران آب و فساد در کشور وجود دارد که اگر به سرعت برای حل آن‌ها قیام نکنیم، کل ساختار سیاسی را در هم می‌ریزد. این‌ها دشمنان اصلی جامعه ما هستند که به گمان من مسأله بحران رکود از دو بحران دیگر خطرناک‌تر و عاجل‌تر است». هم‌چنین ایشان می‌افزاید «در سال 87 تعداد کارگاه‌های تولیدی 17 هزار واحد بوده در حالی که در سال 92 این رقم به 14 هزار واحد رسیده است. نکته جالب اینجاست که این رکود زمانی اتفاق افتاده که ما بالاترین درآمدهای نفتی و ارزی را داشته‌ایم» (رنانی، 1395).

#### 4- الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا

توسعه ملی ایران نیازمند در پیش گرفتن رویکرد اقتصادی و به تبع آن سیاست‌ها و راهبردهای ویژه‌ای در سیاست خارجی ایران است. در زیر به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌گردد.

##### 1-4. حفظ یکپارچگی، حاکمیت و تمامیت ارضی کشور

حفظ یکپارچگی، حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال، اساسی‌ترین اولویت سیاست خارجی هر کشوری محسوب می‌شود و رسیدن به این هدف پیش‌شرط‌های خاص خود را می‌طلبد که تحت تأثیر تحولات نظام بین‌المللی می‌باشد. در دوره جنگ سرد، کشورها در راستای تأمین امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور به دنبال افزایش قدرت نظامی خود بودند و در ارزیابی قدرت ملی و امنیت ملی، فاکتورهای سخت‌افزاری از جمله تعداد موشک‌ها، تانک‌ها، هواپیماها، جنگنده‌ها، نفربرها، سربازها و... معیار بود؛ اما امروزه با تحولات ناشی از فرآیند جهانی شدن (در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ارتباطات و تکنولوژی و...) در ارزیابی قدرت ملی و امنیت ملی و حفظ یکپارچگی، حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال، علاوه بر معیارهای سخت‌افزاری، فاکتورهای نرم‌افزاری، از جمله نرخ رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی، ظرفیت تولید، حجم تجارت و صادرات، سطح علمی و فناوری، آموزش، سلامت و... هم در نظر گرفته می‌شود. چه بسا که امروزه اهمیت مؤلفه‌های اقتصادی و تکنولوژیک در ارزیابی قدرت ملی به مراتب مهم‌تر از مؤلفه‌های نظامی می‌باشد.

در ایران، هنوز برآورد قدرت ملی کشور و ارزیابی امنیت ملی بیشتر با مؤلفه‌های سخت‌افزاری سنجیده می‌شود. هنوز نقش اقتصاد در ارزیابی قدرت ملی چندان حائز اهمیت نیست. محمود سریع‌القلم، متخصص توسعه، در این زمینه بر این باور است که «مفهوم قدرت در سیاست خارجی ایران، بیشتر یک امر تصوری است تا آماری» (سریع‌القلم، 1390: 64). بنابراین ارزیابی قدرت ملی، حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی باید با در نظر گرفتن همه مؤلفه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری و با تکیه بر اطلاعات دقیق علمی انجام شود. با توجه به تحول مفاهیم امنیت ملی و قدرت ملی، در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی می‌تواند مشکلات ایران را در زمینه اقتصادی، علمی، امنیتی، حفظ تمامیت

ارضی و... مرتفع کند. حتی با توجه به تحول مفهوم «استقلال» نیز می‌توان گفت که کشوری مستقل است که در نظام بین‌الملل وزن مؤثری داشته باشد. داشتن استقلال و قدرت تأثیرگذاری در عرصه جهانی در صورتی امکان‌پذیر است که اقتصاد قدرتمندی داشته باشیم؛ اقتصادی که تولیدمحور باشد نه رانت‌محور. در نهایت باید گفت که امروزه حفظ امنیت ملی، تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال کشورها به شدت به میزان قدرت اقتصادی آن‌ها گره خورده است.

## 2-4. تقویت بخش خصوصی و زیرساخت‌های اقتصادی و آزادسازی اقتصادی

برخورداری از بخش خصوصی قدرتمند و اقتصاد آزاد یکی از مؤلفه‌های اساسی قدرت ملی محسوب می‌شود. دستیابی به این هدف مهم تنها در صورتی امکان‌پذیر است که در عرصه سیاست خارجی، رویکرد توسعه‌ای و دیپلماسی اقتصادی در پیش گرفته شود؛ چرا که بر اساس تجارب جهانی، لازمه آزادسازی اقتصادی داشتن روابط مسالمت‌آمیز با دنیاست و این نوع رابطه با در پیش گرفتن رویکرد امنیتی - سیاسی در سیاست خارجی به دست نمی‌آید.

علاوه بر آن، به نظر می‌رسد بهترین راه‌هایی از رکود اقتصادی ایران، اصلاحات اقتصادی، توجه ویژه به نقش مردم و تقویت بخش خصوصی است. قدرت جامعه در دو عنصر نهفته است: اول تولید کالا، خدمات و ثروت و دوم، گستردگی شکل. اقتصاد یک کشور زمانی رشد می‌کند که شهروندان آن بیاموزند در حوزه‌های مختلف کار و فعالیت اقتصادی تخصص پیدا کرده و در تقسیم نیروی کار بکوشند. برای مثال با قدرتمند شدن بخش خصوصی ترکیه و عربستان، دولت و حاکمیت آن‌ها نیز قدرتمند شده و جایگاه مهم‌تری در رده‌بندی‌های جهان به دست می‌آورند. اگر قدرت به این معنا تفسیر شود، جهت‌گیری و تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیز عناصری تسهیل‌کننده‌ی افزایش قدرت و ثروت مردم و کشور قلمداد خواهد شد. امروزه نگاه سنتی تسلط حکومت بر مردم جای خود را به مشارکت میان حاکمیت و مردم داده تا کشور قدرتمند و ثروتمند و با عزت شود. این تلقی جدید از قدرت، ساختاری متفاوت در سطح روابط بین‌المللی پدید آورده است و دولت‌ها را صرفاً به «نهادهای تسهیل‌کننده» تبدیل کرده است (سریع‌القلم، 1390: 55-54).

تقویت بخش خصوصی در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی بسیار حیاتی است. دیپلماسی اقتصادی نیز می‌تواند زمینه آزادسازی اقتصادی در منطقه و جهان را فراهم آورد. «دیپلماسی اقتصادی به معنای تنظیم و پیشبرد سیاست‌های مرتبط با تولید، جابه‌جایی یا مبادله کالاها، خدمات، کار و سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها است. یکی از ویژگی‌های بارز دیپلماسی اقتصادی، مشارکت بخش خصوصی در فرآیند سیاست‌گذاری است که با شناخت و آگاهی از بازار و در یک محیط اقتصادی جهانی جهت سرمایه‌گذاری و تجارت در راستای منافع ملی فعالیت می‌کند. پیوند و همکاری نزدیک میان دولت و بخش خصوصی خود یکی از ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌خواه است» (موتقی، 1387: 184). در این زمینه می‌توان گفت که چینی‌ها یک تجربه خیلی زنده هستند. آن‌ها بر این باورند که مبنای قدرت ملی، اقتصاد است. بر همین مبنای امروز 600 میلیارد دلار با آمریکا تجارت دارند. بنابراین، در ایران نیز باید بنگاه‌های اقتصادی از فرصت برداشته شدن تحریم‌ها نهایت استفاده را ببرند. حتی یک ارتباط خارجی برای آن‌ها می‌تواند کلیدی باشد (سریع‌القلم/ baharnews.ir).

می‌توان گفت که مسیر رونق اقتصاد ایران در تنوع‌پذیری صادرات و تأکید بر صادرات محصولات با مزیت‌های نسبی و رقابتی چون صنعت پتروشیمی، معدن و صنایع معدنی، صنایع غذایی، شوینده و جلوگیری از قاچاق کالا است. لازمه رونق اقتصادی ایران بازسازی و تقویت زیرساخت‌های اقتصادی کشور اعم از حمل‌ونقل جاده‌ای، هوایی، دریایی و... است. اخیراً رئیس کل سازمان توسعه تجارت ایران در خصوص وضعیت گمرک کشور گفته است که «چنانچه بندر عباس را با تایوان، مالزی و امارات مقایسه کنیم، بررسی‌ها نشان می‌دهد زمان انتظار برای یک کشتی در تایوان 9 دقیقه، در مالزی

18 دقیقه، در امارات 4 دقیقه و در بندرعباس هم 4 دقیقه است. در حالی که مدت زمان تخلیه و بارگیری در تایوان بالغ بر 5 ساعت، مالزی 3 ساعت، در جبل علی امارات 4 ساعت و در ایران 4 روز و 9 ساعت و 45 دقیقه است» (خبرگزاری مهر: 13 دی ماه 94). این وضعیت مناسب اهداف پیشرفت کشور نیست. در راستای توسعه و پیشرفت کشور باید وضعیت زیرساخت‌های اقتصادی کشور در حد استانداردهای جهانی باشد.

در خصوص آزادسازی اقتصادی باید گفت که این مسئله لازمه پیشرفت اقتصادی و قدرتمندی ایران است. دیپلماسی اقتصادی می‌تواند از طریق ارتباط با مراکز ثروت و قدرت در دنیا، زمینه آزادسازی اقتصادی را تسهیل کند. در راستای آزادسازی اقتصادی، عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی امری بسیار ضروری است. هم‌چنین اصولی مانند آزادسازی تجارت خارجی، آزادی واردات تمامی محصولات صنعتی و کشاورزی، لغو محدودیت بر واردات خدمات، حذف حقوق گمرکی بر واردات محصولات صنعتی و کشاورزی، آزادی صادرات تمامی تولیدات داخلی، آزادسازی نرخ کالاها و خدمات حذف یارانه‌های غیرمستقیم، آزادسازی نرخ بهره، آزادسازی نرخ ارز، لغو انحصارات دولتی و خصوصی، جریان آزاد اطلاعات، تخصیص بهینه منابع به‌وسیله بازار، جداسازی دو مفهوم اقتصاد و تأمین اجتماعی و ایجاد دولت ناظر به‌جای دولت عامل در عرصه سیاست و اقتصاد باید زمینه‌سازی شود و بستر آن در چارچوب آزادسازی اقتصادی، تعرفه‌زدایی و خصوصی‌سازی به‌وجود آید. نظارت کامل بر اجرای صحیح سیاست‌های ابلاغی اصل 44 با هدف تقویت بخش خصوصی در کشور در این راستا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. باید بخش خصوصی را در خدمت اقتصاد ملی تقویت و آن را از کمپادوری خارج کرد (خلیلی، 94: 15). در کل باید گفت یک دیپلماسی اقتصادی قوی بایسته‌ی وجود گروهی مناسب و شایسته و همکاری نخبگان صنعتی و تجاری از بخش خصوصی و نیز هماهنگی وزارتخانه‌های امور خارجه، صنایع و بازرگانی و اقتصاد و دارایی می‌باشد (موتقی، 1387: 210).

### 3-4. دستیابی علم و تکنولوژی

دستیابی به آخرین دستاوردهای علم و تکنولوژی نیز یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی توسعه‌گراست. پیشرفت‌های علمی باید ثروت‌زا باشد. امروزه کشورهای پیشرفته بر روی علمی سرمایه‌گذاری می‌کنند که باعث ثروت تولید شود. از آنجایی که ایران در زمینه علم و تکنولوژی فاصله زیادی با کشورهای توسعه یافته دارد، می‌توان از طریق دیپلماسی اقتصادی، علمی و جذب تکنولوژی‌های پیشرفته این شکاف را کم کرد. هم‌چنین می‌توان از این طریق برای دستاوردهای علمی و فناوری کشور در جهان سوم بازار مصرف پیدا کرد. «پیشرفت‌های علمی و فناوری ایران می‌تواند به منبعی برای الهام‌بخشی نه‌تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان سوم تبدیل گردد. دیپلماسی علم و فناوری می‌تواند حرکت‌های بسیار مهمی در تبدیل شدن ایران به مرجعیت علمی و فناوری در جهان اسلام انجام دهد» (موسوی موحدی، 1391: 75). ذکر این نکته لازم است که در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی نیز مستلزم در اختیار داشتن تکنولوژی‌های مدرن و جدید برای انجام فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری است. ایران علاوه بر این که در ایجاد تکنولوژی بومی توفیق کمی داشته است، در بحث انتقال تکنولوژی نیز از مشکلات زیادی رنج برده است. شاید یکی از اصلی‌ترین عوامل عدم توفیق در انتقال تکنولوژی این بوده است که اقتصاد و نگاه‌های تولیدی ما در عرصه جهانی حضور بسیار ضعیفی دارند. در دنیای جهانی شده، فناوری به عنصر مهمی برای رقابت و شکوفایی شرکت‌ها تبدیل شده است. رکن آمادگی تکنولوژیک بیانگر میزان چابکی اقتصادها در جذب فناوری‌های موجود به‌منظور ارتقای بهره‌وری صنایع خود است (دهقانی فیروزآبادی؛ صالحی، 91: 107). اهمیت علم و فناوری از آنجا مهم است که بر اساس تجارب بشری در اختیار گرفتن علم و فن‌آوری، تولیدکنندگان را قدرتمند و سپس جامعه را قدرتمند کرده است (سریع‌القلم، 1390: 54). باید گفت توسعه



علمی، مهم‌ترین بعد توسعه است و پایه‌ای برای سایر ابعاد توسعه به‌شمار می‌آید. تقویت این پایه نیازمند بهره‌گرفتن از امکانات و قابلیت‌های نهادهای بین‌المللی فعال در این عرصه است.

#### 4-4. تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز

توسعه ایران بدون ارتباط با نظام بین‌الملل امکان‌پذیر نیست. راه پیشرفت و افزایش قدرت ایران در این است که برنامه‌ی مشخصی برای ارتباط با قدرت‌های بزرگ، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های بزرگ چندملیتی طراحی شود. دیپلماسی اقتصادی از طریق فراهم کردن زمینه همکاری‌های اقتصادی با دولت‌ها، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، همکاری با سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، می‌تواند باعث حل تعارضات با نظام بین‌الملل، همزیستی مسالمت‌آمیز و تنش‌زدایی با کشورهای دیگر گردد. در یک محیط بی‌ثبات اقتصاد رونق نخواهد گرفت و ضمن این‌که سرمایه‌نیز به‌سمتی سوق پیدا می‌کند که امنیت وجود داشته باشد. اگر کمی دقت کنیم کاملاً مشخص است که جریان جهانی سرمایه در مناطقی متمرکز شده که امنیت و آرامش خاطر بلندمدت در آن‌جا حاکم است. از جمله این مناطق می‌توان به منطقه آسیا - پاسفیک، اروپای غربی، آمریکای شمالی، کشورهای مانند چین، تایوان، هنگ‌کنگ، مالزی، ژاپن، کره جنوبی، بخش‌هایی از هند، امارات (دبی و ابوظبی) اشاره کرد. از طریق دیپلماسی اقتصادی و حل‌وفصل تعارضات با کشورهای تأثیرگذار جهانی، می‌توان محیط پیرامونی ایران را باثبات‌تر کرد تا زمینه جذب سرمایه، همکاری اقتصادی، تجارت کالا و خدمات در راستای قدرتمندی ایران هرچه بیشتر فراهم گردد.

به‌طور کلی، سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی که جوهره‌ای مداراجو و تعاملی دارد بر اصولی استوار است که می‌توان بدین‌ترتیب خلاصه کرد: همزیستی مسالمت‌آمیز، تنش‌زدایی، اعتمادسازی و چندجانبه‌گرایی در سطوح جهانی و منطقه‌ای. پایه‌ریزی سیاست خارجی بر این اصول نه‌تنها دستیابی به اهداف توسعه ملی را مهیا می‌سازد، بلکه برآورنده دیگر اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌باشد. همزیستی مسالمت‌آمیز یک سیاست واقع‌گرایانه بر اساس منطق مفاهمه و احترام دوسویه است. بر اساس این منطق، کشور در عین حفظ هویت، اصول و پیگیری منافع ملی خود، حقوق و منافع کشورهای دیگر را به‌رسمیت شناخته و با پرهیز از مطلق‌انگاری سیاسی تلاش می‌کند هویت خود را نه بر پایه کشمکش با دیگران، بلکه بر مبنای منافع مشترک و همسانی با آن‌ها تعریف نمایند (دهقانی، 1387: 367-366). در این‌باره حسن روحانی بر این باور است که «با دنیا باید با منطق، با استدلال، با در نظر گرفتن منافع ملی و قدم‌به‌قدم مفاهمه کرد. نمی‌توان به یک‌باره گفت که: دنیا، شما نمی‌فهمید و همه بیایید در برابر ما تواضع کنید و سر فرود آورید. با این ادبیات نمی‌توان به‌جایی رسید» (روحانی، 1387: 22). هم‌چنین در جای دیگری حسن روحانی بیان کرده که «دولت تدبیر و امید در راه نجات اقتصاد کشور، احیای اخلاق و تعامل سازنده با جهان با مشی اعتدالی، اهداف ملی را دنبال خواهد کرد» (دوشنبه 27 خرداد 1392. [www.president.ir](http://www.president.ir)).

#### 4-5. اجماع در سیاست خارجی توسعه‌گرا

یکی از آفات و چالش‌های جدی مسیر پیشرفت ایران، موازی‌کاری در حوزه سیاست خارجی کشور است. به‌طوری‌که علاوه بر وزارت امور خارجه که مسئولیت امور خارجی کشور را بر عهده دارد، نهادهای مختلفی به‌طور مستقل و ناهماهنگ با وزارت خارجه در مسائل مربوط به سیاست خارجی به‌طور غیر کارشناسی موضع‌گیری و اظهارنظر می‌کنند. این مسئله باعث می‌شود که هزینه‌های زیادی به منافع ملی کشور تحمیل گردد. در خصوص حل این معضل، می‌توان در سطح ملی و با هماهنگی همه نهادهای دخیل دولتی و خصوصی و با مدیریت وزارت امور خارجه، فرآیند تصمیم‌گیری در امور سیاست خارجی کشور را سامان داد تا به‌تدریج در سیاست خارجی کشور اجماع ایجاد شود. در صورت شکل‌گیری

اجماع در سیاست خارجی، می‌توان با در پیش گرفتن رویکرد توسعه‌محور، موانع بین‌المللی پیشرفت ایران را دفع و امکانات بین‌المللی را جذب کرد.

در راستای ایجاد اجماع در سیاست خارجی ایران، فرآیند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در دستگاه سیاست خارجی باید به‌صورت دموکراتیک و با در نظر گرفتن منافع بخش خصوصی و با مشارکت نخبگان و صاحب‌نظران این حوزه انجام گیرد. بدون مشارکت متخصصان سیاست خارجی و همراهی بخش خصوصی نمی‌توان دیپلماسی اقتصادی مؤثری در پیش گرفت. بدون دیپلماسی اقتصادی نیز پیشرفت و قدرتمندی ایران امکان‌پذیر نیست. «آمارتپاسن، اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل، معتقد است که سیستم‌های بسته بیشتر اشتباه می‌کنند، زیرا در فضایی بسته تصمیم می‌گیرند، جریان آزاد اطلاعات در آن‌ها وجود ندارد، پاسخگویی ضعیف است و از اشتباهات خود نمی‌آموزند. در کارآمد کردن سیستم‌های سیاست خارجی نیز، پایه مهم مباحث نظری، متنوع کردن جریان اطلاعات برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی و در معرض مشاوران و اندیشمندان مختلف قرار گرفتن، بوده است» (سریع‌القلم، 1390: 57).

#### 4-6. بهبود تصویر کشور

یکی از مسائلی که سیاست خارجی توسعه‌گرا در سطح بین‌المللی به ارتقای آن کمک می‌کند، بهبود تصویر کشور است. با در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی، همگرایی هرچه بیشتر با اقتصاد جهانی، افزایش رفت‌وآمدهای تجاری، جذب سرمایه‌های خارجی، حضور شرکت‌های چندملیتی در ایران، جذب توریست، به تدریج تصویر کشور در سطح افکار عمومی دنیا از ذهنیت امنیتی به ذهنیت مثبت تغییر خواهد یافت؛ به طوری که افکار عمومی دنیا ایران را محیط مناسبی برای کسب‌وکار اقتصادی خواهند یافت. ضمن این که در نتیجه رشد اقتصادی، همگرایی با اقتصاد جهانی، کاهش فقر، بیکاری، ناهنجاری‌های اجتماعی، شفافیت در مسائل مالی، افزایش رضایت مردم و... چهره جامعه نیز جهت تعامل هر چه بیشتر با دنیا و کسب اعتبار جهانی بهبود خواهد یافت و این مسئله به نوبه خود در سیاست خارجی و به تبع آن در افزایش قدرت ملی ایران تأثیر مثبتی خواهد گذاشت. باید گفت که «سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است. کشورها در نهایت به فکر مردم خود هستند. به میزانی که مردم یک کشور از رفاه، سعادت، آرامش، اخلاق، مدنیت و آینده‌ای روشن‌تر برخوردار باشند، به همان میزان در سطح جهانی و منطقه‌ای اعتبار کسب می‌کنند. موفقیت سیاست خارجی یک کشور، در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد سنجش قرار می‌گیرد. مهم‌ترین ابزار آزمایش موفقیت‌های سیاست خارجی در این است که پایگاه اجتماعی داشته باشد» (سریع‌القلم، 1390: 56). مادامی که تصویر مخدوشی از ایران در عرصه بین‌المللی حاکم باشد، پیشبرد توسعه اقتصادی بسیار دشوار است. از وجه ایجابی نیز مشارکت فعال در فعالیت‌های بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل ضروریست، زیرا اولاً پیشبرد توسعه بدون امکانات بین‌المللی امکان‌پذیر نیست و ثانیاً انزوا در هیچ شرایطی به سود منافع کشور نیست (واعظی و همکاران، 1393: 492). در این راستا حسن روحانی بیان کرده که «عزت ما در سایه سیاست درست و خردورزی است و شعار دادن نمی‌تواند ما را به عزت برساند» (11 مرداد 95 / www.president.ir). بنابراین، بهبود تصور ایران در نزد افکار عمومی جهانی از الزامات پیشرفت ایران و قدرت‌یابی آن است.

#### 4-7. همگرایی با اقتصاد جهانی

یکی از الزامات توسعه ایران همگرایی با اقتصاد جهانی است. در واقع در عصر جهانی شدن، نمی‌توان یک کشور تأثیرگذار و قدرتمندی را تصور کرد که با اقتصاد جهانی ارتباط تنگاتنگی نداشته باشد. همگرایی با اقتصاد جهانی نیازمند در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی، تقویت بخش خصوصی در اقتصاد کشور و ارتقای استانداردهای ملی برای

هم‌سطح شدن با کشورهای توسعه‌یافته است. از طرفی سامان‌دهی وضعیت اقتصادی کشور در صورتی ممکن است که ارتباط منسجم و قاعده‌مندی با دنیا با هدف اخذ تکنولوژی و جذب سرمایه برقرار شود. «رشد بخش خصوصی در گرو تعامل با اقتصاد جهانی است. تا اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی پیوند نخورد، پیشرفت امکان‌پذیر نیست. هیچ کشوری در دنیا با اتکا صرف به منابع داخلی به توسعه دست‌نیافته است. اقتصاد از قواعد یکسانی تبعیت می‌کند. در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران دیپلماسی اقتصادی ندارد. بهترین سال‌ها برای دیپلماسی اقتصادی ایران بعد از انقلاب، دوره دوم دولت اصلاحات یعنی سال‌های 80 تا 84 بوده است که هم با اتحادیه اروپا مذاکره اقتصادی داشتیم و هم توانستیم عضویت ناظر را در سازمان تجارت جهانی (WTO) به‌دست بیاوریم» (امیدبخش، 94: 19). هم‌چنین باید گفت که در شرایط تحریم و انزوای جهانی نمی‌توان دیپلماسی اقتصادی دنبال کرد. چین بزرگ‌ترین دستاوردش این بود که توانست با اقتصاد جهانی پیوند بخورد. کالاهایی با ارزش افزوده بالا، صادرات خودرو، صادرات کامپیوتر و نرم‌افزار توسعه می‌آورد. صادرات پسته، نفت، فرش و خشکبار توسعه نمی‌آورد. امروزه چرخش جهانی شدن به‌گونه‌ای نیست که مرزهای سیاسی برای اقتصاد تعیین تکلیف کند. تحولی که منجر به دیپلماسی اقتصادی می‌شود زمانی است که اقتصاد بر سیاست مقدم شود و اقتصاد لوکوموتیو باشد (امیدبخش، 94: 25-23).

بنابراین، در راستای همگرایی با اقتصاد جهانی و قدرتمندی ایران، لازم است که رویکرد توسعه‌ای، محور سیاست خارجی ایران باشد. با اتخاذ رویکرد اقتصادی، برخی اصلاحات اقتصادی باید انجام شود که از مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

- تمرکز فرآیند خط‌مشی‌گذاری تجاری با رویکرد توسعه صادرات،
- توجه به جایگاه کشور در تقسیم کار جهانی و شناسایی مزیت‌های نسبی ملی در تولید کالاها و خدمات،
- حداقل نمودن دخالت دولت در تنظیم قیمت‌ها و توجه به سازکار عرضه و تقاضا،
- حذف تدریجی موانع تعرفه‌ای،
- پیگیری جدی مذاکرات پیوستن به سازمان تجارت جهانی (WTO)،
- برنامه‌ریزی برای خصوصی‌سازی رقابتی در مورد همه صنایع دولتی که محصولات غیرضروری تولید می‌کنند؛ نظیر خودروسازی، پتروشیمی، صنایع معدنی، بانکی، بیمه‌ای و...
- تخصیص تسهیلات و سرمایه‌گذاری در صناعی که اولاً دولتی نیستند و ثانیاً پتانسیل صادراتی دارند. نظیر صنایع تولید و فراوری در بخش کشاورزی، فرش، خدمات فنی و مهندسی، پتروشیمی،
- آزادسازی اقتصاد در ابعاد گوناگون تجاری، مالی، ارزی و سرمایه‌ای در میان‌مدت و بلندمدت،
- کاهش سهم تولید دولتی در GDP با کاهش هزینه‌های دولت در مواردی نظیر واگذاری شرکت‌های دولتی به‌صورت رقابتی،
- جلب سرمایه‌گذاری (مستقیم) خارجی با ارائه تسهیلات ارزشمند، نظیر حق مالکیت زمین، جابه‌جایی آزادانه اصل و فرع سرمایه و پرهیز از نگاه امنیتی به سرمایه‌گذار خارجی،
- پذیرش رویه‌ها و استانداردهای بین‌المللی و جهانی و سازمان تجارت جهانی در تنظیم خط‌مشی‌ها، قوانین و مقررات بانکی و بیمه‌ای،
- فراهم نمودن زمینه‌های ظهور صنایع بخش غیردولتی در بازارهای جهانی از طریق سازکارهای دیپلماتیک و الزام وزارت خارجه و سایر سازمان‌های مرتبط در همکاری همه‌جانبه با بخش خصوصی (مولانژاد و همکاران، 1389:76).

#### 8-4. استفاده از موقعیت ژئواستراتژیکی، ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی منحصر به فرد

موقعیت جغرافیایی ایران به‌گونه‌ای است که از ناحیه غرب و شمال غرب با ترکیه، آذربایجان، ارمنستان، عراق، از طرف جنوب به خلیج فارس و کشورهای عربی و مسلمان حاشیه خلیج فارس، از طرف شرق و شمال شرق با کشورهای پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان همسایه است که این وضعیت ایران را به قدرت بالقوه بین‌المللی در منطقه و جهان تبدیل کرده است. براساس مطالعات تاریخی، این موقعیت ویژه اگر درست مدیریت نشود در مواقعی می‌تواند نه تنها فرصت نباشد بلکه تهدید نیز محسوب شود. اما در صورت برنامه‌ریزی و مدیریت درست قطعاً یک فرصت منحصر به فرد خواهد بود. تصمیم‌گیران حوزه سیاست خارجی، می‌توانند با محوریت قرار دادن دیپلماسی اقتصادی بستر لازم برای بهره‌برداری از این موقعیت ویژه را فراهم آورند.

موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع نفت و گاز و مهم‌تر از این دو متغیر، روحیه جهانی و جهان‌مداری مردم ایران، متمایل به تعامل جهانی است. در مجموعه MENA (منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا) ایران منحصراً تنها کشوری است که در سطح داخلی خود تمامی بنیان‌های انسانی، محیطی، سرزمینی، جغرافیایی و منابع طبیعی را برای قدرتمند شدن و تولید داراست و پتانسیل عظیمی در آن وجود دارد که به کشور صاحب نفوذ مالی و اقتصادی و در نتیجه سیاسی و فرهنگی تبدیل شود (سریع‌القلم، 1390: 69). اما این مسئله بستگی به نگرش نخبگان و اهمیت توسعه از منظر آن‌ها دارد. هم‌چنین هدف رویکرد ژئواکونومیکی مناطق برای دولت‌ها، رسیدن به قدرت اقتصادی است. توسعه اقتصادی ارتباط تنگاتنگی با قدرت دارد. رویکرد ژئواکونومیکی از ترکیب سه عامل جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به بررسی روابط این سه و تعامل آن‌ها به منظور کسب قدرت دولت‌ها می‌پردازد (مرتضوی؛ علی کرمی، 1393: 670). رویکرد دیپلماسی اقتصادی می‌تواند بستر مناسبی را برای استفاده بهینه از ظرفیت ژئواکونومیکی منحصر به فرد ایران در مسیر توسعه این کشور فراهم آورد.

#### 4-4. گسترش تجارت و توسعه صادرات

یکی از اهداف و راهبردهای سیاست خارجی توسعه‌گرا، گسترش تجارت و توسعه صادرات است. در راستای قدرتمندی ایران، ضمن کاهش وابستگی به انرژی نفت و گاز، حجم تجارت خارجی نیز باید افزایش چشمگیری یابد و صادرات کشور در یک محیط رقابتی افزایش پیدا کند. سیاست خارجی توسعه‌گرا و دیپلماسی اقتصادی می‌تواند این مسیر را هموارتر کند. «در گذشته سیاست و امنیت در بالای فهرست عناصر درونی مؤثر بر رفتار سیاست خارجی بود، اما امروزه اقتصاد و فرهنگ دو عنصر کلیدی در هدف‌گذاری سیاست خارجی کشورها می‌باشند. سیاست خارجی توسعه‌گرا سیاستی است که اهداف اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی کشور را که در قالب برنامه توسعه ترسیم می‌گردد، در بعد خارجی و در دو بستر جهانی و بین‌المللی (بده-بستان با دولت‌های دیگر) طراحی و پیگیری می‌نماید (موسوی، 1387: 415).

امروز تعامل با اقتصاد جهانی نسبت به دو دهه پیش شکل جدیدی به‌خود گرفته است. سرمایه‌گذاری و تجارت در عرصه بین‌المللی به هم گره خورده‌اند و چارچوبی متکامل نسبت به استراتژی توسعه صادرات را ایجاد کرده‌اند. نگاه‌های تولید کننده کشورهای در حال توسعه، در سایه سیاست خارجی مناسب و محیط اقتصادی-حقوقی مشوق اتخاذ شده از جانب دولت‌هایشان، از فرصت‌هایی به مراتب بیش از دو دهه پیش برخوردارند. کشورهای رشد اقتصادی دارد که سیاست خارجی برون‌گرا در پیش گرفته‌اند (نیلی، 1394). هم‌چنین مفهوم رقابت‌پذیری از کلیدی‌ترین مفاهیم عرصه اقتصاد بین‌الملل و دیپلماسی اقتصادی است. مجمع جهانی اقتصاد سطح رقابت‌پذیری کشورها را منعکس کننده توان آن‌ها در

تأمین و افزایش رفاه برای اتباع خود می‌داند. اقتصادهایی که رقابت‌پذیر هستند، سطح بالاتری از درآمد را برای شهروندان خود ایجاد می‌کنند (دهقانی؛ صالحی، 91: 95).

#### 4-10. جذب سرمایه‌های خارجی

دو هدف عمده برای سیاست خارجی توسعه‌گرا می‌توان در نظر گرفت: یکی دفع موانع و تحریم‌های بین‌المللی است و دیگری جذب فرصت‌ها، امکانات و سرمایه‌های بین‌المللی. بدون جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی نمی‌توان پیشرفت کرد. اساساً پیشرفت و توسعه در شرایط انزوا بی‌معنی است. اگر ما بخواهیم برای جمعیت جوان کار ایجاد کنیم، راهی جز جذب سرمایه نداریم (نهایوندیان، 1387: 31). جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌عنوان یک بخش جدایی‌ناپذیر سیستم اقتصاد بین‌المللی باز و مؤثر و کارآمد است و یک عامل مهم در دستیابی به توسعه محسوب می‌شود. کشورهای در حال پیشرفت، اقتصادهای در حال ظهور و کشورهای دارای اقتصاد در حال گذر تلاش نموده‌اند تا به‌طور افزایشی و خیلی وسیع از طریق دیپلماسی اقتصادی کارآمد، سرمایه‌های خارجی را در کشور خود جذب نمایند. چرا که این می‌تواند به‌عنوان یک منبع و موتور رشد و مدرنیزه کردن فضای اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد (دهقانی؛ صالحی، 91: 91).

هم‌چنین ایجاد و توسعه بازارهای بین‌المللی سرمایه و انرژی از مهم‌ترین پیش‌زمینه‌های پیشرفت دیپلماسی اقتصادی کشور و تعالی روابط سیاسی، اقتصادی و مالی در سطح منطقه و جهان است. در این راستا، سه عامل در تعیین محل موردنظر برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نقش اساسی دارند: 1) سیاست‌های کشور میزبان، 2) حمایت فعال کشورها به منظور توسعه و تسهیل سرمایه‌گذاری، 3) ویژگی‌های اقتصادی کشور میزبان (گزارش فرابورس، 92: 5-3). با توجه به این مسائل می‌توان گفت که بدون ایجاد بستر و شرایط مناسب و باثبات برای جذب سرمایه‌ی خارجی و بهبود محیط کسب کار در ایران نمی‌توان انتظار داشت که جریان مالی جهانی به‌سوی ایران سرازیر شود. در تأیید این مسئله دکتر سریع‌القلم براساس تجارب خود از اجلاس‌های سالیانه داوس می‌گوید: «آنچه از داوس متوجه شدم این بود که [نمایندگان] کشورها می‌گفتند ساختار عمرانی و نه سیاسی ایران، برووکراسی، سیستم بانکی و گمرکی آمادگی سرمایه‌گذاری به‌صورت گسترده را ندارد» (سریع‌القلم، 1394: مصاحبه با روزنامه شرق). در این زمینه، برخی از موانع درونی سرمایه‌گذاری خارجی در ایران عبارت است از: ریسک سرمایه‌گذاری در شرایط عدم ثبات، موانع و محدودیت‌های قانونی و حقوقی در برابر سرمایه‌گذار خارجی، مقررات و برووکراسی اداری پیچیده، توسعه ناکافی بازار مالی به‌علت محوریت نظام بانکی. هم‌چنین برخی از مهم‌ترین موانع بیرونی سرمایه‌گذاری خارجی در ایران شامل این موارد است: انفعال دیپلماسی اقتصادی، تحریم‌ها و جریمه‌های تنبیهی برای سرمایه‌گذاری در ایران، کمبود ارتباط مؤثر با فعالان اقتصادی خارجی، فقدان بانک داده‌ای به روز و عدم شفافیت اطلاعاتی برای تصمیم‌سازی در خصوص سرمایه‌گذاری مستقیم، عدم شناخت سرمایه‌گذاران خارجی از موقعیت‌های سرمایه‌گذاری در ایران، عدم آگاهی از شرایط سرمایه‌گذاری در بازار سرمایه ایران به‌عنوان یکی از سودآورترین‌ها در جهان، عدم شناخت صحیح از شرایط فرهنگی، گردشگری، تجاری و اقتصادی ایران (گزارش فرابورس، 92: 7). با توجه به این مشکلات، باید گفت که از حیاتی‌ترین اقداماتی که لازم است در دستور کار دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی توسعه کشور قرار گیرد، توجه ویژه به دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی با هدف جذب سرمایه و تکنولوژی پیشرفته است.

#### 4-11. به‌کارگیری دیپلماسی انرژی

تضمین امنیت انرژی و حضور در بازارهای جهانی نفت و گاز یکی از ضرورت‌های مسیر پیشرفت ایران است. این مهم در صورتی اتفاق می‌افتد که در سیاست خارجی ایران توجه ویژه‌ای به دیپلماسی انرژی صورت گیرد. «دیپلماسی انرژی

به معنای آن است که بتوان زمینه‌های لازم برای عبور از محدودیت‌های تکنولوژیک، بازاریابی، استخراج، اکتشاف و سرمایه‌گذاری را فراهم نمود. بی‌توجهی به نشانه‌های تعامل‌گرایی در اقتصاد جهانی، مانع از گسترش چندجانبه‌گرایی و همچنین تثبیت واقعی وابستگی متقابل در اقتصاد جهانی می‌شود. اتخاذ دیپلماسی انرژی صحیح، همان قدر می‌تواند به ارتقای جایگاه ملی و بین‌المللی ایران و حضور فعال آن در عرصه جهانی بیانجامد که کم توجهی به آن می‌تواند بازماندگی از مسیر توسعه و قدرت‌یابی را به همراه داشته باشد. از این رو شناخت تغییرات و جهت‌گیری‌های دیپلماسی انرژی قدرت‌های تأثیرگذار همچون آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و چین برای تدوین دیپلماسی انرژی صحیح از سوی ایران ضروری است» (متقی، 1393: 16). دیپلماسی انرژی زمانی از اهمیت و کارآمدی برخوردار است که زمینه‌های لازم برای چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای وجود داشته باشد. چنین الگویی می‌تواند زمینه‌های لازم برای تحقق وابستگی متقابل پیچیده بین ایران و اقتصاد جهانی را فراهم آورد. بخشی از ضرورت دیپلماسی انرژی ناشی از وابستگی متقابل است که میان ایران و مصرف‌کنندگان عمده انرژی حاکم است (Mayers, 2004: 239). از جمله اهدافی که در دیپلماسی انرژی می‌تواند مدنظر باشد عبارت است از:

- تلاش در جهت احراز جایگاه شایسته در بازار انرژی با توجه به شرایط رقابتی بازار انرژی در اقتصاد جهان،
  - ثبت تحولات مربوط به بازار انرژی از طریق بررسی مداوم بازار انرژی و سیاست‌های تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان،
  - تلاش در جهت جذب بازار مصرف‌کنندگان انرژی که در حال ورود به دایره قدرت‌های بزرگ اقتصادی هستند؛ مثل هند، چین و برزیل،
  - افزایش و تقویت همکاری با دیگر تولیدکنندگان انرژی منطقه‌ای (متقی، 1393: 17).
- به‌طور کلی باید گفت که ایران برای قدرتمند شدن هرچه بیشتر لازم است که بر روی انرژی خود مانور بدهد. دیپلماسی انرژی در این راستا می‌تواند موجب تسهیل ورود سرمایه به حوزه نفت و گاز کشور شود و هم‌چنین بازارهای جهانی مناسبی برای فرآورده‌های نفت و گاز ایران بیابد. خصوصاً این که بعد از برجام و برداشته شدن تحریم‌های بین‌المللی زمینه برای صنعت نفت و گاز ایران فراهم گشته است.

#### 12-4. همکاری با کشورهای توسعه‌یافته؛ با رویکرد چندجانبه‌گرایی

یکی دیگر از پیش‌شرط‌هایی که در افزایش قدرت ایران در عصر جهانی شدن باید به آن توجه شود، در پیش گرفتن رویکرد چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، همکاری نزدیک با کشورهای توسعه‌یافته و تبدیل تعارض به اختلاف در روابط با ابرقدرت‌ها است. در این زمینه، پیگیری دیپلماسی اقتصادی می‌تواند بسیار مفید واقع شود. چرا که قدرت‌هایی مثل آمریکا، اتحادیه اروپا، آلمان، انگلیس، فرانسه، چین، ژاپن، روسیه نگاه اخلاقی و انسان‌دوستانه به مسائل بین‌المللی ندارند. بلکه از آن‌جا که ماهیت این کشورها و نظام سیاسی آن‌ها سرمایه‌داری هست، بنابراین در روابط بین‌الملل با منطق هزینه-فایده و تأمین منافع ملی خود تصمیم‌گیری می‌کنند. بر این اساس، ایران در مسیر توسعه خود می‌تواند با حفظ هویت خود و با در پیش گرفتن دیپلماسی اقتصادی و با توجه به قواعد بازی روابط بین‌الملل، همکاری‌های منطقی و مسالمت‌آمیزی با کشورهای توسعه‌یافته داشته باشد. بدون ارتباط با قدرت‌های بزرگ و حل تعارضات با آن‌ها، تبدیل شدن به کشور قدرتمند در عرصه جهانی مقدور نیست. چرا که تعارض و دشمنی با ابرقدرت‌های بسیار سنگینی به منافع و امنیت ملی تحمیل می‌کند.

#### 13-4. نفوذ در کشورهای در حال توسعه

نفوذ در جهان سوم و کشورهای در حال توسعه نیز یکی از راهبردهایی است که در راستای توسعه ایران نیازمند توجه ویژه است. امروزه کشورهای توسعه یافته در تسخیر بازار جهان سوم و استفاده از ظرفیت آن‌ها در قدرتمندی هرچه بیشتر خود رقابت سرسختانه‌ای دارند. چین نمونه بارزی از این کشورهاست که با اعطای وام و سرمایه‌گذاری، نفوذ زیادی در جهان سوم دارد. با توجه به دغدغه‌ها و مسائلی که کشورهای در حال توسعه با آن دست به گریبان هستند، دیپلماسی اقتصادی مناسب‌ترین رویکرد برای نفوذ در این کشورهاست. کشورهای در حال توسعه از جهت مواد اولیه ارزان، بازار مصرف گسترده، تجارت، سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی، آرا و وزن سیاسی در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، کسب پرستیژ بین‌المللی و... برای قدرت نوظهوری مثل ایران فرصت ویژه‌ای محسوب می‌شوند.

#### 14-4. همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

استفاده از ظرفیت نهادهای بین‌المللی نیز یکی از راهبردهایی است که در افزایش قدرت ملی هر کشوری تأثیرگذار است. هیچ کشورهای توسعه یافته‌ای بدون توجه به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌تواند به توسعه دست یابد. بر اساس نظریات لیبرالیسی در روابط بین‌الملل، امروزه سازمان‌های بین‌المللی پایه‌ی دولت‌ها در معادلات جهانی نقش ایفا می‌کنند. براساس تجربه جهانی، با به‌کارگیری رویکرد اقتصادی در سیاست خارجی ایران، زمینه برای همکاری با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان تجارت جهانی (WTO)، اگو، دی - 8، اتحادیه اقیانوس هند، سازمان کنفرانس اسلامی، جنبش عدم تعهد، آ.سه.آن، شانگهای و نهادهای غیردولتی و خصوصی مهیا می‌شود. با این‌که سازمان تجارت جهانی 163 عضو دارد، متأسفانه ایران جزو محدود کشورهایی است که هنوز عضو این سازمان نیست. تأخیر در عضویت در این سازمان لطمات جبران‌ناپذیری به اقتصاد کشور وارد می‌کند. با توجه به مفروضات رویکرد دیپلماسی اقتصادی، هدف از همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی، نهادینه کردن نگرش اقتصادی در همکاری‌ها و حداکثرسازی منافع تجاری کشور، کاهش تعرفه‌ها، حذف موانع غیرتعرفه‌ای در راستای افزایش قدرت ملی ایران است.

در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی سیاست خارجی ایران با هدف تعامل سازنده با جهان به سازمان‌های بین‌المللی توجه ویژه‌ای کرد. زمینه‌ی همکاری ایران با سازمان‌های بین‌المللی بعد از توافق هسته‌ای با 1+5 همانند دوره اصلاحات مجدداً فراهم شد. خیلی از کشورها به‌خصوص کشورهای اروپایی از رویکرد جدید ایران استقبال کردند. فدریکا موگرینی، با صدور بیانیه‌ای از الحاق جمهوری اسلامی ایران به سازمان جهانی تجارت حمایت کرد. بیانیه حمایتی اتحادیه اروپا برای الحاق ایران در سازمان جهانی تجارت، در حالی صادر می‌شود که ایران از حدود 20 سال پیش متقاضی عضویت در این سازمان بوده و اتحادیه اروپا نیز اغلب از همراهان آمریکا در مخالفت صریح با این عضویت بوده است (تیرماه 1395/ [www.irna.ir](http://www.irna.ir)).

#### 15-4. باثبات‌سازی محیط پیرامون ایران

بر اساس نظریات لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جریان جهانی سرمایه به محیطی سوق پیدا می‌کند که به‌لحاظ امنیتی افق روشنی در پیش داشته باشد و هم‌چنین فضای کسب و کار اقتصادی در آن شفاف و مهیا باشد. در راستای توسعه ایران ضرورت دارد که محیط پیرامون این کشور ثبات کافی برای سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی داشته باشد. این مسئله در صورتی ممکن است که سیستم امنیت جمعی با مشارکت کشورهای همجوار در منطقه حاکم گردد. ضمن این‌که توان نظامی کشور نیز با توجه به موقعیت خاص ایران، بدون ایجاد تنش و نگرانی در منطقه تقویت گردد.

«کشوری که پیشبرد توسعه را گزینه استراتژیک خود قرار دهد، نیازمند محیط امنیتی باثبات است. زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه رابطه مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. از این رو یکی از الزامات پر اهمیت سیاست خارجی، ثبات‌سازی در محیط امنیتی ایران است. اولین و مهم‌ترین مؤلفه چنین راهبردی، مشارکت و ایفای نقشی مؤثر و سازنده در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با کشورهای همسایه از طریق توافقات دوجانبه و چندجانبه است» (واعظی و همکاران، 93: 293).

### نتیجه‌گیری

در توسعه و پیشرفت هر کشوری، نقش سیاست خارجی آن کشور و رویکردهایی که در عرصه‌ی بین‌المللی اتخاذ می‌کند، بسیار حائز اهمیت است. براساس تجارب جهانی، توسعه‌ی هیچ کشوری بدون در پیش گرفتن سیاست خارجی توسعه‌گرا امکان‌پذیر نیست. وضعیت ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. ایران در صورتی در مسیر توسعه گام خواهد برداشت که علاوه بر ساماندهی وضعیت داخلی کشور (از لحاظ الزامات داخلی توسعه)، باید رویکرد سیاست خارجی خود را نیز با این هدف همسو کند. نمی‌توان در شرایط انزوای بین‌المللی به توسعه دست یافت. توسعه ایران نیازمند اجماع در تصمیم‌گیری، همکاری مسالمت‌آمیز با دنیا، همگرایی با اقتصاد جهانی، کاهش تنش‌ها به‌خصوص در محیط پیرامونی، دفع محدودیت‌های بین‌المللی، جذب امکانات بین‌المللی، کسب پرستیژ جهانی، وجود قوانین شفاف مالی و بانکی، اخذ آخرین دستاورهای علمی و تکنولوژیکی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تقویت زیرساخت‌های کشور ... است. بنابراین دستگاه سیاست خارجی باید در راستای تحقق این الزامات، رویکرد توسعه‌محور در عرصه جهانی داشته باشد. برخی اقدامات اساسی و سیاست‌هایی که تصمیم‌گیران کشور باید در روند توسعه ایران و قدرتمندی این کشور در پیش بگیرند به شرح زیر است:

- درک و شناخت ساختارهای جدید قدرت در نظام بین‌الملل (اعم از ساختار دانش، ساختار تولید، ساختار امنیت، ساختار مالی) به‌منظور بهره‌گیری از آن‌ها در راستای توسعه ایران،
- شناسایی ظرفیت‌های بالقوه ایران در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اقلیمی، ژئوپلیتیکی، گردشگری، علمی، فناوری، فضای سایبری،
- شناسایی قابلیت‌ها و ظرفیت‌های بالقوه کشور در حوزه علم و فناوری با هدف ایفای نقش پیشگام علمی در منطقه
- ارائه راه‌کارهای بدیل برای فعال کردن ظرفیت‌های بالقوه کشور در راستای قدرتمندی ایران،
- استفاده از ظرفیت‌های ملی و بین‌المللی در جهت کارآمدی هر چه بیشتر سیاست خارجی ایران در دستیابی به ساختارهای جدید قدرت در نظام بین‌الملل و چگونگی به کارگیری آن‌ها،
- شناسایی منابع و امکانات بین‌المللی در حوزه‌های جریان‌های مالی، تولیدی، علمی، فناوری، سیاسی - امنیتی با هدف بهره‌مندی از آن‌ها در راستای توسعه ایران،
- درک مبتنی بر واقعیت از روند جهانی شدن و تاثیر آن بر مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی، دفاعی و اقلیمی ایران،
- شناخت تحولات علمی و فناوری روز که بر حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی، دفاعی و اقلیمی ایران تاثیرگذار است،
- امکان‌سنجی راه‌های مشارکت فعالانه ایران در رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی و چگونگی استفاده از ظرفیت آن‌ها در توسعه کشور،



- شناسایی تهدیدات کشور در حوزه اقتصادی شامل تداوم تحریم، نقش حاشیه‌ای ایران در تقسیم کار بین‌المللی، بی‌ثباتی اقتصادی، توزیع نامتعادل درآمدها، ساختار سنتی تولید و تجارت و راه‌کارهای رفع آن‌ها،
- شناسایی تهدیدات کشور در حوزه سیاسی همانند منزوی شدن ایران و ارائه راهکارهای برون رفت از آن،
- راهکارهای ارتقای جایگاه ایران در نوآوری‌های علمی،
- راهکارهای جذب سرمایه‌گذاری خارجی با هدف انتقال دانش و فناوری پیشرفته خارجی به کشور،
- راهکارهای استفاده از منابع هیدروکربنی در کشور و در منطقه در راستای توسعه ایران،
- شناسایی زیرساخت‌های فیزیکی مؤثر برای رشد و توسعه اقتصادی در کشور،
- استفاده از اشتراکات و ظرفیت‌های فرهنگی، قومی، زبانی، دینی و مذهبی ایران و کشورهای همسایه و منطقه با هدف توسعه ایران،
- امکان‌سنجی ایجاد امنیت پایدار در کشور به عنوان یکی از اصلی‌ترین پیش‌شرط‌های توسعه اقتصادی ایران،
- چگونگی استفاده از موقعیت جغرافیایی شرق - غرب و شمال - جنوب منطقه (جاده ابریشم، دسترسی به آب‌های جنوب) در توسعه ایران،
- شناسایی شبکه‌های ارتباطی و حمل‌ونقلی جنوب، شمال، غرب و شرق کشور و نقش آن در همگرایی منطقه‌ای.

## منابع

## الف) فارسی

1. امیدبخش، اسفندیار (1394)، نفت، پسته و فرش توسعه نمی‌آورد، **نشریه دیپلماسی انرژی**، سال اول، شماره سوم.
2. افخمی راد، ولی الله (13 دی ماه 94)، خبرگزاری مهر: 13 دی ماه 94. [www.president.ir](http://www.president.ir)
3. بیانات رئیس جمهور حسن روحانی، دوشنبه 27 خرداد 1392.
4. بیانیه خانم فدریکا مورگنی (تیرماه 1395)، [www3.irna.ir/fa/News/82170070](http://www3.irna.ir/fa/News/82170070).
5. خلیلی، عبدالرسول، روزنامه شرق، شماره 2433 به تاریخ 94/8/6، صفحه 15.
6. دهقانی فیروزآبادی، جلال و صالحی، مختار (1391)، **دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران**؛ زمینه‌ها و چالش‌ها، **فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران**، سال هفدهم، شماره 52، صص 73-114.
7. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (1387)، **ضرورت‌ها و کارکرد دیپلماسی در سیاست خارجی توسعه‌گرا**، کتاب سیاست خارجی توسعه‌گرا، مرکز تحقیقات استراتژیک، صص 362-380.
8. گزارش فراپورس (1392)، **دیپلماسی اقتصادی**؛ چالش‌ها و راهکارهای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، <http://www.ifb.ir>
9. رنایی، محسن (1395)، **همایش «افزایش مقاومت، تنوع تولید»** در دانشگاه شهید بهشتی، تابستان.
10. روحانی، حسن (1387)، **آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مسیر چشم‌انداز بیست‌ساله است؟**، کتاب سیاست خارجی توسعه‌گرا، مرکز تحقیقات استراتژیک، صص 25-15.
11. سریع‌القلم، محمود (1390)، **مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران، فصلنامه روابط خارجی**، سال سوم، شماره اول، صص 49-74.
12. سریع‌القلم، محمود (1395)، **مبنای قدرت ملی اقتصاد است**، پیش‌بینی اقتصاد ایران در آینده، سخنرانی در سومین سمینار پیش‌بینی اقتصاد ایران در سال 95، مؤسسه بامداد، [www.baharnews.ir/news/100743](http://www.baharnews.ir/news/100743).
13. سریع‌القلم (1394)، **مصاحبه با روزنامه شرق**
14. متقی، ابراهیم (1393)، **دیپلماسی انرژی ایران، الگوها و روندها**، موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، [www.energydiplomacy.iies.ac.ir](http://www.energydiplomacy.iies.ac.ir)
15. مرتضوی، خدایار؛ علی‌کریمی، فریبا (1393)، **ژئواکونومی خاورمیانه و جهانی شدن اقتصاد، فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره 44، شماره 3، صص 665-686.
16. موثقی، احمد (1387)، **توسعه و سیاست خارجی توسعه‌گرا**، کتاب **سیاست خارجی توسعه‌گرا**، مرکز تحقیقات استراتژیک، صص 214-182.
17. موسوی موحدی، علی اکبر؛ کیانی بختیاری، ابوالفضل (1390)، **دیپلماسی علمی و فناوری، نشریه نشاء علم**، سال دوم، شماره دوم، خرداد 91، صص 76-71.
18. مولانژاد، محمود؛ نداف، مهدی؛ موسی زاده، بهروز (1389)، **تبیین رفتار نیروهای جهانی شدن بر سیاست‌گذاری بازرگانی خارجی ایران، مطالعات مدیریت راهبردی**، شماره 3، صص 69-88.

19. موسوی، محمدعلی (1387)، جهانی شدن و ضروری‌ترین الزام سیاست خارجی توسعه‌گرا، **کتاب سیاست خارجی توسعه‌گرا**، مرکز تحقیقات استراتژیک، صص 436-411.
20. نیلی، مسعود (1394)، میزگرد در خصوص توسعه و دموکراسی، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، لینک مطلب <http://www.cgie.org.ir/fa/news/71413>
21. نیاوندیان، محمد (1387)، سیاست خارجی توسعه‌گرا در بستر جهانی شدن، **کتاب سیاست خارجی توسعه‌گرا**، مرکز تحقیقات استراتژیک، صص 34-27.
22. واعظی، محمود (1387)، راهبرد تعامل سازنده و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا، در مجموعه مقالات **سیاست خارجی توسعه‌گرا** (نسخه چاپ اول)، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام.

### (ب) لاتین

- 1- Alan, Salehzadeh (2013), Iran's Domestic and Foreign Policies, Strategian Iaitos, National Defence University, **Department of Strategic and Defence Studies**, Series 4: Working Papers No 49. P 2.
- 2- Economic Planning Unit Malaysia (May 2006), "Malaysia's Economic Development with Emphasis on Public-private Collaboration". Ernest Satow, Lord Gore Booth (Ed), **Satow's Guide to Diplomatic Parctice**, Longman, 1979, pp.3.
- 3- Hwa Soo Park (2011), "Economic Development Strategies in Korea and lessons for Developing Countries", **KOICA**, Bolivia.
- 4- IMF, world Economic outlook Database 2012.
- 5- Inchul Kim (April 2010), "Korea's Capitalistic Planning Model: Policy lessons for Mongolia", **The Journal of Korean Economy**, Vol. 11, No. 1, 177-194.
- 6- Mayers Amy Jaffe (2004), "The Growing Developing Countries Appetite for Oil and Natural Gas", **Economic Perspective**, May.
- 7- Mohamed Ariff (1998), "The Malaysian Economic Experience and its Relevance the OIC member Countries", **Islamic Economic Studies**, Vol. 1, No. 1.
- 8- Raymond Sander & Lichia Yiu D (2001), *iscussion Papers in Diplomacy*, Birgit Leiteritz, p. 2.
- 9- Rodger Shanahan (2015), Iranian foreign policy under Rouhani, **Lowy Institute**, February 2015, p. 2-3
- 10- 9th Development plan (2007-2013), T. R. Prime Ministry, State Planning Organization.



## بررسی مفهوم یا استعاره‌ی امنیت ملی در نظریه‌ی سازه‌نگاری

محمود باهوش فاردقی\*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران

### چکیده

سازه‌نگاری به‌عنوان یک مکتب و نظریه در روابط بین‌الملل از جایگاه والایی برخورداره که این نظریه را از سایر نظریات جدا ساخته است. سازه‌نگاری با توجه به تحولات رخ داده در عرصه‌ی سیاسی و علمی، نشر و نوا پیدا کرده و توانسته است به‌عنوان مکتب جدید راه را برای تحلیل تحولات عرصه سیاسی و روابط بین‌الملل فراهم آورد. این مکتب تلاش خود را برای توضیح برخی مفاهیم یا استعاره‌های موجود در عرصه‌ی سیاسی و بین‌الملل به‌کار برده است تا به تبیین و تحلیل آن بپردازد. از جمله این مفاهیم مورد توجه سازه‌نگاری، امنیت است. از این‌رو ما در این پژوهش به‌دنبال این پرسش هستیم که مفهوم یا استعاره‌های امنیت ملی در این نظریه چیست و چگونه در این نظریه بر ساخته شده است؟ فرضیه‌ی این است که: به‌نظر می‌رسد که سازه‌نگاری سعی داشته با ایجاد مواضع میانه در میان برخی نظریات روابط بین‌الملل معایب آن‌را کاهش دهد و امنیت را در ارتباط با هنجارها و هویت در نظر بگیرد. در این پژوهش از روش تحلیلی-توصیفی استفاده شده است.

### کلید واژه‌ها

سازه‌نگاری، امنیت ملی، روابط بین‌الملل، استعاره.

\* Email: bahooshmahmood@yahoo.com.

## 1- مقدمه

سازهانگاری به‌عنوان یک دیدگاه نظری در عرصه‌ی سیاست و به‌ویژه سیاست بین‌الملل مطرح بوده است که می‌تواند در تحلیل و تفصیل رویدادهای بین‌المللی به‌عنوان یک قاب و عینک همانند سایر نظریات و مکاتب سیاسی عمل کند. در واقع سازهانگاری هم‌چون سایر نظریات و مکاتب سعی نموده است تا برخی از نواقص و عیب‌های موجود در مکاتب قبل از خود را با کمک برخی استعاره‌های همان مکاتب با دادن تفاسیر و معنایی جدید مرتفع سازد و به این ترتیب مبنایی مناسب برای تحلیل و تفسیر مسائل و رویدادهای بین‌المللی فراهم آورد؛ تا امکان تکمیل دیدگاه و نظریات پیشین فراهم آید و امکان ارتقای نظریات نیز ممکن شود؛ چراکه سازهانگاری به‌عنوان یک بخشی از نظریات غیر بنیادگرا و به‌عنوان نظریه نسبتاً جدید به انواع کلاسیک و سنتی نظریات بین‌المللی مطرح گردیده است. بنابراین به‌دلیل محدودیت‌های ممکن برای نظریات روابط بین‌الملل امکان توجه به تمام متغیرها برای هیچ‌یک از مکاتب و این نظریات وجود ندارد و سازهانگاری نیز از این امر مستثنا نبوده است؛ از این رو سؤال مورد پژوهش ما این است که استعاره‌های سازهانگاری در روابط بین‌الملل چیست؟ و چه انتقادی بر آن وارد است؟ به‌نظر می‌رسد که سازهانگاری سعی داشته با ایجاد مواضع میانه در میان برخی نظریات و با کمک استعاره‌های خود آن‌ها، معایب آن‌را کاهش دهد و هرچند برخی از انتقادات بر آن وارد است؛ اما توانسته موضع جدید را برای تحلیل پدیده‌ها و رخداد‌های بین‌المللی ایجاد کند و مواضع برخی از مکاتب پیشین را نیز ارتقا بخشد.

## 2- مقدمه‌ی نظری: سازهانگاره و شکل‌گیری آن

واژه (Constructivism) سازهانگاری در زبان فارسی از سوی بسیاری از مترجمان و استادان رشته روابط بین‌الملل و علوم سیاسی به سازهانگاری ترجمه شده است. با این حال برخی نیز این واژه را به «برسازی» ترجمه کرده‌اند. سازهانگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده است. سازهانگاری یا برسازندگی<sup>1</sup> به‌واسطه‌ای مناظره سومی، وارد روابط بین‌الملل شد. سازهانگاری در شرایطی مطرح می‌شد که تا قبل از آن رئالیسم تبدیل به دستور کار تحلیل مسائل سیاسی بود. عمده‌ترین اصل در رئالیسم قدرت بود که برخی اوقات هدف و گاهی وسیله است. آن‌چه کاهش اهمیت رئالیسم را شدت بخشید، فروپاشی شوروی و ناتوانی نئورئالیسم جهت ارائه‌ی درکی قابل قبول از آن بود (ابراهیمی فر، 1391: 82).

سازهانگاری به‌عنوان یکی از نحله‌های فکری-روشی است که سعی نموده تا حدی فارغ از دعوی‌ی جریان‌های اصلی اندیشه‌ای نظام بین‌المللی نواقص آن‌را برطرف نماید؛ در دهه‌های 80 و 90 میلادی در فضای پساجنگ سرد ظهور و بروز یافته است. در واقع عوامل مختلفی به حضور سازهانگاری در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی شتاب بخشید: اولاً پایان جنگ سرد قابلیت تبیین‌گری نواقص گرایان و نولیبرال‌ها را مورد سؤال جدیدی قرارداد؛ زیرا هیچ‌یک از آنان تحولات سیستمیک در نظم جهانی و دگرگونی‌های بنیادین رخ داده در روابط بین‌الملل را پیش‌بینی نکرده بودند و حتی می‌توان گفت قادر به درک کافی آن‌ها نیز نبودند (کرمی، 1387: 27). ثانیاً فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و طرح پرسش‌های جدیدی در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل بسیاری از دانشمندان جوان را تشویق کرد به‌دوراز قالب‌های فکری و نظری گذشته، مسائل و موضوعات قدیمی نظام بین‌الملل را مورد بازنگری قرار دهند. دگرگونی‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز ملازم با پایان جنگ سرد و پدیده جهانی شدن فرهنگ و اقتصاد و آثار ناشی از این تغییر و تحولات در زمینه فرهنگ،

هویت و منافع شرايطی را برای نوگرایی و تحلیل‌های جدید در مطالعه تاریخ و سیاست بین‌الملل به وجود آورد (Nugroho, 2008: 85-86).

## 1-2- روش‌شناختی در سازه‌انگاری

مجموعه تلاش‌های فکری انجام گرفته در روابط بین‌الملل به نظریه‌هایی انجامیده است که بر اساس نسبت آن‌ها با جهان (مسائل معرفت‌شناسی) به نظریه‌های تبیینی و تأسیسی قابل تقسیم‌اند. نظریه‌های تبیینی در پی بیان چرایی رفتار دولت‌ها بوده که بر این اساس روابط میان دولت‌ها به‌عنوان امری خارجی نسبت به نظریه تلقی شده و در مقابل این، نظریه‌های تأسیسی قرار می‌گیرند که قائل به این امر می‌باشند که واقعیت‌ها و روابط میان ملت‌ها از طریق زبان، ایده‌ها و مفاهیم ایجاد شده، شکل می‌گیرند و در اوائل دهه هشتاد میلادی ما شاهد طرحی نو برای مطالعه واقعیت‌ها پدیده‌ها و رفتارهای بین‌المللی هستیم. همان‌طور که بیان شده حد فاصل میان نظریات تبیینی و تأسیسی قرار می‌گیرد؛ از این طرح نو تحت عنوان سازه‌انگاری یاد برده می‌شود.

سازه‌انگاری بیشتر یک رهیافت است که خود از ترکیب سایر رویکردها تشکیل می‌شود و در تلاش است، به‌تجوی نارسایی‌ها و کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی از گزاره‌های خود آن‌ها، برطرف کند و تصویر واقعی‌تر از الگوهای رفتاری سیاست بین‌الملل به‌دست دهد. این رویکرد تلاش می‌کند نقاط مشترک رویکردهای خردگرا و واکنش‌گر را اخذ کند. طرفداران آن معتقدند این رویکرد می‌تواند نوعی راه‌حل میانه باشد، که برخی از سیاست‌های جهانی را که در نئولیبرالیسم و نئورئالیسم نقش محوری دارند و با همدیگر خردگرایی را تشکیل می‌دهند در خود جای داده است (قوام، 1388: 232). از سوی دیگر رویکردهای واکنش‌گرا هم روش‌های اقدام بازیگران و هویت این بازیگران را مورد توجه قرار می‌دهند. رویکرد واکنش‌گرا هم روش‌های اقدام بازیگران و هویت این بازیگران را مورد توجه قرار می‌دهند، بنابراین سازه‌انگاری نیز به این مورد توجه و اهتمام کافی داشته است؛ این رویکرد جدید به این موارد نیز توجه و اهتمام کافی دارد. سه تن از طرفداران اصلی این دیدگاه کراتاکویل، اونف و ونت هستند.

در این نحله‌ی فکری که گاه طیف بزرگی را از اندیشمندان شامل می‌شود که معتقدند نظام بین‌المللی یک مجموعه‌ای برساخته و نتیجه‌ی بین‌الذهانی است (قربانی شیخ‌نشین، 1390: 36) که سعی نموده است با توجه به نقش هنجارها و انگاره‌ها نقصان جریانات اصلی نظریه‌پردازی در عرصه سیاست خارجی را کاهش دهد. به‌طوری‌که در دهه‌های 70 و 80 میلادی شاهد یک پرخش از رئالیسم به سازه‌انگاری هستیم (مشیرزاده، 1384: 315)؛ که در قالب پارادایم کوهن می‌توان برخی ویژگی‌های آن را تفسیرپذیری به‌جای مطلق‌گرایی در سیاست؛ خارج کردن تفکیک سوژه‌ها از ارزش‌ها در بحث‌ها؛ رد عدم نقش سوژه در ساخت؛ رد جدایی امر عینی از امر ذهنی؛ کم‌رنگ شدن نقش عقلانیت در تئوری پردازی؛ مسلط شدن نوعی شکاکیت نظام‌دار در عرصه‌ی علوم انسانی دانست (معینی علمداری، 1392: 79-76)؛ چراکه نواقح گرایان و نولیبالیسم نتوانستن فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد را با کمک نظریات خود پیش‌بینی کنند.

در سازه‌انگاری، بستر تاریخی و تکوین یافتگی و جمعی بودن، قرارداد را می‌سازد و قرارداد، قواعد را؛ و قواعد، هنجار را؛ پس سازه‌انگاری با قرارداد، قواعد و هنجار سروکار دارد. البته سازه‌انگاران مانند نظریه‌پردازان انتقادی و پست‌مدرنیسم، اعتقاد دارند که واقعیت اجتماعی خارجی و عینی، آن‌گونه که به‌نظر می‌رسند، وجود ندارد و عقیده کلیدی آن‌ها این است که دنیای اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل، یک ساختار بشری است. بر اساس نظریه سازه‌انگاران، دنیای اجتماعی، چیزی خاص و معین نیست، یعنی چیزی در خارج نیست که قوانین آن را از طریق تحقیق علمی، همان‌طوری که

رفتارگرایان معتقدند قابل کشف باشد و یا به کمک نظریه علمی قابل تشریح باشد. در مقایسه با رفتارگرایان، بر نقش عقاید و شناخت مشترک دنیای اجتماعی تأکید دارند.

## 2-2- تقسیم‌بندی سازه‌انگاری

تقسیم‌بندی‌های متفاوتی در مورد سازه‌انگاری وجود دارد که برخی به این قرار است: می‌توان سازه‌انگاری را به دو دسته اجتماعی و تئوریک تقسیم‌بندی می‌کند. در نوع اجتماعی آن به صفت یا کیفیت واقعیت اجتماعی پرداخته می‌شود (کاتزنستاین و گیدنز) و نوع تئوریک آن به شرایط و وضعیت دانش می‌پردازد. رویس اسمیت سازه‌انگاری را به دو دسته فراملی و داخلی (اجتماعی) تقسیم می‌کند (کرمی، 1383: 161) که در سطح بین‌الملل بر نقش هنجارهای بین‌المللی و در سطح داخلی بر هنجارهای درون جامعه اشاره دارد. این رهیافت اعتقاد دارد که سیاست بین‌الملل در قالب جامعه بین‌الملل شکل می‌گیرد. این رویکرد صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده است؛ بلکه اولویت اصلی را به انگاره‌ها و اندیشه‌ها می‌دهد و تمرکز اصلی‌شان بر روی اعتقادات بین‌الذهانی که در سطح گسترده میان مردمان جهانی مشترک‌اند، قرار می‌دهند. سازه‌انگاری اجتماعی مدلی از تعاملات بین‌المللی را ارائه می‌دهد که طی آن مساعی لازم را به عمل می‌آورد تا تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی را بررسی کرده و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری، هویت و منافع دولت‌ها را مشخص نماید. از آن‌جا که هویت دولت‌ها به زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بستگی دارد؛ بنابراین در وضعیت متغیر به سر می‌برند، منافع مانند هویت‌ها از طریق عملکردهای اجتماعی حاصل می‌شود.

البته تقسیم‌بندی دیگر نیز موجود است، چنان‌که سازه‌انگاران را به سه گروه تقسیم می‌کنند که عبارتند از: سازه‌انگاران سطح واحد، کل‌گرا، نظام‌گرا. سازه‌انگاران نظام‌گرا همانند نواقح‌گرایی نظام بین‌الملل را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهند و محیط داخلی کشورها را نادیده می‌انگارند که نوشته‌های ونت بهترین نمونه آن است؛ چنان‌که هویت دولت‌ها را ناشی از نقش آن‌ها در نظام بین‌الملل می‌داند. سازه‌انگاری سطح‌محور که نقطه مقابل سازه‌انگاری نظام‌محور است، به‌جای تأکید بر نظام بین‌الملل رابطه‌های هنجارهای اجتماعی و حقوقی، هویت و منافع دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد؛ یعنی همان متغیرهای که ونت از تحلیل خود حذف یا به‌عبارتی به آن‌ها توجه کم‌تری کرده است که کاتزنستاین نمونه‌ای از این گروه است که بیان داشته است چرا کشورها گاه‌با تجربه‌ی یکسان روش‌ها و سیاست‌های متفاوتی را در پیش می‌گیرند؛ که این دو گروه از تقسیم‌بندی که در بالا نیز توضیح آن آمده است از تقسیم دوگانه مسائل به داخلی و خارجی ناشی می‌شود.

اما سازه‌انگاری کل‌نگر برخلاف این دو از تقلیل یکی مورد به دیگری خودداری کرده است و مساعی آن‌را به عمل آورده است تا این شکاف را با پلی کاهش دهد تا ضمن توجه به تغییرات واقع در نظام بین‌الملل، تغییرات واقع شده در سطح دولت را نیز مورد توجه قرار دهد، که این دید را در آثار راگی و راتوچویل می‌توان دید (اسمیت، 1393: 292-290). در اینجا خلاصه‌ای از تئوری سازه‌انگاری از دید سه اندیشمند برجسته این مکتب بیان می‌کنیم:

- راگی، سازه‌انگاری اجتماعی را آگاهی بشری و نقش آن در امور بین‌الملل می‌داند که متکی بر بعد بین ذهنی کنش بشری است. وی بیان می‌کند که هویت‌های بازیگران و منافع‌شان از لحاظ اجتماعی ساخته شده‌اند و حقیقت‌های اجتماعی برای دوام‌شان نیاز به نهادهای بشری (پول، ازدواج، حاکمیت و...) دارند.

- اهامو، سازه‌انگاری را چارچوبی برای تحلیل روابط بین‌الملل می‌داند که ریشه‌اش به جامعه‌شناسی باز می‌گردد و دارای فرضیات مشترکی با مکتب انگلیسی است. در این رهیافت دولت‌ها را به‌مثابه موجودات اجتماعی‌اند که رفتارشان از قواعد،



هنجارها، نهادها و هویت‌ها مشتق شده است. وی سازه‌انگاری را به‌عنوان یک آلترناتیو تئوریکی در مطالعه روابط بین‌الملل می‌داند (لینکلتر، 1386: 210).

- ونت، در تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل بیان می‌کند که تعامل میان بازیگران بستگی به ساختار دانش سیستم بین‌الملل دارد. دانش را به‌عنوان فرهنگ و معانی مشترک تعریف می‌کند. تأثیر و هستی فرهنگ جدا از عقاید اشخاص نمی‌تواند باشد؛ اما در عین حال به آن‌ها نیز محدود نمی‌شود، بلکه بستگی به چگونگی مفهوم‌سازی دیگران دارد (ونت، 1384: 281).

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که سازه‌انگاران بر تعامل میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی که در فرآیند تعامل متقابل جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، تأکید می‌ورزند. بدین ترتیب سازه‌انگاری پلی است میان کسانی که روابط بین‌الملل را مجموعه‌ای از واقعیت‌ها تلقی می‌کنند و آن‌هایی که زندگی سیاسی و اجتماعی را در درون حوزه بین‌المللی جستجو می‌نمایند.

### 2-3- خلاصه رویکرد سازه‌انگاری

- دولت‌ها همچنان مهم‌ترین واحد سیاسی و بازیگر اصلی نظام در تبیین تعاملات بین‌المللی می‌باشند؛ زیرا حاکمیت و اقتدار معمول بر اساس اصول دولت‌محوری قرار گرفته است و دولت‌ها هستند که به‌واسطه عملکردهای خود، ساختار بین‌المللی را پدید می‌آورند (معینی علمداری؛ راسخی، 1389: 188-185).

- روابط بین‌الملل بی‌قاعده نیست، بلکه از یکسری اصول و قواعد پیروی می‌کند. روابط بین‌الملل تعدادی از کنش‌گران سیاسی را در بر می‌گیرد که در تعامل متقابل با یکدیگر می‌باشند، این تعامل متقابل و مستمر بر اساس قواعد و هنجارهایی که به‌صورت بین‌الادھانی شکل گرفته‌اند، صورت می‌پذیرد (هادیان، 1383: 122).

- ساختار نظام بین‌الملل شامل هر دو عامل فرهنگی و مادی است و در عین حال ساختارهای فرهنگی مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرد (ندلیو، 1391: 55-54)، زیرا هنجارها و هویت در کانون منافع ملی و فراملی قرار دارد، پس منافع و اهداف روابط خارجی بین دولت‌ها ارتباط نزدیکی با هویت مسلط دولتی دارد و روابط کارگزار و ساختار در نظام از نظر سازه‌انگاران متقابل است.

### 2-4- فلسفه‌ی سازه‌انگاری

یکی از نظریات غالب در دهه اخیر در رشته روابط بین‌الملل، نظریه سازه‌انگاری است که تلاشی عمیق در حوزه فرانظری (هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) محسوب می‌شود. پیشرویان این نظریه به‌لحاظ مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یکسو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، 1384: 315). سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل و بصیرت‌های حاصل از آن جز با درک سازه‌انگاری فلسفی قابل در نیست. سازه‌انگاری به‌مثابه یک فلسفه مبین‌گرایش‌ها و تلقی‌هایی خاص در باب مسائل هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه است و مجموعه‌ی این تلقی‌ها بینش خاصی از جهان ارائه می‌دهد (متقی، 1386: 1).

در واقع سازه‌انگاری در چارچوب یک معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خاص به درک جدید از واقعیت می‌رسد و با برهم زدن مرز میان برساخته و واقعیت عینی از یکسو و واقعیت و ارزش از سوی دیگر شیوه‌ای تحلیلی جدید ارائه می‌دهد. آن‌ها معتقدند ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان یک کل متشکل از کارگزارانی است که ضمن تأثیر کارگزاران، نظام نیز بر کارگزاران موثر است و از طریق تعریف قواعد بازی بین‌المللی و تحدید بازیگران به کنترل آن‌ها می‌پردازد که این نمودی

از تأثیر متقابل ساختار-کارگزار را نشان می‌دهد که در آن این ساختار نه ذاتاً متعارض است و نه همکاری جویانه؛ چراکه معتقدند آنارشی آن چیزی است که محققان از آن می‌فهمند و یک‌چیز از قبل ساخته نیست (88: 2008: Nugroho).

سازه‌انگاران معتقدند که کارگزاران در یک سطح پایین‌تر به‌عنوان ساختار قرار می‌گیرند؛ چنان‌که سازمان ملل به‌عنوان کارگزار عرصه‌ی بین‌المللی خود ساختاری را برای اعضا تشکیل می‌دهد. اگرچه دولت‌ها به‌عنوان بازیگران عمده‌ی بین‌المللی در نظر واقع‌گرایان تلاش در تأمین منافع ملی خود دارد؛ اما از نظر سازه‌انگاران عرصه بین‌الملل با وجود آنارشی امکان همکاری وجود دارد و این هویت دولت‌ها است که در جهت‌دهی آن‌ها مؤثر بوده و باعث بسط و تحدید جهت‌گیری آن‌ها می‌شود چنان‌که در این برساختار بین‌المللی، ساختار با پررنگ کردن برخی هویت‌ها و نادیده انگاشتن برخی دیگر سمت‌وسوی خود را اعمال می‌کند (مشیرزاده، 1390: 323).

در چارچوب تئوری‌های سازه‌انگاری، بیش‌تر روی دو عنصر تأکید می‌شود که کمتر در مباحث ماتریالیسمی مورد توجه قرار گرفته‌اند و سبب تمایز نظریات سازه‌انگاران از دیدگاه‌های سنتی (لیبرالیسمی-رتالیسمی) شده وسیع‌تر در ایجاد تعدیل در رویکرد آن‌ها و اتخاذ مواضع میانه یا وسط نسبت به رهیافت مذکور (لیبرالیسمی-رتالیسمی) گردیده است (دهقانی فیروزآبادی، 1387: 120-125)؛ اما آن‌چه را که می‌توان به‌عنوان کانون توجه سازه‌انگاری یاد کرد، عبارت است موارد مذکور در زیر: 1- باورها که موجب به‌وجود آمدن معنا می‌شود، 2- دانش که باعث ایجاد هنجار می‌گردد؛ در عین حال، باید توجه داشت که باور نیز در فرآیند معناسازی هنجارهایی را تولید کنند و باعث ایجاد و شکل‌گیری هویت می‌شوند که نتایج آن این است که این ساختار از این عوامل ساخته می‌شود؛ در ضمن این‌که خود آن نیز تحدیداتی بر آن‌ها وارد می‌کنند (Nugroho, 2008: 86-87) که در ذیل به برخی از شاخص‌های سازه‌انگاری می‌پردازیم.

### 3- امنیت ملی

مفهوم امنیت، مصونیت از تعرض و تصرف اجباری بدون رضایت است و در مورد افراد به‌معنی آن است که نسبت به حقوق و آزادی‌های مشروع خود بیم و هراسی نداشته باشند و به هیچ‌وجه حقوق آنان به مخاطره نیفتد و هیچ عاملی حقوق مشروع آنان را تهدید ننماید؛ دامنه امنیت یک کشور با قدرت آن کشور ارتباط مستقیم دارد و قدرت کشورها نیز متفاوت است؛ هرچند این تعاریف سنتی و کلاسیک بوده است؛ اما امنیت دارای صفات و ویژگی‌های است که برخی عبارتند از: 1- امنیت امری نسبی است، 2- امنیت پدیده‌ی ذهنی است، 3- بین امنیت و قدرت رابطه منطقی و همیشگی وجود دارد، 4- نامشخص و گسترده بودن عرصه، قلمرو و حریم امنیتی.

### 4- امنیت و سازه‌انگاری

سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات می‌دانند و معتقدند امنیت بیش از آن‌که بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد. در کل برای سازه‌انگاران واقعیت نظام نه امری از پیش ساخته که امری تکوین یافته در تعامل متقابل بازیگران است و شاخصه و ویژگی‌های این عرصه اجتماعی در این تعاملات ظاهر می‌شود. بازیگران در تعامل متقابل خود بر اساس سازه‌ها و ایده‌ها و تصورات ذهن خود عمل می‌کنند.

از منظر آن‌ها کنشگران، کنشگرانی جامعه‌شناختی و ایفا کننده نقش‌اند و نه صرفاً کنشگران اقتصادی (آن‌چه در منظر واقع‌گرایان و نئولیبرال‌ها وجود دارد). از این منظر کنشگران (تصمیم‌گیرندگان) بر اساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌های از عوامل ذهنی، تجربه‌ی تاریخی و فرهنگی است، تصمیم‌گیری می‌کنند و این هنجارها که خود از طریق

جامعه‌پذیری برای کنشگران درونی می‌شوند، منافع و اهداف کنشگران و هویت آن‌ها را تعریف کرده و به آن جهت می‌دهند (دهقانی فیروزآبادی، 1387: 46).

در واقع از نظر آن‌ها روابط بین‌الملل چونان یک بازی است که قواعد خاص خودش را دارد. هر نوع کنشی در این بازی بر اساس معنایی که در چارچوب قواعد بازی به آن داده می‌شود، تفسیر می‌شود. مفهوم امنیت در رویکرد سازه‌انگاران در تشکیل اجتماع امنیتی با مفهوم امنیت در مطالعات ماتریالیستی دارای تفاوت است که برخی از این تفاوت‌ها که سبب ایجاد تمایز آن با دیگر دیدگاه‌ها شده‌اند به‌قرار ذیل می‌باشند:

امنیت را در چارچوب مضیق، محور نظامی مردود می‌دانند و اظهار می‌دارند که امنیت نبود تهدید خارجی نیست؛ بلکه امنیت در داخل اجتماع با ابعاد گسترده آن است که شامل ابعاد وسیعی من جمله در حوزه‌های غیرنظامی شده است؛ از این‌رو، تعریف واحد و مطلق از امنیت وجود ندارد و این واژه دارای یک مفهوم نسبی‌تر و گسترده‌تری نسبت به جریان اصلی یافته است (عبدالله‌خانی، 1383: 357).

توازن قوا و بازدارندگی رویکردی نامناسبی برای تحصیل امنیت است؛ چراکه آن‌ها به بستر اجتماعی امنیت اعتقاد دارند که مقوم این امر آن بوده است که امنیت ملی را در ارتباط غیرقابل انفکاک با ساختار اجتماعی قرار داشته و دارد. امنیت از جمله در سطح ملی آن پدیده‌ای است که به‌صورت زنجیره‌ای با هویت، انگاره‌ها و هنجارها در ارتباط است؛ چنان‌که تهدید علیه انگاره‌ها و هویت یک ملت و کشور تهدید علیه امنیت ملی آن کشور محسوب می‌شود و کشورها را ممکن است به رویاروی علیه یکدیگر بکشاند.

به‌زعم سازه‌انگاران، بازیگران بر مبنای هنجارها تصمیم‌گیری کرده و مبتنی بر سابق عوامل ذهنی، تجربه فرهنگی-تاریخی و مشارکت نهادها سیاست‌گذاری می‌نمایند. در این نظریه (سازه‌انگاری)، هم توقعات ارزش‌محوری و هم ارزش‌ها و انتظاراتی که به عقاید فرهنگی تعلق دارند مورد توجه قرار می‌گیرند (اسکندریان، 1383: 181-180)؛ از این‌رو امنیت ملی امری برساخته و مبتنی بر انگاره‌ها و هنجارها هستند.

#### 1-4- امنیت ملی و روابط ساختار-کارگزار در دیدگاه سازه‌انگاران

اونف بر آن است که سازه‌انگاری دوگانگی دکارتی ذهن و ماده را می‌پذیرد؛ اما در عین حال، مفروضه‌های تجربه‌گرایانه و واقع‌گرایانه علوم را به چالش می‌کشد. ونت مشکل نظریه‌های ساختاری را در نگاه هستی‌شناختی تقلیل‌گرایانه (نواقح‌گرایی) و ساختارگرایانه (نظام جهانی) می‌بیند (جهانگیری؛ معین علمداری؛ عبدالله راسخی، 1389، 186). او بر آن است که رابطه‌ی متقابل ساختار-کارگزار سبب شده که ما را از جبرگرایی که ساختاری در ابعاد مختلف از جمله امنیت ملی تحمیل می‌کند، برهاند و در عین حال، به دام اراده‌گرایی که ممکن است در ایجاد شود، نیفتد.

سازه‌انگاری ضرورت عملی جدا کردن کارگزاران و ساختارها را می‌پذیرد؛ اما همیشه این تقسیم‌بندی را موقت و مشروط دیده که از این‌رو امنیت ملی در سطح چندلایه و پویا امکان‌پذیر خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که ساختار در سطح فراملی یعنی دولت خود به بازیگر عرصه فراملی تبدیل می‌شود و بدین‌گونه امنیت در سطح خرد را به ابعاد کلان آن پیوند زده و از مفهوم خرد آن خارج کرده است؛ هم‌چنان که سازه‌انگاری در روابط ساختار-کارگزار خود، امنیت ملی را به امنیت در سطح منطقه و جهان نیز متصل ساخته است؛ البته از نظر اونف آن‌چه که این قوام متقابل میان ساختار-کارگزار را ممکن می‌سازد، قواعدند که در نتیجه تعاملات برساخته می‌گردد (سیف‌زاده، 1382: 290-291) و این امر پیوند امنیت ملی را با هویت دیدگاه سازه‌انگاری نشان می‌دهد.

#### 4-2- امنیت ملی و هویت در دیدگاه سازه‌انگاران

مفهوم امنیت در دیدگاه سازه‌انگاران، به دلیل ظهور و گسترش جامعه شبکه‌ای و پسا صنعتی و همچنین با توجه به تأکید بر نقش محوری انگاره‌ها، ساخت بین‌الذهانی واقعیت و مرتبه برجسته هویت، توانسته است نگرش مکانیکی نورئالیستی را تعدیل و تحلیلی کیفی از مفهوم امنیت ارائه دهد؛ در واقع هویت از یکسو با بازشناسی خودی و دیگری و مرزبندی هویتی که سبب تعریف مفهوم دوست و دشمن شده و از طرفی دیگر با ایجاد زمینه‌ای اتحاد یا انشقاق ملی عامل اساسی در امنیت ملی محسوب می‌شود و به این ترتیب زمینه‌ای تحکیم و یا ضعیف آن‌را فراهم آورده است. ونت معتقد است که منافع (از جمله امنیت) و هویت‌ها همیشه از طریق فرایند در تعامل هستند، به‌رغم این که ممکن است در برخی از شرایط بتوان با توجه به ثبات نسبی هویت‌ها، آن‌ها را مسلم انگاشت، اما همیشه هم چنین نیست و در واقع هویت‌ها و منافع متحول هستند (مشیرزاده، 1383: 113)

برخی از هنجارها از جمله هویت در کشورها به‌عنوان یک رکن اساسی محسوب می‌شود که تداوم و بقا آن‌ها حیات یک جامعه را تضمین می‌کند؛ از این رو تقویت آن‌ها جزی از امنیت ملی محسوب می‌شود و تضعیف آن‌ها امنیت ملی یک کشور را به مخاطره می‌اندازد؛ چنان که تهدید علیه این هنجارها را می‌توان تهدیدی علیه کشور و امنیت آن تفسیر کرد؛ چراکه پایه‌ها و ارکان جامعه را به لرزه در خواهد آورد و بدین سبب واکنش کشورها را به دنبال خواهد داشت که این رابط مستقیم امنیت ملی و هویت را نشان می‌دهد؛ البته باید دانست که هویت را نمی‌توان امر محتوم و ایستا فرض کرد چنان که رشد همکاری می‌تواند به تحول در هویت‌ها منجر شود و زمینه‌ی تحول در هویت و انگاره‌های جمعی را فراهم آورد (Hymans, 2002: 7-8).

#### 4-3- امنیت و سطح تحلیل در دیدگاه سازه‌انگاران

در مجموع تئوری‌ها از سه زاویه به مطالعه سیاست خارجی می‌پردازند. دسته اول تئوری‌های هستند که به سطح کلان می‌پردازند و سیستم بین‌الملل را تعیین کننده اصلی رفتار دولت‌ها قلمداد می‌کنند. دسته دوم تئوری‌های هستند که به توضیح سیاست خارجی دولت‌ها در سطح خرد می‌پردازند و به فاکتورهای داخلی در تعیین سیاست خارجی دولت‌ها اولویت می‌دهند. دسته سوم تئوری‌ها ترکیبی از دو مورد بالا می‌باشد؛ از جمله می‌توان به سازه‌انگاری اشاره کرد؛ اما آن چه سبب شده است از پارادایم‌های دیگری متمایز شود بحث رابطه کارگزار-ساختار است که در این پارادایم به رابطه‌ی متقابل آن‌ها پرداخته است و امنیت ملی در این نظریه ضمن موسع بودن همان‌طور که بیان شد با سطوح مختلف آن در ابعاد خرد و کلان و میانه در ارتباط بوده و هست. در واقع امنیت ملی در دیدگاه سازه‌انگاران را تنها نمی‌توان با تقویت جنبه‌های داخلی و ملی مانند تقویت قوای نظامی و حتی ابعاد هنجاری و هویتی آن تکمیل کرد؛ بلکه باید سطح میانه یعنی منطقه و جهانی آن‌را نیز مورد توجه قرار داد که این عمل در واقع نتیجه توجه به گسترش ابعاد ارتباط بین‌الذهانی است که سازه‌انگاران بر آن توجه بی‌دریگی داشته‌اند و از دیده برخی از آن‌ها رژیم‌های بین‌المللی که خود به‌نوعی مؤید این امر هستند راهی در جهت تقویت امنیت محسوب می‌شوند.

#### 4-4- امنیت ملی و ابعاد غیرماتریالیستی در دیده سازه‌انگاری

کراتوچویل بر این اعتقاد است که با توجه به هستی‌شناسی بین‌ذهنی نمی‌توان بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اثبات‌گرایانه که مبتنی بر جدایی سوژه و ابژه است و تمرکز آن بر نیروهای عینی محرک کنشگران در تعاملات اجتماعی‌شان و استنباط معنای بین‌ذهنی از رفتار است، تکیه کرد؛ زیرا در بسیاری از موارد رفتار کنشگر نمی‌تواند معنای بین‌ذهنی را به‌خوبی منتقل کند و این در حالی است که معنای بین‌ذهنی تأثیر زیادی بر رفتار کنشگر دارد؛ چنان که برخی

نمایندگان سازه‌انگاری مثل الکساندر ونت در انتقاد از جریان‌های اصلی به‌لحاظ مادی دانستن ساختار نظام بین‌الملل و توزیع توانمندی‌های مادی یک کشور در سیاست بین‌الملل و چالش‌ها و امنیت در بین کشورها به‌خصوص قدرت‌های بزرگ را به‌نقد می‌کشد (ونت، 24:1384).

سازه‌انگاران اساساً منافع ملی را تنها منافع دسته‌جمعی گروهی از مردم یا فرد حاکم ندانسته‌اند؛ بلکه ادراک مبتنی بر وضعیت بین‌دولتی و غیرمادی دانسته و عواملی بوده است که قدرت، نفوذ و ثروت را بر اساس توزیع قدرت و دانش در جامعه افزایش می‌دهند و در واقع عینیت حقیقی منافع ملی که رابطه ناگسستگی از امنیت ملی داشته و دارد به توافق افراد و تعریف دسته‌جمعی آن‌ها از وظایف و عملکرد موجودیت‌ها بستگی دارد (راسخی، 1162:1376).

در واقع در دیده سازه‌انگاران ابعاد غیرمادی مثل هویت را نمی‌توان جدای از بستر اجتماعی‌شان تعریف کرد؛ آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند. هویت‌های اجتماعی برداشت‌هایی خاص از خود و موقعیت خویش را در ارتباط با سایر کنشگران نشان می‌دهد و از این طریق منافع خاص را تولید کرده که به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند؛ چنان‌که این‌که خود را دوست، دشمن یا رقیب دیگری بدانند، تفاوت بسیار در تعامل آن‌ها ایجاد خواهد کرد (ونت، 1999: 348) و به این ترتیب و به تبع آن بر امنیت ملی نیز تأثیر خواهد گذاشت. در واقع امور غیرمادی در کنار ابعاد مادی و در اتصال باهم قرار دارند که تفکیک آن‌ها بدون توجه به هریک باعث مغفول ماندن ابعاد مهمی از آن شده و تحلیل امور موجود را سخت و حتی به‌گونه‌ای ناممکن می‌سازد.

#### 4-5- دولت‌محوری و امنیت ملی در نظریه سازه‌انگاری

نظریه سازه‌انگاری توجه خود را متمرکز بر دولت می‌نماید؛ چنان‌که ونت دولت‌ها را واحدهای اصلی تحلیل تئوری سیاست بین‌الملل می‌داند و این بحث این نظریه را شبیه واقع‌گرایی در توجه به دولت به‌عنوان عنصر مرکزی و بازیگر اساسی نظام بین‌الملل ساخته است؛ اگرچه توجه به سایر بازیگران بین‌المللی در این نظریه نیز وجود دارد و این دولت‌محوری باعث شده تا به تبع دولت، امنیت ملی نیز مورد توجه قرار بگیرد؛ اما توجه به عنصر امنیت ملی نیز همانند دولت به‌معنای مفروض دانستن آن‌ها نیست؛ چراکه در این نظریه، نظریه‌پردازان همان‌طور که دولت را متأثر از عناصر مختلف و دارای شکل یکپارچه نمی‌دانند و عناصر و هویت‌ها در ایجاد و جهت‌دهی آن دخیل‌اند؛ امنیت نیز پدیده‌ی متکثر است که ابعاد غیرمادی نیز در آن دخیل بوده است؛ چنان‌که تعصبات درون‌گروهی از جمله ملی‌گرایی را می‌تواند نشان دهد (7: 2002 Hymans)، که خود می‌توان زمینه تقویت یا تضعیف هویت ملی و به تبع آن تقویت یا تضعیف امنیت ملی را به‌همراه داشته باشد؛ هرچند توجه به بازیگران متکثر در عرصه‌ی بین‌الملل خود می‌تواند به‌معنایی بازشناسی تحدیدات جدید فراروی دولت‌ها در عرصه‌ی امنیتی ملی باشد که کشورها را با تنگناها مواجهه سازد.

#### 4-6- ابعاد برساخته امنیت ملی در نظر سازه‌انگاران

جنبه‌ی برساخته‌ی این مکتب فکری از جمله عواملی است که می‌تواند از سویی برخی که به رهیافت‌های اثبات‌گرایانه تعلق دارند؛ مورد نقد قرار گیرد؛ چرا که امکان برساخته بودن حوادث و تحولات بین‌المللی امری است که سازه‌انگاران به آن نیل نموده‌اند و این در صورتی است که گاه برخی مکاتب، نقش برساختی برای تحولات قائل نیستند و این امر که به‌نوعی به تقدم سوژه انجامیده است و به این ترتیب امنیت نیز مانند آنارشی امری محتوم نیست؛ بلکه امری برساخته بوده است و همان‌طور که بیان شد سازه‌انگاری ادعای پیوند شرایط و عناصر مادی و غیرمادی را دارد که این امر مسبب این بوده است تا امنیت نیز از این مبحث فارغ نبوده باشد.

امنیت امری برساخته است که تنها از نبود تهدید نیست، بلکه می‌توان آن را در مورد شرایطی تفسیر نمود که بر وجود شرایط مناسب حکم می‌کند که علاوه بر ابعاد مادی جنبه‌ی غیرمادی را نیز در خود جای داده و به همراه دارد که می‌توان از آن به‌عنوان امنیت مثبت یاد کرد؛ چنان‌که سازه‌انگاران سرچشمه‌ی امنیت و ناامنی را در نحوه‌ی تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات می‌دانند. درک و فهم مشترک و ظهور هنجارهای خاص بنیان‌گذار مفهوم امنیت نوین در تعاملات بین‌المللی می‌شود. سازه‌انگاران جهت معضلات امنیتی جهان در خصوص موازنه قدرت بحث هویت و در مورد معمای امنیتی ایده هنجاری مطرح می‌کنند تا از مسیر حصول امنیت پرده‌گشایی کنند.

## 5- نتیجه‌گیری

سازه‌نگاری به‌عنوان یک نظریه از نظریات روابط بین‌الملل تلاش کرده است تا عیوب و نواقص سایر نظریات بین‌المللی را کاهش دهد و موضعی را ارائه دهد که بتواند نسبت به مکاتب پیشین به دیدگاه به نسبتاً معتدل و میانه‌روی دست یابد و از این سو توجه به برخی جنبه‌ها با در نظر نگرفتن برخی دیگر را کاهش داده و به لحاظ تئوریک دیدگاه قابل انطباق تری را برای تحلیل مسائل بین‌المللی از جمله با مبحث امنیت ملی ایجاد نماید.

اگرچه مواضع میانه این مکتب سبب کشته که برخی مواضع را از مکاتب مختلف کسب نماید و این امر سبب گشته که برخی آن را فاقد مبنای نو و بدیعی بدانند؛ اگرچه برخی دیگر این را درست ندانسته و معتقدند که سازه‌نگاری ضمن جمع مناسبی از مکاتب توانسته دیدگاه جدیدی و بدیعی را ارائه دهد که هر چه بیش‌تر با مسائل و پدیده‌های بین‌المللی مطابقت یافته است؛ چنان‌که این نظریه با توجه به ابعاد غیرمادی تهدیدات علیه امنیت ملی یک کشور و توجه به ابعاد برساخته امنیت ملی، توجه ضمنی به بازیگران غیردولتی، توجه به تأثیر متقابل ساختار\_کارگزار و توجه به هویت توانسته است ابعاد پوشیده و در حاشیه مانده امنیت ملی را بیش‌ازپیش آشکار کرده و مورد توجه و تحقیق خود قرار دهد.

هرچند باید دانست که این نظریه نیز کامل نبوده و از نقصان خاص خود برخوردار بوده که غیرقابل انکار است. اما تلاش آن برای توجه به ابعاد غیرمادی و برساخته و خصوصاً میانه‌رو در تحلیل امور بین‌المللی و سیاسی امری بوده است که آن را تا حدی نسبت به سایر نظریات اثبات‌گرایانه و برخی نظریات فرا اثبات‌گرایانه متمایز و برجسته ساخته و مورد توجه برخی از پژوهشگران قرار داده است؛ در واقع در رهیافت‌های کلاسیک مطالعه‌ی امنیت ملی از منظری تک‌بعدی امنیت ملی را مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی می‌داند که در این صورت عواقب و راه‌های برخورد با جنگ و مطالعه این‌که چگونه حکومت‌های ملی از نیروهای نظامی به‌صورتی مؤثر برای رویارویی با تهدیدات نظامی خارجی استفاده نمایند می‌باشد. این در حالی است که در رهیافت جدید از جمله در نظریه‌ی سازه‌نگاری ضمن توجه به ابعاد سنتی مساعی آن به کار رفته است تا که نواقص روش کلاسیک برطرف شود و ابعاد متکثرتری از امنیت را مورد توجه قرار دهند هرچند این نظریه را نیز نمی‌توان کامل دانست.

1. اسمیت، استیو (1383)، **جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
2. ابراهیمی فر، طاهره (1391)، **سیاست بین‌الملل**، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
3. اسکندریان، مهدی (1383)، **هویت و رابطه ایران و اتحادیه اروپایی**، کتاب اروپا (3)، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
4. اسمیت، رویت (1393)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده و رواله طالبی آرنی، تهران: میزان.
5. عباسی اشغلی، مجید؛ فرخی، مرتضی (1388)، **چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌نگاری، علوم سیاسی**، شماره 6.
6. سیف‌زاده، حسین (1382)، **اصول روابط بین‌الملل**، چاپ سوم، تهران: میزان.
7. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (1387)، **چارچوب مفهومی برای ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
8. دوئرتی، جیمز؛ فالترگراف، رابرت (1388)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه: وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: انتشارات قومس.
9. راسخی، هوشنگ (1376)، **سازنده‌گرایی در سیاست جهان: گفتمان تحلیل گفتمان**، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
10. چرنوف، فرد (1388)، **نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
11. خانی، عبد الله (1382)، **نظریه‌های امنیت**، تهران: موسسه ابرار معاصر.
12. قوام، عبدالعلی (1388)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت.
13. قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (1390)، **زبان استعاره‌ای در گفتمان روابط بین‌الملل، فصلنامه‌ی روابط بین‌الملل**، دوره نخست، شماره‌ی دوم.
14. کرمی، جهانگیر (1383)، **سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی، فصلنامه راهبرد**، شماره 31.
15. کرمی، جهانگیر (1387)، **تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسئله غرب**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
16. لینکلتر، آندرو (1386)، **نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی**، مترجم علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی.
17. مشیرزاده، حمیرا (1390)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
18. مشیرزاده، حمیرا (1385)، **نظریه نظام جهانی؛ توانمندی‌ها و محدودیت‌های دیدگاه رادیکال**، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره 71.

19. متقی، ابراهیم (1386)، سازه‌انگاری، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره 37، شماره 4.
20. معین علمداری، جهانگیر؛ عبدالله، راسخی (1389). روش‌شناسی سازه‌انگاری در حوزه روابط بین‌الملل، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا**، شماره 4.
21. معین علمداری، جهانگیر (1392)، روش‌شناسی: نظریه جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
22. ندلیبو، ریچارد (1391)، **نظریه‌ی فرهنگی روابط بین‌الملل**، ترجمه جلال دهقانی فیروزآبادی، روح‌الله طالبی آرانی و مرتضی نورمحمدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت ارشاد.
23. هادیان، ناصر (1382)، سازه‌انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال 17، شماره 4.
24. ونت، الکساندر (1385)، **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

#### ب) منابع لاتین

1. Hymans Jacques E. C (2002), **Applying Social Identity Theory to the Study of International Politics: A Caution and an Agenda**, Paper originally prepared for presentation at the International Studies Association convention, New Orleans, Louisiana.
2. Nugroho, Ganjar (2008), **Constructivism and International Relations Theories**, Japan, **Global& Strategis**, Th. II, No. 1.



## جایگاه ورزش در سیاست داخلی و بین‌المللی برای ایجاد صلح و دوستی

مهدی محمدی عزیزآبادی\*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

### چکیده

ورزش و مسابقات ورزشی به‌طور گسترده‌ای وارد زندگی خصوصی و عمومی مردم جهان شده و بر رفتار افراد، جوامع، دولت‌ها، رسانه‌ها تأثیر می‌گذارد و صرف‌نظر از ابعاد زیستی، بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی، سرگرمی و تفریحی ورزش و مسابقات ورزشی، این پدیده دارای نتایج سیاسی است که روابط دولت‌ها، گروه‌های اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و با مفاهیمی چون قدرت ملی، رقابت، همگرایی و صلح، واگرایی، ستیز و منازعه، ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، اتحاد و وحدت ملی و نظایر آن پیوند می‌خورد و بر نگرش و رفتار دولت‌ها و ملت‌ها نسبت به یکدیگر تأثیر می‌گذارد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ورزش می‌تواند نقش‌های مهم و راهبردی زیر را در روابط ملت‌ها و دولت‌ها در سطوح مختلف داشته باشد: بهبود و تصحیح تصویر یک ملت؛ تقویت دوستی، افزایش صلح و توسعه رفاقت بین ملت‌ها؛ پیشبرد تجارت و گردشگری؛ تشویق توسعه بین‌المللی؛ وحدت بخشیدن به اقلیت‌ها و مهم‌تر از همه، بهبود روابط بین‌الملل برای دوستی بین ملت‌ها از جمله این نقش‌های راهبردی است. به‌عبارتی دیگر ورزش می‌تواند برای تقویت روابط، کمک و حمایت از صلح و بهبود روابط بین‌المللی مورد استفاده ژئوپلیتیسین‌ها، دیپلمات‌ها و سیاست‌گذاران و نمایندگان سیاسی دولت‌ها و ملت‌ها، سازمان‌ها، بازیگران مختلف روابط بین‌الملل و بازیگران منطقه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. روش پژوهش مورد استفاده در این تحقیق روش توصیفی - تحلیلی است و روش جمع‌آوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است.

### کلید واژه‌ها

ورزش، صلح، توسعه، همگرایی، روابط بین‌الملل.

\* Email: azizabadi026@gmail.com.

مسابقات بین‌المللی ورزشی، بخشی از زندگی بشر کنونی با تمامی ویژگی‌های آن است. اگرچه بازی‌های جام جهانی به‌عنوان یک رقابت ورزشی می‌تواند لحظه‌هایی پر از شور و شوقی برای میلیون‌ها انسان در سراسر جهان فراهم آورد، در ورای ظاهر ورزشی آن، ابعاد دیگری نهفته است که جذابیت این رویداد را دو چندان می‌کند. بسیاری از بازی‌های ورزشی، اکنون سطح ملی جوامع را درنور دیده و به‌عنوان رویدادهای بزرگ ورزشی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح شده‌اند. رویدادهای بزرگ ورزشی جهان هم‌چون بازی‌های المپیک و رقابت‌های جام جهانی، از جمله رویدادهای کوتاه‌مدت ورزشی است که موجب شور و اشتیاق می‌شود و پیامدهای بلندمدتی برای شهروندان کشورهای حاضر در این رویدادها به‌دنبال دارد. ورزش‌های پرطرفدار و ملی یک کشور به‌عنوان اجتماعی‌ترین ورزش در داخل کشورها، هزاران تماشاگر را به ورزشگاه‌ها و میلیون‌ها بیننده را برای تماشا یا شنیدن گزارش بازی بین دو تیم به پای تلویزیون و رادیو می‌کشاند. وقتی ورزشی از سطح ملی فراتر رود و در سطوح منطقه‌ای و جهانی مطرح می‌شود، ابعاد و تأثیرهای آن نیز به‌شدت گسترش می‌یابد. ورزش‌های محبوب با فضای رقابتی شدیدی که ایجاد می‌کند، به شکل‌گیری و مرزبندی گروه‌های رقیب دامن می‌زند و با استمرار آن در طول زمان، به قطب‌بندی‌های موجود، قوت و استمرار می‌بخشد (محمدی عزیزآبادی، 1394: 128). ورزش باعث بهبود سلامتی، تناسب اندام و شادابی و ارتقای آموزش و علم می‌شود. ورزش باعث ایجاد فرصت‌های تجارت و اشتغال می‌شود، ورزش عدم خشونت، رقابت عادلانه، کار تیمی و احترام متقابل را ترویج می‌کند، شکاف‌های قومی و فرهنگی را ترمیم می‌کند، به گفت‌وگوی فرهنگی، درک و تفاهم، وحدت، تساهل و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز کمک می‌کند. در عصر اهداف توسعه هزاره جدید و جهانی شدن، ورزش به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از منازعات، صلح‌سازی و توسعه توسط نهادها و آژانس‌های سازمان ملل متحد دیده شده است. در این بستر، ورزش به‌عنوان یک ابزار کاهش هزینه مادی و انسانی برای حل معضلات اجتماعی و تصحیح پیامدهای تجاوز، جرم و خشونت و سوءاستفاده دیده شده است و می‌تواند به‌جای خدمات اجتماعی، تادیبی و پلیسی استفاده شود. مسئله مهم این است که با وجود پتانسیل‌های مهم ورزش در ایجاد جهان شکوفا و عاری از خشونت و نیز با وجود نقش مهم ورزش در ایجاد صلح و همگرایی و رفع منازعات و خشونت‌ها در سطوح مختلف، کمتر مورد توجه قرار گرفته است و هم‌چنان از این ابزار مهم غفلت شده است. این پژوهش در این راستا سعی دارد به ابعاد کارکردهای مهم ورزش در ایجاد صلح و همگرایی و انسجام و وحدت انسان‌ها و نیز کاهش خشونت و نزدیکی و همگرایی هر چه بیشتر جامعه بشری بپردازد.

در زیر کارکردهای مهم و مختلف ورزش را مورد واکاوی و بررسی قرار می‌دهیم، از جمله نقش‌های مهم و تعاملی ورزش در عرصه‌های مختلف که منجر به صلح و همگرایی و همبستگی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود عبارتند از:

## 1- ورزش و صلح

ورزش یک ابزار ارزشمند و معتبر آموزش است. ورزش یک مدرسه ایده‌آل برای زندگی است، نه فقط برای بچه‌ها بلکه برای همه اقشار مردم و همه ملت‌ها. دهه‌ها کار پژوهشی نشان داده است که بازی و ورزش‌ها، نقش حیاتی در رشد بهینه، یادگیری و توسعه توانایی‌های کودکان از زمان کودکی تا نوجوانی دارد. ورزش‌ها و بازی‌ها، فرآیند پویایی را ارائه می‌دهند که به توسعه و تغییر و رشد افراد می‌انجامد. زمانی که آن‌ها در طی فرآیند سنی خود بسیار تغییر می‌کنند؛ ورزش توسعه و بالندگی کودکان را در سه سطح بیمه می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد: جسمی، شناختی، عاطفی و اجتماعی. بر

طبق مطالعات جوردن دی متزل در کتابش با عنوان مزایای ورزش‌های جوانان می‌نویسد: ورزش‌ها برای سرگرمی و تفریح هستند اما همچنین ورزش‌ها مزایای و درس‌های آموختنی را عرضه می‌کنند که همه جنبه‌های حیات انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهند. از ورزش و متخصصان به‌عنوان راهنمای کامل پزشکی برای والدین نیز یاد شده است. وی در کتابش اشاره می‌کند که تأثیرات ورزش محدود به فاز پس از منازعه و درگیری نمی‌شود؛ بلکه معتقد است که اغلب مزایای ورزش می‌تواند همچنین در شرایط و وضعیت بعد از خشونت موفق تلقی شوند. او معتقد است از آن‌جا که ورزش یک زبان جهانی است، مزایای اجتماعی، شخصی به‌دست آمده از طریق انجام ورزش در یک کشور می‌تواند با شرایط مختلف توسعه یابد. این نکته ضروری است که ورزش را به‌عنوان یک ابزار آموزش، رشد و توسعه انسان در یک محیط مسالمت‌آمیز و صلح‌جو تلقی کنیم تا گام‌ها و اقدامات ضروری و مثبتی را در ارزیابی و تحلیل تأثیرات منفی و مثبت آن در یک محیط یا شرایط پس منازعه در حین فرآیند صلح، آشتی و مصالحه خصوصاً درمان آسیب‌های روحی و بازسازی روابط برداشته باشیم. توسعه شخصیت سالم، افزایش تناسب و شادابی فیزیکی، تقویت اعتماد و عزت نفس باعث بهبود سلامت روحی و ذهنی، تجربه کنترل شخصی، دستیابی به مهارت‌های اجتماعی و رفاه و خوشبختی روانی می‌شود و کاهش اضطراب، افزایش همدردی و روحیه مدارا، همکاری و کاهش احساس انزوای اجتماعی و افزایش کار گروهی همه از جمله مزایایی است که می‌تواند از طریق ورزش به‌دست آید؛ چنان‌چه برنامه‌های ورزشی بخشی از یک رویکرد کل‌نگر و گسترده‌تری باشد که هدف و جهت‌گیری آن ایجاد شرایط صلح دائمی و ماندگار است. در حین و بعد از بازی مشارکت کنندگان می‌توانند در بحث‌های آزاد مشارکت کنند و نیز در برنامه‌های آموزشی راجع به مزایای انسجام اجتماعی و در آموزش‌های مربوط به مدیریت منازعه و حل برخورد مشارکت نمایند. با این‌وجود ورزشی که مبتنی بر پروژه‌هاست می‌تواند تأثیرات متضادی تا بدتر شدن شرایط را در پی داشته باشد. از لحاظ جنبه‌های منفی، ورزش مملو از تبعیض و نژادپرستی است و می‌تواند باعث ایجاد ناشکیبایی و سوءتفاهم هم بشود. همان‌طور که کیم اشاره می‌کند ما نیاز داریم درباره ساختن ادعاهای باطل درباره ورزش و افزایش انتظاراتی که نمی‌تواند محقق شوند محتاط باشیم. خود ورزش نمی‌تواند فقر را ریشه‌کن کند و جلوی جرم و جنایت و خشونت را بگیرد و بیکاری را حل کند و فساد را متوقف کند و احترام به حقوق بشر را تقویت کند؛ باید عوامل دیگری نیز در کنار ورزش مدنظر قرار گیرند (Serena, 2009: 23). قدرت ورزش در ایجاد مصالحه و آشتی، ناشی از محبوبیت آن و شهرت آن است. اما تأثیر و تأثرات آن بر روی آشتی، بسته به شیوه اجرای آن است. هر ورزش برای صلح یا هر ورزشی که قرار است به ارتقای صلح منجر شود باید برخی از قواعد یا اصول راهنمای زیر را برای موفقیت و اثربخشی خود رعایت کند:

- درک یا فهم منازعه و محیط فرهنگی که برخورد و درگیری در آن رخ می‌دهد؛
- پایه‌ریزی فعالیت‌ها بر مبنای مشترکات و منافع و هویت متقابل؛
- مینا قرار دادن فعالیت‌ها بر اساس خصوصیات، شرایط و منابع محلی؛
- استفاده از مربیان و آموزگاران هم‌تا برای تضمین گشودگی و تعامل به‌جای رویکرد معلم-دانش‌آموز و از بالا به پایین؛
- آگاه بودن از توزیع خدمات در سرتاسر خطوط نزاع. جانبداری از یک طرف منازعه می‌تواند سبب شعله‌ور کردن و تشدید بیشتر منازعه شود به‌جای این‌که آن‌را کاهش دهد؛
- آگاه باشیم و یاد بگیریم که چطور منازعات و برخوردهای درون گروهی را مدیریت کنیم؛
- بدانیم که چطور اختلاف درون گروه‌ها را از مدیریت و حل کنیم و چطور آن‌ها را به‌مثابه یک دارایی درک کنیم؛
- شناخت شرایط و منابع محلی (Serena, 2009: 27-29).

ورزش نقش حیاتی را در جوامع معاصر جدید ایفا می‌کنند. برجستگی ورزش در رسانه‌های جمعی که زمان‌های زیادی را بیش از مسائل سیاسی و اقتصادی به ورزش اختصاص می‌دهند، حاکی از توسعه و گسترش ورزش در طی قرن گذشته و امروز دارد. این پدیده تأثیرات مختلفی بر توسعه و رشد ملت‌ها، فرهنگ‌ها و جوامع دارد. برای اغلب مردم جهان، ورزش یک بخش یکپارچه و جدایی‌ناپذیر زندگی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، خواه به‌عنوان مشارکت‌کننده فعال یا خواه به‌عنوان تماشاگر ورزشی ایفا می‌کند. ورزش نه تنها یک فعالیت فیزیکی است، بلکه یک محیط یا عرصه‌ای است که مردم به‌لحاظ اجتماعی به تعامل می‌پردازند. جاروی و ماگوئیر (1994) می‌گویند ورزش و فعالیت‌های تفریحی یک بخش یکپارچه حیات اجتماعی را در همه جوامع تشکیل می‌دهد و به‌طور پیچیده با جامعه و سیاست یا مسائل سیاسی و اجتماعی ارتباط دارد. فرهنگ عمومی ارزش‌های متعدد مثبتی را به ورزش پیوند می‌زند. عوامل تعیین‌کننده و مهمی وجود دارد که چنانچه قرار است از ارزش‌های مثبت ورزش استفاده شود باید مدنظر قرار گیرند و محقق شوند:

- ساخت تیم‌های ورزشی چند فرهنگی در سطح جامعه یا در سطح ملی و منطقه‌ای (کشورهای اسلامی و آسیایی) تحت رهبری مربیان و معلمان که قادر باشند به هدایت تیم‌سازی بپردازند و این فرآیند تیم‌سازی باید به‌گونه‌ای باشد که شامل همه طرف‌ها و فرهنگ‌ها باشد و سبب خلق احترام متقابل میان فرهنگ‌ها و نژادها شود.  
- برنامه‌های کلی و یکپارچه میان مدارس وجود داشته باشد.

- حمایت عمومی (دولتی)، مقبولیت سیاسی و زیست‌پذیری سیاسی، همکاری میان سازمان‌ها و تبادل چند فرهنگی وجود داشته باشد.

- حمایت از آموزش فیزیکی یا جسمی در همه مدارس ابتدایی و متوسطه و دبیرستان‌ها.  
- فراهم نمودن شرایط راحت برای مشارکت عمومی از جمله حمل‌ونقل، زیرساخت‌ها، تجهیزات و امکانات قابل دسترس.  
- همکاری نزدیک بین نهادها و ادارات دولتی نظیر سازمان ورزش و آموزش و پرورش برای تضمین یک سیاست ورزشی و آموزشی واحد.

- هماهنگی نهادها و ساختارهای دولتی، فراهم‌کنندگان خدمات اجتماعی و فعالیت‌های تفریحی با توجه به معیارها و اقدامات توسعه توجه به ورزش سازماندهی شده.

- مشارکت و حضور رسانه‌ها  
- توسعه یک چهارچوب سیاسی ملی که فعالیت‌های ورزشی و تفریحی را یکپارچه کرده و در درون سیاست‌های توسعه و برنامه‌های صلح‌سازی بگنجانند.

- بهبود وضعیت زنان در ورزش.  
- ارائه فرمی و نیز روشی از ارزیابی برای تضمین این‌که اهداف اجتماعی و تحول‌خواهی برای توسعه ورزش و جامعه محقق شود (Keim, 2012: 1-7).

در مورد دیپلماسی برای ایجاد صلح و نزدیکی کشورها به یکدیگر که مرتبط با بازی‌های المپیک، شواهد طولانی از دیپلماسی چندلایه وجود دارد که شامل ادارات سیاسی سطح کشوری، منطقه‌ای و شهری و همچنین منافع تجاری حول پیشنهاد و دعوت برای بازی‌هاست. این شواهد نشان‌دهنده محدودیت‌های موجود برای تفاسیر واقع‌گرایانه دیپلماسی در ورزش بین‌الملل با تمایل آن با تعامل کشورها نشان می‌دهد و بیان می‌کند که یک چشم‌انداز تعددگرانه تنها در کمک به فهم و شناخت ماهیت دیپلماسی در ارتباط با ورزش در جامعه معاصر مفید خواهد بود، بلکه در زمانی بررسی دیپلماسی برای توسعه صلح در سراسر تاریخ ورزش مدرن هم مفید و سودمند واقع خواهد شد. اما همیشه دیپلماسی ورزش جواب‌گو

نیست مانند برگزاری مسابقه فوتبال بین دو تیم ایران و آمریکا که رسانه‌ها از آن به‌عنوان دیپلماسی فوتبال یاد کردند ولی این دیپلماسی به ایجاد روابط دوستانه منجر نشد. بعد برجسته منفی ورزش در سطح بین‌المللی ایجاد روابط مبتنی بر دشمنی است. ابعاد منفی دیگر آن می‌تواند شامل مسلط شدن بر دیگران، قطبی شدن روابط در ورزش، تمرکز رسانه‌ها بر اندیشه ملی‌گرایانه در ورزش، برای از بین بردن موقعیت‌های صلح‌آمیز، برای تحریک دشمنی، برای خشمگین و تحریک کردن یک کشور و برای آسیب زدن به روابط خنثی می‌باشد.

همه ساله در کشور آمریکا و پس از پایان مسابقات لیگ‌های مختلف این کشور مسابقاتی تحت عنوان جام صلح و دوستی برگزار می‌شود که این مسابقات در سال 1392 با حضور بازیکنانی مثل کریم باقری، مهدی مهدوی کیا و محمد محمدی برگزار شد. در این مسابقات که به‌مدت سه روز در شهر سن دیگو کالیفرنیا برگزار شد، سه بازیکن سابق تیم ملی حضور داشتند و این حرکتی مثبتی در راستای صلح است. هم‌چنین مؤسسه بین‌المللی سفیران صلح در مراسمی نشان صلح جهانی را به علی دایی آقای گل جهان اعطا کرد، علی دایی بعد از دریافت نشان صلح گفت: به‌عنوان پیام‌آور صلح افتخار من است که در جمع دوستانی باشم که سهم قابل توجهی به هر روش در تبدیل رؤیای صلح به واقعیت دارند. روزی بود که واژه «صلح» به‌عنوان واژه مخالف «جنگ» تعبیر شده، اما امروزه تنوع وسیعی از نیازهای بشر را پوشش می‌دهد و در نهایت به صلح روح و ذهن او منجر می‌شود، به‌همین دلیل است که هر تلاشی برای حذف ناهنجاری‌هایی چون اعتیاد، ایدز، مواد مخدر و تروریسم که صلح جامعه جهانی را تهدید می‌کند مقدس و در خط تثبیت صلح شمرده می‌شود. شخصاً در انتظار روزی هستم که صلح تنها یک آرزو نباشد (خبرگزاری مهر، 1392).

در دورانی که ما زندگی می‌کنیم، اکثر ورزش‌های حرفه‌ای، ماهیتی رقابتی دارند و برای بازیکن، معنایی جز نهایت سعی و کوشش برای پیروز شدن، ندارند. فقط در سبزه‌زارهای روستایی که احساس وطن‌پرستی در طرفداری از تیم‌ها دخالته ندارند، به سادگی و صرفاً برای تفریح می‌توان بازی کرد. به محض آن‌که گرور و حیثیت پا پیش می‌گذارد، به محض آن‌که احساس می‌کنید واحد بزرگ‌تری که بدان تعلق دارید در صورت بازنده شدن، بی‌اعتبار و آبرو می‌شود، قوی‌ترین غرایز جنگجویی در شما بیدار می‌شود. به‌عبارت دیگر، ورزش در سطح بین‌المللی، تقلید صحنه‌ها و خشونت‌های جنگی است. در اینجا نه رفتار بازیکنان، بلکه نگرش تماشاچیان اهمیت دارد و در ورای تماشاچیان، ملت‌ها خشم و عصبیت خود را بر سر این رقابت‌ها و مسابقات به حد اعلی می‌رسانند و جداً باور دارند که دویدن، پریدن و ضربه زدن به یک توپ، بوته آزمایش فضای ملی، بومی و محلی (باشگاهی) آنان محسوب می‌شود (اورول، 1385: 69-68).

## 2- ورزش و توسعه اجتماعی و اقتصادی

ورزش به‌عنوان یک فعالیت اجتماعی ارتباط نزدیکی با فرهنگ و توسعه جوامع پیدا کرده است. این آگاهی روزافزون در زمینه نقش و جایگاه ورزش در توسعه و پیشرفت جوامع را می‌توان در سطوح مختلف ملی و بین‌المللی مشاهده کرد. در این راستا، ورزش به‌عنوان یک شیوه مؤثر برای دستیابی به اهداف مهم توسعه هم‌چون برقراری و صلح و آرامش و سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز بین افراد، گروه‌ها و جوامع مطرح شده است. بسیاری از جوامع ورزش را نیز، هم‌چون فرهنگ، به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی افراد و جوامع در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته تبدیل شده است. بعضی‌ها معتقدند که ورزش، زبانی بین‌المللی است و پیوند میان ملت‌ها را سهل و ساده‌تر کرده است. ورزش را می‌توان نموداری از حد کارآیی دولت‌ها ارزیابی کرد، چون دولت‌ها از سانسور و کنترل آن عاجزند و برآیند مسابقات معمولاً تصویری واقعی از اوضاع مدیریت و میزان مسئولیت‌شناسی و تولید ایده‌ها و راه‌کارهای تازه را به‌دست می‌دهد. زمانی که مردم علاقه زیادی به ورزش دارند مسئولین حکومتی اغلب از بودجه عمومی برای حمایت ورزشکاران و تیم‌ها به‌عنوان

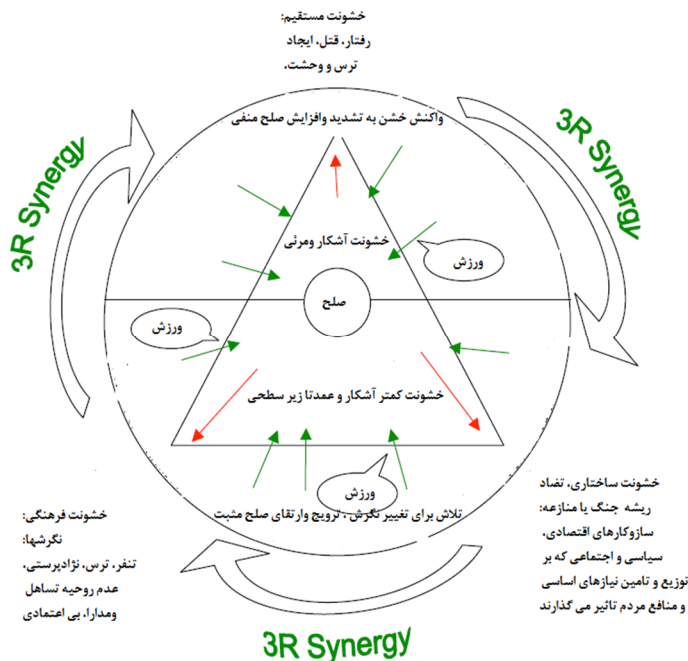
نمایندگان شهر و جامعه استفاده می‌کنند. وحدت احساسی که به‌وسیله ورزش یا یک تیم ورزشی ایجاد می‌شود که می‌تواند برای تقویت یا احیای صلح و دوستی استفاده شود. سوچن و تاملینسون در پژوهشی اعلام کردند که هدف جام جهانی 2002 کره جنوبی و ژاپن از نظر کره‌ای این بود تا در نهایت از آن به‌عنوان کاتالیزوری برای نشان دادن صلح در شبه جزیره کره استفاده کنند؛ ژاپنی‌ها نیز هدفشان آن بود که با میزبانی جام جهانی فوتبال ثبات سیاسی، تکنولوژی پیشرفته و زیربنای کشورهایشان را به جهانیان نشان دهند (Hlabane, 2012: 69).

هم‌چنین به‌واسطه وحدت احساسی ناشی از ورزش و مسابقات ورزشی، صلح و همبستگی و وحدت ملی نیز تقویت می‌شود و به‌نوعی هویت ملی می‌تواند بهبود یابد وقتی ورزش و بازی‌های ورزشی در کشورها به‌صورت حرفه‌ای و فعالیت اجتماعی درآید می‌تواند سلامت روحی و روانی جامعه را تضمین کند و استعدادهای جوانان و مردم یک کشور را سالم نگه دارد و جامعه‌ای که مردم سالم و با نشاط دارد و تفریح خود را با ورزش و مسابقات ورزشی می‌گذرانند قطعاً بهتر می‌توانند در سازندگی و توسعه و پیشبرد اهداف ملی خود نقش ایفا کنند. در سطح منطقه‌ای نیز می‌تواند سبب رفع سوءتفاهم‌ها و تصحیح تصورات نادرست درباره یک ملت شود وقتی فضا به‌سمت چنین روندی حرکتی می‌کنند و مردم یک کشور، ملت‌ها و دولت‌های منطقه به‌جای رقابت تسلیحاتی و جنگ و درگیری و سلطه‌طلبی به رقابت در میدانی ورزشی و قهرمانی جوانمردانه روی می‌آورند، می‌توانند باعث ایجاد دوستی و اخلاق و فضای اخلاقی و معنوی در منطقه و جهان شوند و زمینه‌ساز رشد انسان‌ها و جوامع را فراهم کند. ورزش و مسابقات ورزشی روحیه تساهل و تسامح و عقلانیت و خویش‌داری را تقویت می‌کند البته به‌شرطی که متخصصان فرهنگی و اجتماعی در کنار ورزشکاران هم ایفای نقش کنند و مشاوره‌های ارزشمندی به بازیکنان و مسئولان ورزشی ارائه دهند. ورزش‌های پرطرفدار که یک نوع بازی هستند ولی در عین حال یک فعالیت تجاری هم محسوب می‌شوند. ورزشی مثل فوتبال در جایی بین جنگ و اقتصاد، رقابت جدی و انگیزه برای پیروزی از یک‌طرف و همکاری تجاری و تبادل در بازی‌های جهانی و ساختارهای جام و تطابق با قوانین و مقررات وضع شده از طرف دیگر که آنها را با هم تلفیق می‌کند. هم‌چنین به‌دلیل وجود منافع دوسویه‌ای که میان مؤسسات تجاری کشورها و ورزش به‌وجود آمده، به‌طوری‌که این مؤسسات پس از تشکیلات ورزشی بین‌المللی و المپیک و حکومت‌های ملی، مهم‌ترین تشکیلات اجتماعی هستند که به ورزش توجه خاصی داشته و از آن حمایت می‌کنند.

### 3- ورزش و انسجام ملی و همگرایی منطقه‌ای و جهانی

حضور تیم ملی ورزشی یک کشور در مسابقات جهانی می‌تواند عرصه مهمی برای هم‌گرایی باشد. در بازی‌های ملی به‌دلیل برانگیخته شدن حس وطن‌دوستی، تقریباً بیشتر اختلاف‌ها و تفاوت‌ها کنار گذاشته می‌شود و همه حول یک محور، یعنی همان هویت ملی به اتحاد می‌رسند و اتحاد، همکاری و دوستی در کشور تقویت می‌شود. این‌گونه فرصت‌ها، می‌توانند محمل خوبی برای ایجاد همبستگی ملی و جلوگیری از تفرقه و تضاد یا همان حس واگرایی در جامعه باشند، به‌شرطی که به‌نحو مطلوب از آن‌ها بهره گرفته شود.

## نمودار شماره 1: نقش و جایگاه ورزش در حل منازعات داخلی و قومی



(Serena, 2009: 13)

ورزش اغلب ابزاری برای میانجیگری که فراتر از شکاف‌های طبقاتی خصوصاً در بین کودکان و جوانان است. بر طبق نظر هیینه مان، اختلافات یا تفاوت‌های خاص طبقاتی در رفتار ورزشی تنها حدود سن 20 سالگی ظهور می‌یابند. در آفریقای جنوبی، ورزش اغلب تفاوت‌های طبقاتی را پشت سر می‌گذارد و فراتر می‌رود. به‌عبارتی ورزش اختلافات طبقاتی را از بین می‌برد. صرف‌نظر از شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم یا گروه‌های غیربرخوردار و فقیر و کمبودهایی که در این جوامع وجود دارد، جایی که تجهیزات و امکانات ورزشی وجود ندارد اختلافات طبقاتی نیز آشکار هستند و توسعه می‌یابند. تجهیزات، تسهیلات و مربیان آموزشی در مناطق فقیر آفریقا بسیار اندک‌اند. دسترسی به مشارکت در ورزش برای سیاه پوستان در آفریقا بسیار محدود است و دسترسی آنها به اندازه آفریقائیان سفیدپوست نیست. یک دلیل آن چنین وضعیتی تأثیر نظام آپارتاید و فقدان تجهیزات لازم برای شهرک‌نشینان و مناطق حومه آفریقایی است که این به‌نوبه خود فرصت‌های جدیدی را برای توسعه طیفی از فعالیت‌های تفریحی و وقت‌گذرانی را فراهم می‌کند که نصیب جوامع و اجتماعات مرفه‌تر می‌شود. عامل دیگر نیز سنت‌های برخی جوامع است که از جمله فعالیت‌هایی که به زنان اجازه داده می‌شود و فعالیت‌هایی که به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود. موانع برای توسعه اجتماعی و صلح‌سازی در آفریقای جنوبی شامل تعصبات و پیش‌داوری‌های قومی، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی می‌شود. نگرش‌ها و رویکردهایی که با آپارتاید تغذیه می‌شدند، اما این نگرش‌ها حتی تا به امروز بعد از گذار به دموکراسی در این کشور وجود دارد و باقی مانده‌اند و تلاش‌ها برای ساختن و شکل‌گیری جوامع سالم‌تر و هوشیارتر را تضعیف کرده است و نیز تلاش‌ها برای مراقبت بیشتر از مردم جامعه و گروه‌های مختلف جامعه را تحلیل و تضعیف نموده است (Keim, 2012: 1-7).

یکی از مهم‌ترین نمونه‌هایی را که نشان می‌دهد ورزش چگونه می‌تواند هویت ملی را تقویت کند می‌توان در آفریقای جنوبی مشاهده کرد؛ آن‌ها زمانی که نلسون ماندلا رئیس‌جمهور سابق این کشور در سال 1995 از جام جهانی راگی به‌عنوان ابزاری برای پل زدن بین شکاف‌های اجتماعی و سیاسی بین جمعیت‌های آفریقایی، سیاهان و رنگین پوست‌های این کشور استفاده کرد. به‌طور سنتی راگی در آفریقای جنوبی به‌عنوان نماد مخالفت آفریقایی‌ها تلقی شده است. اقدام ماندلا در پذیرش تیم ملی راگی این کشور و کمک به آن برای پیروزی در جام جهانی راگی به‌عنوان یک رفتار آشتی‌جویانه نمادین تلقی شده است. حضور ماندلا در مسابقه نهایی این بازی‌ها و پوشیدن زیرپوش غزال آفریقای جنوبی کمک کرد حمایت آفریقایی‌ها را به‌دست آورد و وحدت سیاسی را در این کشور ایجاد کند. ماندلا از این طریق توانست حس هویت ملی را در «ملت رنگین کمان» جدید ایجاد کند (Heere, 2013: 451).

#### جدول شماره 1: نقش ورزش در حل منازعات و خشونت‌های قومی

راه‌حل برای رفع خشونت و منازعه	ویژگی‌ها	نقش ورزش
راه‌حل اصولی حل منازعه	رویکرد کل‌نگر، گسترده و جامع: زمان برای شروع همیشه هست اما زمان برای پایان هرگز	ساخت و گسترش روابط، خلق شرایط مطلوب برای راه‌حل صلح، افزایش احتمال و امکان موفقیت از طریق توسعه روابط.
آشتی و مصالحه طرفین	تأسیس روابط‌کاری منطقی (بر اساس اعتماد و عدالت)	توانبخشی روحی و فیزیکی، درمان آسیب‌های روحی، ساخت و گسترش روابط، کمک به مردم تا از چرخه‌های معیوب و خطرناک نفرت و انتقام‌رهایی یابند و دور شوند
بازسازی بعد از خشونت	فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری، ارائه و معرفی دانش‌ها و مهارت‌های برخورد و منازعه عملی	ایجاد پل یا پیوند برای نزدیک‌تر کردن جوانانی که در فعالیت‌های ورزشی شرکت دارند و آن‌ها را تشویق می‌کند.
	توانبخشی و درمان آسیب‌ها و ضربه‌های روحی	درمان آسیب‌های روحی و ساخت روابط
	بازسازی، تعمیر فیزیکی و ساختن یک ساختمان جدید	ساخت زیرساخت‌های ورزشی
	بازسازی و دموکراسی‌سازی و حذف دافعه اجتماعی و تقویت جوامع محلی	سات روابطی که تسهیل‌کننده جاذبه و دربرگیری اجتماعی است

(Serena, 2010: 9)

#### 4- ورزش و سیاست

استفاده‌ی سیاسی از ورزش و دخالت سیاست در ورزش سابقه‌ای بسیار دارد و از نخستین دوره‌های بازی‌های المپیک در دوران نوین، نشانه‌های آن پدیدار شد. با گسترش حوزه ورزش مدرن، سیاست بین‌الملل به‌عنوان منبع تاثیرگذار در سیاست داخلی کشورهای جهان مطرح شد به‌گونه‌ای که روند تحولات خارجی به‌عنوان یک تحمیل برای سیاست‌گذاری داخلی تبدیل می‌شود. ورزش می‌تواند در حیطه‌ی دیپلماسی عمومی مفید و سودمند باشد و باعث مبادلات فرهنگی و ارتباطات عمومی بین مسئولین شود. به‌عبارت دیگر، ورزش فرصتی را برای رهبران سیاسی فراهم می‌آورد تا با هم دیگر ملاقات و گفت‌وگو کنند (Coakley, 2009: 451). همان‌طور که تاریخ نشان داد، همیشه هم این‌طور نیست که ورزش باعث ایجاد صلح و گفت‌وگو شود. در منطقه آمریکای مرکزی کونکاکاف، یکی از مهم‌ترین حوادث ناگواری که در



این عرصه رخ داده است، حادثه‌ای که شاید دیگر همانند آن تکرار نشود. دو کشور هندوراس و السالوادور در سال 1969. م پس از یک مسابقه فوتبال و حوادث میدان و داخل استادیوم به یک دیگر اعلان جنگ دادند و با تانک و توپ و هواپیما به مرزهای هم هجوم آوردند. این جنگ که بعدها به جنگ فوتبال معروف شد در حدود سه هزار نفر کشته در پی داشت و هزاران نفر را بی‌خانمان کرد (فتحی، 1377: 55). در برخی از موارد ورزش برای بیان اعتراضات به نبود آزادی‌های اجتماعی و حقوق برابر اقلیت‌ها در یک کشور و نیز آگاهی بخشی درباره افراد و مردم به حاشیه رانده شده در کشورها استفاده شده است. مثلاً در بازی‌های سیدنی (المپیک)، ورزشکاری از جامعه اقلیت استرالیا در این المپیک شرکت می‌کند بعد از پیروز شدن، از نشانه‌ها و حرکات و پرچم خاصی برای افشای تضييع حقوق اقلیت‌ها در استرالیا استفاده کرد و جامعه جهانی را از وجود تبعیض در جامعه استرالیا آگاه ساخت.

نشانه‌شناسی دیپلماسی ورزشی، متشکل از مجموعه‌ای از نشانه‌های پیچیده و تأثیرگذار بر یکدیگر است. یک مسابقه ورزشی می‌تواند این نشانه‌ها را به مخاطبان‌اش انتقال دهد. در مرتبه نخست، برگزاری مسابقه بین دو کشوری که برای مدتی با یکدیگر اختلاف داشتند، می‌تواند علامت ملموسی باشد؛ از این امر که رهبران دو کشور درصد تعریف مجدد و بازبینی روابطشان هستند (شهابی، 1383: 9). ورزش در طول تاریخ خود سهم فراوان و بسزایی در حل مشکلات میان طرف‌های درگیر بین‌المللی داشته است، این امر در طبیعت ورزش ریشه دارد، چرا که ورزش یک محیط آماده و مناسب و عامل تلطیف‌کننده کشمکش‌ها و مدخلی طبیعی برای ملاقات‌های بین‌المللی به‌شمار می‌آید. علاوه بر این‌ها ورزش از توانایی بالایی برای کاهش دادن عوامل درگیری و تبدیل آن‌ها به یک رقابت شرافتمندانه برخوردار است.

مسابقات راگی جهانی مثال جالبی است. هر سال وقتی تیم‌های ملی برگزیده می‌شوند، جناح‌های در حال جنگ ایرلند و ایرلند شمالی دشمنی‌های شدید خود را کنار نهاده، بازیکنانی از هر دو گروه باهم ترکیب می‌شوند تا تیم ملی ایرلند را تشکیل دهند. تیمی که مردم هر دو ملت برای آن فریاد شادی سر می‌دهند. هم‌چنین یکی از مهم‌ترین رویدادهای ورزشی که حزب سوسیالیست لهستان آن را برگزار کرد، مسابقات قهرمانی بوکس اروپا یا مسابقات صلح در سال 1958 بود که تبلیغات گسترده‌ای در اروپا برای این مسابقات در آن زمان صورت گرفته بود (Ordyłowski, 2006: 6). سازمان المپیک یک موضوع ناب روابط بین‌المللی است. این سازمان رویدادی تولید می‌کند که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بازتاب جهانی دارد. کمیته بین‌المللی المپیک، با وجود شباهتی که با یک بنگاه چندملیتی و نیز با سازمانی چون سازمان ملل متحد دارد، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. این «کمیته» که در اواخر قرن نوزدهم تأسیس شده است، نمونه نوعی از سازمان غیردولتی بین‌المللی است. اشتیاق کمیته بین‌المللی المپیک برای نقش داشتن در دیپلماسی بین‌المللی و قدرت منافع کشور در محدود کردن این اشتیاق مربوط می‌شود (التیامی‌نیا؛ محمدی عزیزآبادی، 1394: 166-167).

امروزه یکی از سرفصل‌های مهم رابطه سیاست و ورزش، موضوع فدراسیون‌های ورزشی بین‌المللی است. در دهه 90 رژیم‌های حقوقی بین‌المللی گسترش یافتند و در صحنه جهانی از نقش مهم‌تری برخوردار شدند. درحوزه ورزش هم روند مشابهی طی شد. فدراسیون‌های ورزشی توسعه یافتند و قدرت بیشتری کسب کردند. برخی محققان که ورزش‌های مدرن را شبه دین قلمداد می‌کنند، اقتدار سازمان‌های ورزشی را با کلیسا مقایسه می‌نمایند، زیرا این فدراسیون‌های جهانی به اشکال خاصی از کنش‌های ورزشی مشروعیت می‌بخشند، معیارهای برای ارزیابی این کنش‌ها تعیین می‌کنند، مرزهای تمایز خوب از بد و درست از غلط را روشن می‌سازند، به استقرار سنت‌های ورزشی خاصی کمک می‌کنند، پاداش می‌دهند

و مجازات می‌کنند و غیر آن (روزخوش، 1389: 35). با این گفته‌ها می‌توان نقش بسیار مهم این سازمان‌های غیر دولتی و غیر حکومتی بین‌المللی را در توسعه صلح درک کرد.

### نتیجه‌گیری

هر چند در المپیک و جام‌های جهانی، ملت‌های جهان با یکدیگر هم بازی می‌شوند و از این طریق، آشنایی میان فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد و صلح و دوستی تقویت می‌شوند، اما مرزهای میان ملت‌ها، در فضای مسالمت‌آمیز و دوستانه به شکل بارزی برجسته می‌شود و تأکید بر تعلقات ملی و تمایزات بین ملت‌ها پذیرفته شده و تأیید می‌گردد. از این منظر، ورزش‌های پرطرفدار کارکردی آموزشی برای یاد دادن قواعد زندگی اجتماعی و شیوه‌های سازگاری با جامعه و مرزبندی‌های مرسوم پیدا کرده است. ورزشی مثل فوتبال توانسته است بیگانه‌ستیزی در جهان را کاهش دهد، موجب آشنایی مردم کشورها با یکدیگر شود و پیام‌آور صلح باشد. هم‌چنین با ایجاد غرور ملی در مردم یک کشور موجب انسجام ملی می‌شود و با ایجاد احساس علاقه به میهن، مردم یک کشور را به هم پیوند می‌دهد. جامعه‌شناسان به دلیل این که فوتبال می‌تواند همه آحاد یک ملت با زبان‌ها و مذاهب مختلف را با حمایت از یک نقطه مشترک یعنی تیم ملی به هم پیوند دهد، آن را مهم تلقی می‌کنند. به طوری که حکومت‌های ملی و مجامع بین‌المللی نیز با تشکیل وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مربوطه در سطح ملی و نهادها و انجمن‌ها در سطح بین‌المللی توجه ویژه‌ای را معطوف ورزش نموده و از نقش و جایگاه آن در راستای توسعه و صلح به خوبی استفاده می‌نمایند. شاید دلیل اصلی توجه و اهمیت به ورزش را بتوان در نفوذپذیری آن یافت، جایی که توجه و علاقه عمومی نسبت به ورزش و به عبارت دقیق‌تر محبوبیت عمومی آن موجب شده تا ورزش در هر کجا که وارد می‌شود مهم و اثرگذار جلوه نماید. در کل دیپلماسی ورزش را با طیف وسیعی از مداخله‌ها می‌توان برای موارد زیر به کار گرفت: بهبود و تصحیح تصویر یک ملت، تقویت دوستی، افزایش صلح و توسعه رفاقت بین ملت‌ها، پیشبرد تجارت و گردشگری، تشویق توسعه بین‌المللی، وحدت بخشیدن به اقلیت‌ها، و مهم‌تر از همه، بهبود روابط بین‌الملل.

## منابع

### الف) منابع فارسی

1. التیامی‌نیا، رضا؛ محمدی عزیزآبادی، مهدی (1394)، نقش تبعی و تسریع‌کننده‌ی ورزش در فراهم کردن شرایط صلح در بین دولت‌ها، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دوره هفتم، شماره 22، صص 149-179.
2. اورول، جرج (1385)، روحیه ورزشی، ترجمه علی آشتیانی، **مجله سوره**، شماره 25، صص 69-68.
3. خبرگزاری مهر (1392/5/29)، مشاهده در وب سایت: <http://www.mehrnews.com/news/211963>
4. روزخوش، محمد (1389)، ورزش و سیاست، سوبه‌های مختلف یک رابطه، **فصلنامه علوم اجتماعی**، شماره 30 و 31، صص 33-35.
5. شهابی، هوشنگ (1383)، دیپلماسی ورزش بین ایالات متحده و ایران، **گفت‌وگو**، شماره 42، صص 26-7.
6. فتحی، هوشنگ (1377)، **ورزش و تبلیغات**، تهران: امیرکبیر.
7. محمدی عزیزآبادی، مهدی (1394)، بررسی نقش ورزش در تقویت هویت ملی (با تأکید بر شهر کرج)، **پایان نامه برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد**، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج

### ب) منابع لاتین

1. Carroll, T. (2013), "Illusion of Unity: The Paradox between Mega-Sporting Events and Nation Building", Exchange: **The Journal of Public Diplomacy**, (1) 3, Pp 12-23.
2. -Coakley, JJ. (2009), "Sports in society: issues and controversies In Sports in society", **issues and controversies**, PP 439-70: McGraw-Hill.
3. -Heere, Will (2013), "The Power of Sport to Unite a Nation: the Social Value of the 2010 FIFA World Cup in South Africa", **European Sport Management Quarterly**, (4) 13, Pp450-471.
4. Hlabane, B. (2012), "The Political, Economic And Social Impact Of Hosting Mega-Sports Events: The 2010 South Africa World Cup In Comparative Perspective", Beppu: **Ritsumeikan Asia Pacific University**.
5. Keim, Marion (2012), "Sport as Opportunity for Community Development and Peace Building in South Africa" Pp 1-7.
6. Merkel, U (2008), "the Politics of Sport Diplomacy and Reunification in Divided Korea", **International Review for the Sociology of Sport**, 43: 289.
7. Ordylowski M, Szymanski L (2006), "Sport in politics - politics in sport. Stalinism in Poland in the years 1949-1956", **In American Communist History**, pp 1-3.
8. -Rooney, Paul (2012), "Sport for Development and Peace: the case of Northern Ireland", p1-69. <http://www.football4peace.Eu/Downloads/Publications>.
9. Serena, Orsani (2009), "Contribution of Sport within the Process of Peace and Reconciliation", Pp 1-29.



The Journal of

# Politics

*A Scientific – Specialized Review*

Vol. 4, No 14, summer 2017

License Number: 19989

**Tarbiat Modares University**

**Faculty of Humanities**

Email: Politic.association@gmail.com

---

**Strategies of Developmental State and Singapore's Economic Prosperity (2000-2015)**

Soroush Amiri

**Features the Postmodern Era for Women's Empowerment in Development Discourse**

Mokhtar Nouri

**Change the development discourse in religious intellectual movement**

Majid Nejatpour, Komeil Ahmadi

**Review of Development Model in Hashemi's Presidential Era**

Amirhossein Vazirian, Hadi Toloei

**Foreign Policy role in Iran's National Development**

Hemat Imani

**Review of the Concept or Metaphor of National Security in Constructivism**

Mahmoud Bahoush Fardoghi

**Sport's Position in the Domestic and International Policies for Making peace and Friendship**

Mahdi Mohamadi Azizabadi